

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

تجدید حکومت عباسیان

قبل از ظهور امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى  
فَرَجَهُمُ السَّيِّئَاتِ

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۱ تا ۲۵

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### مقدمه

یکی از مباحثی که در مورد مهدویت بسیار مطرح می‌شود، مسئله‌ی علامیت روی کار آمدن و به حکومت رسیدن مجدد بنی‌العباس<sup>۱</sup> است، به عبارت دیگر یکی از علامات حتمیه‌ی ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) را بازگشت حکومت عباسیون مطرح می‌کنند البته ادعای آنان، ادعائی بعید نمی‌باشد زیرا روایاتی بر این مطلب دلالت دارد لذا باید آن روایات را از جهت سند و دلالت مورد بررسی قرار داد تا حقیقت مطلب روشن شود.

عباسیون از نسل عبد الله بن عباس هستند که به نظر ما تنها انسان سالم در بین آنها همین عبد الله بن عباس بود و دیگر عباسیون مورد مناقشه، بحث و رد هستند. عملکرد عباسیون در خونریزی و سفاکی و هتک حرمت اهل بیت (علیهم‌السلام) اگر بیشتر و بدتر از بنی‌امیه نباشد، کمتر از آنها نیست. در حالی که به نام اهل بیت و با شعار (الرضا لآل محمد) بر سر کار آمدند.

عباسیون تاریخ‌نگینی دارند، محمد کامل در مقدمه‌ی کتاب موطأ مالک می‌نویسد: اصلاً سیاست عباسیون با امویون فرق نمی‌کرد. در این زمینه روایاتی وارد شده است که باید بررسی کنیم:

### روایت اول:

أخبرنا محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنا الحسن بن علي بن يسار الثوري، قال: حدثنا الخليل بن راشد، عن علي بن أبي حمزة، قال: زاملت<sup>۲</sup> أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام بين مكة و المدينة، فقال لي يوما: يا علي، لو أن أهل السموات و الأرض خرجوا على بني العباس لسقيت الأرض بدمائهم حتى يخرج السفیانی. قلت له: يا سیدی، أمره من المحتوم؟ قال: نعم، ثم أطرق هنيئاً، ثم رفع رأسه، و قال: ملك بني العباس مكر و خدع، و يذهب حتى يقال: لم يبق منه شيء، ثم يتجدد حتى يقال: ما مرّ به شيء<sup>۳</sup>

علی بن ابی حمزه گوید: «بین مکه تا مدینه همراه موسی بن جعفر (علیهما السلام) بودم، روزی به من فرمود: ای علی اگر همه اهل آسمانها و زمین بر بنی‌عباس خروج کنند زمین از خون همه آنان سیراب می‌شود تا آنگاه که سفیانی

<sup>۱</sup> بنی‌العباس حکومت طولانی (از ۱۳۲ تا ۶۵۶ ه) داشتند.

<sup>۲</sup> زاملت: کجاوه دو طرف دارد، کسی که ردیف طرف مقابل می‌نشیند را زامله گویند یعنی رفیق راه.

<sup>۳</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۳۰۲، ب ۱۸، ج ۹

خروج کند، به آن حضرت عرض کردم: ای سرور من امر او از حتمیات است؟ فرمود: آری، سپس اندکی سر به زیر افکند و بعد سر برداشت و فرمود: حکومت بنی عباس حيله و نیرنگ است، از بین می‌رود تا جایی که گفته شود: دیگر چیزی از آن به جای نمانده است، سپس دوباره شروع به شکل‌گیری می‌کند تا جایی که گفته شود: چیزی بر سر آن نگذشته است».

امام علیه السلام می‌فرماید: آن‌ها تا زمان خروج سفیانی هستند. این عبارت امام دلالت دارد بر اینکه عباسیون هنوز هستند چون سفیانی هنوز خروج نکرده مگر اینکه گفته شود چند سفیانی هستند اما سفیانی که جزء علامات حتمی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد، یک نفر است بلکه چند نفر در تاریخ ادعای سفیانی بودن کردند.

قسمت پایانی این روایت مهم است که آن‌ها سقوط می‌کنند به گونه‌ای که چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند ولی دوباره به حکومت می‌رسند به گونه‌ای که گفته می‌شود اصلاً چیزی بر آن‌ها نبوده است.

### منابع روایت:

۱. الغیبة، مرحوم نعمانی، ص ۳۰۲، ب ۱۸، ح ۹
۲. اثبات الهداة، مرحوم نعمانی، ج ۳، ص ۷۴۰ از الغیبة نعمانی
۳. بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۰ از الغیبة نعمانی
۴. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵، ص ۴۰۸

### بررسی سند روایت:

أخبرنا محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنا الحسن بن علي بن يسار الثوري، قال: حدثنا الخليل بن راشد، عن علي بن أبي حمزة، قال:

محمد بن همام: در اعتبار ایشان بحثی نمی‌باشد.

حسن بن علی بن یسار (یا بشار) الثوری:

ایشان چه ابن یسار باشد و چه ابن بشار در کتب رجال ذکر می‌شود از او نشده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود: تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، ج ۲۰، ص ۶۷ و ص ۲۷۵

خلیل بن راشد: ایشان مهمل است.<sup>۱</sup>

### علی بن ابی حمزه بطائنی:

ایشان رئیس واقفیه می باشد البته به نظر ما روایات او مورد قبول است.

پس این روایت از جهت سند ضعیف می باشد لذا بیان یک مطلب اعتقادی طبق آن صحیح نمی باشد مگر اینکه روایات آن به حد استفاضه برسد.

### دلالت روایت:

این روایت از جهت دلالت صراحت در بازگشت عباسیان به حکومت دارد.

### روایت دوم:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السَّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَ قَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِمٌ<sup>۲</sup>

حسن بن جهم می گوید: امام رضا عليه السلام را عرض کردم: خداوند امور شما را به صلاح گرداند آنان بازگو می کنند که سفیانی در حالی قیام می کند که بساط سلطنت بنی عباس برچیده شده باشد فرمود: دروغ می گویند او قیام می کند و بساط سلطنت آنان هنوز برپا است.

### منابع روایت:

۱. الغيبة، مرحوم نعمانی، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱
۲. بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ب ۲۵، ح ۱۳۹ از الغيبة نعمانی
۳. مرحوم کاظمی، ص ۱۵۶ از الغيبة نعمانی

<sup>۱</sup> رجوع شود: تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، ج ۲۶، ص ۲۵

<sup>۲</sup> الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ

علی بن احمد بندنیجی:

نظر ابن غضائری: **سکن الرملة، ضعیف متهافت لایلتفت الیه** او در نزدیکی حلب در منطقه‌ای به نام رمل ساکن بود. او ضعیف و روایات او متناقض است و به کلام او اعتنائی نمی‌شود. البته منسوب بودن این کتاب به غضائری نامشخص است لذا مرحوم خوئی می‌فرماید: این کتاب را قبول نداریم و آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: این کتاب مجعول دشمنان ما است البته نظر مرحوم مامقانی و مرحوم تستری در مورد این کتاب متفاوت است.

**علامه‌ی حلی** ایشان را در خلاصه‌ی الاقوال در باب دوم (باب ضعفاء) آورده است. البته علامه حلی و ابن داود نقلی که در مورد علی بن احمد بندنیجی کرده‌اند همان نص ابن غضائری است اما بیان نکرده‌اند که از ابن غضائری نقل کرده‌اند.

پس علی بن احمد بندنیجی از ابن غضائری تضعیف دارد که در صورت پذیرش کتاب ابن غضائری ایشان ضعیف است و در صورت عدم قبول کتاب ابن غضائری، ایشان توثیق ندارد.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه بررسی سند روایت دوم

محمد بن علی قرشی:

مرحوم مامقانی پس از نقل کلام ابن داود (که گفته: و کیف کان فالرجل مسلّم الضعف) در مورد او می‌فرماید: لکن روایة الشیخ المفید ره عنه ما لم یکن تخلیطا او غلوا او تدلیسا او تفرد به مجمل ربما یکشف عن بعض الإعتدال علیه فی الروایة عنه و عن عدم الإعتدال علیه فی القصر علی بعض حدیثه فتدبر<sup>۱</sup>

لکن روایت کردن شیخ مفید از او آنچه را که تخلیط، غلو، تدلیس و تفرد در آن نباشد، مجمل است، چه بسا کشف می‌کند از اعتماد کردن بعضی در روایت کردن از او و از عدم اعتماد بر او در بعضی دیگر احادیث او

نظر مرحوم نجاشی:

و کان یلقب محمد بن علی أبا سمینة، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء. و کان ورد قم- و قد اشتهر بالكذب بالكوفة- و نزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مدّة، ثم تشهر بالغلو، فجفی، و أخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم، و له قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، و كتاب الوصایا، و كتاب العتق.<sup>۲</sup>

او ملقب به ابو سمینه بود، شخصی ضعیف و فاسد الاعتقاد که در چیزی بر او اعتماد نمی‌شود. او وارد قم شد در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و مشهور به غلو شد پس به او جفا شد احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه‌ای است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

بقی هنا أمران: الأول: أن محمد بن علی بن إبراهیم الملقب بأبی سمینة لا ینبغی الشک فی ضعفه لما عرفت، و قد استثنی ابن الولید من روایات محمد بن أحمد بن یحیی ما یرویه عن أبی سمینة. و قد وقع فی إسناده کامل

<sup>۱</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۱۵۱

<sup>۲</sup> رجال النجاشی، ص ۳۳۲

الزیارات، و المذکور فیہ محمد بن علی القرشی، فقد روی عن عبید بن یحیی الثوری، و روی عنه محمد بن أبی القاسم ماجیلویه. و یمکن أن یقال: إن محمد بن علی القرشی الواقع فی سند کامل الزیارات لم یعلم أنه أبو سمینة، و قد التزم الصدوق - قدس سره - أن لا یذكر فی کتابه إلا ما یعتمد علیه، و یحکم بصحته، فکیف یمکن أن یذكر فیہ روایات من هو معروف بالكذب و الوضع، إذا فمحمد بن علی القرشی الکوفی رجل آخر غیر أبی سمینة، المشهور بالكذب<sup>۱</sup>

دو امر باقی ماند: اول: محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابو سمینه، شک در ضعیف بودن او نیست به جهت آنچه شناختی، و به تحقیق ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه از ابو سمینه روایت کرده را استثناء کرده است. و به تحقیق او در اسناد کامل الزیارات واقع شده است، و ممکن است گفته شود: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل الزیارات است معلوم نیست که ابو سمینه باشد. و به تحقیق که مرحوم صدوق ملتزم شده که در کتابش غیر آنچه بر آن اعتماد دارد را ذکر نکند، و حکم به صحت آنها کرده پس چطور ممکن است در آن روایاتی را از کسی که معروف به کذب و وضع است، نقل کند، بنابراین محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری غیر از ابو سمینه مشهور به کذب است.

#### اشکال به بیان مرحوم خوئی:

اولاً مرحوم صدوق ملتزم شده‌اند که روایاتی که به آنها اعتماد دارند را نقل کنند نه نقل روایات از کسانی که به آنها اعتماد دارند لذا ممکن است با وجود اینکه در سند این روایات شخص ضعیفی چون محمد بن علی ابو سمینه بوده اما برای ایشان از قرائن و شواهد دیگری اعتماد بر صحت روایات حاصل و لذا آنها را ذکر کرده است.

ثانیاً اگر ثابت شود که مرحوم صدوق از ایشان نقل کرده است، چرا آن دلیل دیگری بر اعتبار این شخص نباشد همانطور که از واقع شدن او در سند کامل الزیارات وثاقت او را استفاده کردید. پس ایشان دو توثیق دارد یکی از مرحوم صدوق و دیگری از ابن قولویه که با تضعیف نجاشی و ابن غضائری تعارض می‌کند لذا اگر قائل به تساقط شوید این شخص ضعیف است و اگر قائل به مقدم بودن دو توثیق شدید، موثق می‌شود.

البته مرحوم خوئی از مبنای‌شان در مورد کامل الزیارات برگشتند و بیان‌شان در مورد التزام مرحوم صدوق دلالتی بر اثنین ندارد.

به نظر ما این شخص به جهت کلام مرحوم نجاشی در مورد او معتبر نمی‌باشد و بیان مرحوم صدوق هم دلالتی بر اعتبار این شخص ندارد. پس این روایت هم از جهت سند ضعیف است.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۷، ص ۳۲۱

و رَوَى عَنْ حَذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ فِتْنَةً تَكُونُ بَيْنَ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قَالَ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ يَخْرُجُ عَلَيْهِمُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ فِي قَوْرِ ذَلِكَ حَتَّى يَنْزِلَ دِمَشْقَ فَيَبْعَثُ جَيْشَيْنِ جَيْشاً إِلَى الْمَشْرِقِ وَ آخَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَنْزِلُوا بِأَرْضِ بَابِلَ مِنَ الْمَدِينَةِ الْمَلْعُونَةِ يَعْنِي بَغْدَادَ فَيَقْتُلُونَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ يَفْضَحُونَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ امْرَأَةٍ وَ يَقْتُلُونَ بِهَا ثَلَاثَ مِائَةِ كَبْشٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ...

و از حدیفه یمانی روایت شده است: «پیامبر ﷺ از فتنه‌ای که بین مشرق و مغرب واقع خواهد شد یاد نموده و فرمود در حالیکه آنها گرفتار چنان فتنه‌ای هستند، سفیانی از وادی یابس (نام منطقه‌ای است در اردن) بر آنها خروج می‌کند بی درنگ و بدون وقفه، تا آنکه به دمشق فرود می‌آید آنگاه دو لشکر، یکی به سوی مشرق و یکی به سوی مدینه روانه می‌کند تا اینکه به زمین بابل از شهر نفرین شده (بغداد) فرود می‌آیند و بیش از سه هزار تن را می‌کشند و شکم بالغ بر یکصد زن را به پاره می‌کنند، و سیصد نفر از سران بنی العباس را می‌کشد...

ثَلَاثَ مِائَةِ كَبْشٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ:

معنای کبش:

کبش، در لغت به معنای میش نر است. در مجمع البحرین نقل شده است:

فِي الْخَبَرِ " قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: لَقَدْ عَظَّمْتُمْ مُلْكَ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ". كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَنْسُبُونَ النَّبِيَّ إِلَى أَبِي كَبْشَةَ، وَ كَانَ أَبُو كَبْشَةَ رَجُلًا مِنْ خُزَاعَةَ خَالَفَ قُرَيْشًا فِي عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ عَبْدَ الشَّعْرَى، فَلَمَّا خَالَفَهُمُ النَّبِيُّ فِي عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ

<sup>۱</sup> ادامه روایت: ثُمَّ يَنْحَدِرُونَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيُخَرَّبُونَ مَا حَوْلَهَا ثُمَّ يَخْرُجُونَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى الشَّامِ فَتَخْرُجُ رَايَةُ هَذِي مِنَ الْكُوفَةِ فَتَلْحَقُ ذَلِكَ الْجَيْشَ فَيَقْتُلُونَهُمْ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ وَ يَسْتَنْقِذُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ السَّبْيِ وَ الْغَنَائِمِ وَ يَحُلُّ الْجَيْشُ الثَّانِي بِالْمَدِينَةِ فَيَنْتَهِيوْنَهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بَلِيَالِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُونَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ بَعَثَ اللَّهُ جَبْرِئِيلَ فَيَقُولُ يَا جَبْرِئِيلُ اذْهَبْ فَأَبْدِهِمْ فَيَضْرِبُهَا بِرَجْلِهِ ضَرْبَةً يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ عُنْدَهَا وَ لَا يُفْلِتُ مِنْهَا إِلَّا رَجُلَانِ مِنْ جَهَنَّمَ فَلِذَلِكَ جَاءَ الْقَوْلُ وَ عِنْدَ جَهَنَّمَ الْخَبَرُ الْيَقِينُ - فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَوْ تَرَى إِذْ قُرِعُوا إِلَى آخِرِهَا أَوْزَدَهُ الثَّغْلِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶)

سپس به کوفه می‌آیند و آنچه اطراف آن است را خراب می‌کنند، سپس از آنجا بیرون آمده به سوی شام رومی‌آوردند، در این هنگام لشکر هدایت از کوفه خروج کرده و به آن لشکر می‌رسد و آنها را از دم تیغ می‌گذرانند که یک نفر هم که خبر مرگ بقیه را ببرد باقی نمی‌ماند. و آنچه از اسیران و غنیمتها که در دست آنهاست از آنان بازپس می‌گیرند و اما لشکر دوم وارد مدینه شده و سه شبانه‌روز به غارت و چپاول آنجا می‌پردازد آنگاه بیرون آمده و به سوی مکه روانه می‌گردند تا اینکه به بیابان (بیداء الآن داخل مدینه قرار گرفته) می‌رسند و خداوند در این هنگام جبرئیل را برمی‌انگیزد و می‌فرماید: جبرئیل برو و ایشان را نابود گردان، پس جبرئیل با پای خود ضربتی به آن زمین می‌زند و زمین آنها را در خود فرومی‌برد، و هیچ‌کس از آنها نجات نمی‌یابد مگر دو مرد از جهینه.



شَبَّهَهُ بِهِ. و قيل هو نسبهُ إلى جد النبي ﷺ لأُمِّه، فأرادوا أنه نزع إليه في الشبه. و الْكَبْشُ: فحل الضأن في أى سن كان، و قيل الحمل إذا ثنى و إذا خرجت رباعيته، و الجمع كِبَاشٌ ككتاب. و كَبَشُ القوم: سيدهم- قاله الجوهري وَ مِنْ كَلَامٍ عَلَى ﷺ فِي مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ "هُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةُ". و كان له أربعة ذكور لصلبه: عبد الملك و وُلَّى الخلفاء، و عبد العزيز و وُلَّى مصر، و بَشْرٌ و وُلَّى العراق، و محمد و ولى الجزيرة و لم يَلِ الخلافةَ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ إِلَّا هُمْ.<sup>١</sup>

ابو سفیان قبل از فتح مکه با دیدن نیروهای اسلام این جمله را گفت: لقد عظمتُم ملک ابن ابی کبشه، او از پیامبر اکرم ﷺ تعبیر به ابن ابی کبشه کرد، گوید: مشرکین پیامبر ﷺ را به ابو کبشه نسبت می‌دادند، ابو کبشه مردی از قبیله- ی خزاعه بود که با قریش در پرستش بت‌ها مخالفت می‌کرد، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ با قریش در پرستش بت‌ها مخالفت کرد به او می‌گفتند: ابن ابی کبشه. البته بعضی نیز گفته‌اند: جد مادری پیامبر اکرم ﷺ به نام ابو کبشه بود و آنان با گفتن ابن ابی کبشه اراده می‌کردند که پیامبر ﷺ نیز مانند او است.

در کلام امیر المومنین ﷺ در مورد مروان آمده است: مروان پدر چهار قوچ است، او چهار پسر داشت: ۱. عبد الملك که خلیفه شد ۲. عبد العزيز که والی مصر شد ۳. بشر که والی عراق شد ۴. محمد والی جزیره (موصل) شد و هیچگاه چهار برادر در یک زمان والی نبودند. به هر حال کبش بزرگان قوم را گویند.

لذا کسانی که به این روایت برای بازگشت عباسیون به حکومت قبل از ظهور استناد می‌کنند، می‌خواهند بگویند: این روایت معنا پیدا نمی‌کند مگر اینکه بگوئیم آن‌ها حاکمیت خواهند داشت و گر نه دیگر کبش در مورد آن‌ها معنا ندارد. لذا در روایت که می‌فرماید سیصد نفر کبش بنی العباس را می‌کشد یعنی آن‌ها دارای حاکمیت هستند و بزرگان آن حاکمیت حساب می‌شوند.

## فی قَوْرِ ذَلک:

در مجمع البحرین در توضیح قور آمده است: قوله تعالى: مِنْ قَوْرِهِمْ هَذَا [۱۲۵ / ۳] أى من غضبهم الذى غضبه بیدر، و أصل القَوْرِ الغليان و الاضطراب، يقال قَارَتِ القَدْرُ قَوْرًا و قَوْرَانًا: إذا غلت، أَسْتَعِيرَ للسرعة. قوله: وَ قَارَ التَّنُّورُ\* [۴۰ / ۱۱] أى نبع، يقال قَارَ الماءُ يَفُورُ قَوْرًا: نبع و جرى.<sup>۲</sup>

**قور:** جوشش و اضطراب را گویند اما برای سرعت استعاره گرفته‌اند، یعنی: با سرعت و با عجله.

<sup>۱</sup> مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۵۱

<sup>۲</sup> مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۴۵

## منابع روایت:

۱. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۷۴
۲. الکشف و البیان، ثعلبی، ج ۸، ص ۹۴
۳. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۲۶
۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۸ از تفسیر ثعلبی و می گوید: نظیر این روایت را علمای ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده اند.
۵. منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۲۱ همان نص طبری
۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶ همان نص مجمع البیان
۷. نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۳ از مجمع البیان
۸. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۴۹۱

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### بررسی سند روایت سوم:

حدثنا عصام بن رواد بن الجراح قال: حدثنا أبي قال: حدثنا سفیان بن سعید قال: حدثني منصور بن المعتمر، عن ربيع بن حراش قال: سمعت حذیفه ابن الیمان يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

### بررسی سند روایت طبق نظر علمای عامه:

عصام بن رواد بن جراح: همه‌ی علمای عامه ایشان را توثیق کردند. البته حاکم ابو احمد بنابر آنچه در میزان الاعتدال<sup>۱</sup> آمده او را جرح کرده: لینه الحاکم. لینه از الفاظ جرح ضعیف و کمرنگ است. (یعنی کمترین رتبه الفاظ جرح است)

سفیان بن سعید: جلوی نام او (ع) می‌گذارند یعنی (روی عنه صحاح ستہ) و کسی که صحاح ستہ از او روایت نقل کنند طبق مبنای عامه ثقه است و با این حال ایشان را نیز توثیق کردند. البته ابن مبارک گفته: او مدلس است، و در مورد تدلیس هم می‌گویند: تدلیس در صحابه هم است، ابو هریره هم تدلیس می‌کرده است.<sup>۲</sup>

منصور بن معتمر: در مورد ایشان هم گفتند: ثقه است.

ربیع بن حراش: در مورد ایشان هم گفتند: مجمع علی ثفته

بنابراین این روایت از نظر عامه مشکل سندی ندارد.

### بررسی سند روایت از نظر شیعه:

اما از نظر ما بیشتر آن‌ها یا مهمل‌اند یا مجهول.

ربیع بن حراش:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

<sup>۱</sup> میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۶

<sup>۲</sup> تحذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۰۲

قال ابن داود: ربعي - بالكسر - ابن خراش - بالخاء المعجمة المكسورة، و الراء المهملة، و الشين المعجمة - انتهى. و لم يذكر فيه مدحا و لا قدحا. و ظاهر عدّه إتياءه في القسم الأوّل، كونه معتمدا عليه عنده. و قال الميرزا - في هامش رجاله الكبير -: لم أجده في غير رجال ابن داود، و لا فيه علامة موضع أخذه منه. و قال في الوسيط: ربعي بن خراش، ابن داود لا غيره. و قد ذكره العامّة، و قالوا: عابد، ورع، لم يكذب في الإسلام، من جملة التابعين و كبارهم، روى عن عليّ عليه السلام، مات سنة إحدى و مائة. انتهى.

و عن مختصر الذهبي: ربعي بن خراش الغطفاني العبسي الكوفي العالم العامل .. إلى أن قال: لم يكذب قطّ. و كان قد آلى على نفسه أن لا يضحك حتى يعلم في الجنة هو أو في النار، متّفق على ثقته، و أمانته، و الاحتجاج به، توفيّ سنة إحدى و مائة. انتهى. و قال المولى الوحيد - في التعليقه -: إنّه يظهر من ترجمه أخيه مسعود أنّهما من خواصّ عليّ عليه السلام من مضر. انتهى.

قلت: هو كما قال، فإنّ البرقي .. و غيره قالوا: إنّ من خواصّ أمير المؤمنين عليه السلام من مضر: ربعي، و مسعود ابنا خراش العبسيان. و حينئذ فلا يختصّ ذكره بالعامّة، كما توهمه الميرزا. و كونه من خواصّه، يعادل ما سمعته من العامّة في حقّه؛ لأنّ خاصّته لا يكون إلّا عدلا ثقة، بل رتبته فوق العدالة.<sup>١</sup>

ابن داود در مورد او مدح یا قدحی ذکر نکرده است. و ظاهر اینکه او را در قسم اول ذکر کرده است این است که او نزد ابن داود مورد اعتماد بوده است. و میرزا در حاشیه رجال کبیر فرمودند: او را در غیر رجال ابن داود نیافتیم، و معلوم نیست که ابن داود از چه کسی نقل کرده است. در و سبط گفتند: ربعی بن خراش، تنها ابن داود او را ذکر کرده است.

و به تحقیق عامه او را ذکر کردند و گفتند: او عابد، پرهیزگار، در اسلام هیچ دروغی نگفته، از جمله مختصر ذهبی: ربعی بن خراش غطفانی عبسی کوفی عالم عامل... تا اینکه گوید: هیچگاه دروغ نگفت. و بر خودش چنین می گرفت که نخندد تا بداند اهل بهشت است یا اهل جهنم، وثاقت و امانت و احتجاج به او مورد اتفاق است. تابعین و بزرگان آنها است، از علی روایت نقل کرده است و در سال ۱۰۱ هجری از دنیا رفت.

مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه می فرماید: از ترجمه برادر او مسعود ظاهر می شود که این دو از خواص علی عليه السلام و از قبیله مضر هستند.

گویم: و همینطور هم است، به درستی که برقی و غیر او گفتند: بدرستی که از خواص امیر المومنین عليه السلام از قبیلهی مضر ربعی و مسعود فرزندان خراش عبسی هستند. پس ذکر او به عامه اختصاص ندارد همچنان که میرزا توهّم کرده

<sup>١</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۲۷، ص ۷۱

است. و اینکه او از خواص امیرالمومنین علیه السلام است معادل همان چیزی است که از عامه در مورد او شنیده‌ایم چون از خواص نمی‌باشد مگر کسی که عادل و ثقة باشد بلکه رتبه‌ی خواص بودن فوق عدالت است.

اشکال: اگر ایشان جزء خواص امیرالمومنین علیه السلام بودند، چرا در تاریخ نقش بارزی در مورد او مطرح نیست و با توجه به اینکه او تا سال ۱۰۱ هجری بود، ذکر از او در وقایع مهمی که برای اهل بیت علیهم السلام پیش آمد همچون واقعه‌ی کربلا، نیست و نمی‌توان قائل شد که او تقیه می‌کرده است چون او در بین عامه ظاهر بوده لذا از او بسیار تعریف کردند.

### فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

شهادة الثقة الخبير البرقي و العلامة الحلّي رضوان الله عليهما بأن المترجم من خواص أمير المؤمنين عليه السلام يرفعه إلى قمة الوثاقة و الجلالة، و من الغريب جدا عدّ الساروي في توضيح الاشتباه له من العامة، لاستفادته ذلك من توثيقهم له، و هو تسرّع و عدم تثبّت منه؛ لأنّ من درس المصادر الرجاليّة من العامة علم بأنهم كما يضعفون كثيرا من أعلام الشيعة و ثقاتهم فيما لو تظاهروا بالبراءة، فكذلك يوثقون جمعا من رواة الشيعة، و هذا منهم، فتفطن.<sup>۱</sup>

شهادت ثقه‌ی آگاه برقی و علامه‌ی حلّی که رضوان خداوند بر آن دو باد به اینکه مترجم از خواص امیرالمومنین علیه السلام بود، او را به قله‌ی جلالت و وثاقت می‌رساند، عجیب این است که مرحوم ساروی او را در توضیح الاشتباه از عامه قرار داده است به جهت توثیقی که عامه نسبت به او داشتند، و این تسرع و عدم دقت است؛ زیرا کسی که با مصادر رجالی عامه آشنا باشد، می‌یابد که آن‌ها همچنان که بسیاری از بزرگان و ثقات شیعه را به جهت اینکه به برائت تظاهر می‌کردند، تضعیف می‌کردند، همچنین جمعی از روات شیعه را توثیق می‌کردند و ایشان از همین گروه است.

به نظر ما هم ربعی مورد قبول است و اینطور نیست که هر کس در واقعه‌ی کربلا نبوده مورد سوال باشد مگر اینکه ندای امام علیه السلام را شنیده و اجابت نکرده باشد یا امام علیه السلام او را دعوت کرده باشد و او جواب رد داده باشد.

البته توثیق ربعی مشکل سند روایت را حل نمی‌کند، چون افراد دیگری که در سند روایت هستند، از نظر عامه موثق هستند و معلوم است که توثیق آن‌ها برای ما حجت نیست همچنانکه توثیق ما برای آن‌ها حجت نمی‌باشد، لذا نمی‌توان به این روایت برای اثبات مطلب استناد کرد.

<sup>۱</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۲۷، ص ۷۵

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

## روایت چهارم:

وَبِهِ عَنِ الْحَصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا تَقُومُ الْقِيَامَةُ حَتَّى تُفْقَأَ عَيْنُ الدُّنْيَا وَ تَظْهَرَ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ وَ تِلْكَ دُمُوعُ حَمَلَةِ الْعَرْشِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَظْهَرَ فِيهِمْ عِصَابَةٌ لَا خَلَقَ لَهُمْ يَدْعُونَ لِوَلَدِي وَ هُمْ بِرَاءٍ مِنْ وَلَدِي تِلْكَ عِصَابَةٌ رَدِيئَةٌ لَا خَلَقَ لَهُمْ عَلَى الْأَشْرَارِ مُسَلِّطَةٌ وَ لِلْجَبَابِرَةِ مُفْتَنَةٌ وَ لِلْمُلُوكِ مُبِيرَةٌ تَظْهَرُ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ يَقْدُمُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ اللَّوْنِ وَ الْقَلْبِ رَثُّ الدِّينِ لَا خَلَقَ لَهُ مُهَجِّنٌ زَيْنٌ عُتْلٌ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الْعَوَاهِرِ مِنَ الْأَمَمَاتِ مِنْ شَرِّ نَسْلِ لَا سَقَاها اللَّهُ الْمَطَرُ فِي سَنَةٍ إِظْهَارِ غِيْبَةٍ الْمُتَغَيَّبِ مِنْ وَلَدِي صَاحِبِ الرَّايَةِ الْحُمْرَاءِ وَ الْعَلَمِ الْأَخْضَرِ أَيُّ يَوْمٍ لِلْمُخَيَّبِينَ بَيْنَ الْأَنْبَارِ وَ هَيْتَ ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ صَيَلَمُ الْأَكْرَادِ وَ الشُّرَاةِ وَ خَرَابُ دَارِ الْفِرَاعِنَةِ وَ مَسْكَنُ الْجَبَابِرَةِ وَ مَأْوَى الْوَلَاهِ الظَّلْمَةِ وَ أُمَّ الْبِلَادِ وَ أُخْتُ الْعَادِ تِلْكَ وَ رَبِّ عَلَى يَا عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ بَغْدَادُ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْعَصَاةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ الْخَوَنَةِ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي وَ لَا يَرَأِقِبُونَ فِيهِمْ ذِمَّتِي وَ لَا يَخَافُونَ اللَّهَ فِيمَا يَفْعَلُونَهُ بِحُرْمَتِي إِنَّ لِبَنِي الْعَبَّاسِ يَوْمًا كَيَوْمِ الطَّمُوحِ وَ لَهُمْ فِيهِ صَرْخَةٌ كَصَرْخَةِ الْحُبْلَى الْوَيْلُ لِشِيعَةِ وَلَدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْحَرْبِ الَّتِي سَنَحَ بَيْنَ نَهَاوْنَدَ وَ الدِّينَوَرِ تِلْكَ حَرْبٌ صَعَالِيكَ شِيعَةٍ عَلَى يَقْدُمُهُمْ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ اسْمُهُ عَلَى اسْمِ النَّبِيِّ ص مَنْعُوتٌ مَوْصُوفٌ بِاغْتِدَالِ الْخَلْقِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ نَضَارَةِ اللَّوْنِ لَهُ فِي صَوْتِهِ ضِجَاجٌ وَ فِي أَشْفَارِهِ وَطْفٌ وَ فِي عُنُقِهِ سَطَعٌ أَفْرَقَ الشَّعْرَ مُفْلَجُ الشَّيَا عَلَى فَرَسِهِ كَبَدْرٍ تَمَامٍ إِذَا تَجَلَّى عِنْدَ الظَّلَامِ يَسِيرُ بِعِصَابَةٍ خَيْرٍ عِصَابَةٍ أَوْتٌ وَ تَقَرَّبَتْ وَ دَانَتْ لِلَّهِ بَدِينِ تِلْكَ الْأَبْطَالِ مِنَ الْعَرَبِ الَّذِينَ يُلْحَقُونَ حَرْبَ الْكُرَيْهَةِ وَ الدَّبْرَةَ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْأَعْدَاءِ إِنَّ لِلْعَدُوِّ يَوْمَ ذَاكَ الصَّيْلَمَ وَ الْاسْتِئْصَالَ<sup>١</sup>

و به همین سند از حصین بن عبد الرحمن و او از پدرش و او از جدش عمرو ابن سعد روایت کرده است که گفت: (امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: رستاخیز بپا نمی‌شود تا چشم دنیا از حدقه بیرون آید<sup>۲</sup> و در آسمان سرخی مخصوصی پدید گردد و آن اشک خونی است که حاملین عرش که بر اهل زمین می‌گریند تا آنکه در میان مردم جمعی به هم رسند که از دین نصیبی ندارند برای فرزند من دعوت می‌کنند، و در حقیقت از فرزند من بیزارند اینان جمعی هستند پست فطرت و بی‌نصیب از اخلاق که بر اشرار (بنی امیه) مسلطند و فتنه انگیز ستمگران و مرگ آفرین حکمرانان، آنان در نخلستان‌های کوفه پدید آیند، در پیشاپیش آنان مردی باشد سیاه چهره و سیاه

<sup>۱</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۷<sup>۲</sup> کنایه از ذهاب و از بین رفتن نعمت‌های دنیا می‌باشد.

دل و بی‌دین و بی‌نصیب و بی‌اصل و نسب و حرامزاده و بدخو که در دامن مادران نابکار بزرگ شده و از بدترین نسل‌ها است که خدا باران خود را از آنان دریغ دارد.

این پیش‌آمد به سالی است که غیبت کبری فرزند غایبم اعلام می‌شود<sup>۱</sup> صاحب پرچم سرخ و بیرق سبز است، چه روزی این ناکام‌ها در پیش دارند، میان این دو شهر «انبار» و «هیت». آن روز روز سختی بزرگ برای کردها و خوارج<sup>۲</sup> خواهد بود، روز ویرانی کاخ فرعونها و جایگاه ستمگران و فرمانداران ظالم است، و روز خرابی ما در شهرها و هم‌ردیف شهر عاد (یا شهر ننگ) است و ای عمر بن سعد این شهر به پروردگار علیّ سوگند شهر بغداد خواهد بود.

ای لعنت خدا بر گنهکاران از بنی امیه و بنی عباس خائنانی که پاکان از فرزندان مرا می‌کشند و حق مرا که بر آنان دارم ملاحظه نمی‌کنند و در آنچه به حریم من روا می‌دارند از خدا نمی‌ترسند، همانا روزی در انتظار بنی عباس است بسیار سخت که در آن روز همچون زن باردار فریاد بر آرند وای به حال شیعه اولاد عباس از جنگی که در فاصله نه‌ه‌اوند و دینور (نزدیکی کرمانشاه) روی می‌دهد و آن جنگ فقراء شیعه علیّ است که به پیش آهنگی مردی از همدان خواهد بود همنام با پیغمبر ﷺ و دارای اخلاق معتدل و خوش خلق و خوش رنگ و صدای با ایهتی دارد، و مژگانهایش دراز، و گردنش بلند، و میانه زلفش از هم باز، و دندانه‌های پیشین با فاصله، سوار بر اسبش هم چون ماه شب چهارده که در تاریکی می‌درخشد همراه با جمعیتی که بهترین جمعیت‌ها باشند، که پناه به دین برده‌اند، و به آن تقرب به خدا جسته‌اند و متدین به آن دین گشته‌اند، آنان از گروه عرب هستند که خود را آن روز به آن جنگ سخت و شکست دهنده می‌رسانند و با دشمنان می‌جنگند آن روز برای دشمن روز مصیبت و بیچاره‌گی است.

### مرحوم نعمانی پس از نقل این حدیث می‌فرماید:

و فی هذین الحدیثین من ذکر الغیبة و صاحبها ما فیه کفایة و شفاء للطالب المرتاد و حجة علی أهل الجحد و العناد و فی الحدیث الثانی إشارة إلی ذکر عصابة لم تکن تعرف فیما تقدم و إنما یبعث فی سنة ستین و مائتین و نحوها و هی کما قال أمير المؤمنین ع سنة إظهار غیبة المتغیب و هی کما وصفها و نعتها و نعت الظاهر برایتها و إذا تأمل اللیب الذی له قلب کما قال الله تعالی - **أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ** هذا التلویح اکتفی به عن التصریح نسأل الله الرحیم توفیقا للصواب برحمته<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> غیبت کبری سال ۲۶۰ اعلام شد در حالی که عباسیون سال ۱۳۲ به حکومت رسیدند.

<sup>۲</sup> شراة: خوارج، آنان چنین می‌پندارند که جان خود را برضای خدا فروخته‌اند.

<sup>۳</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۹

در این دو حدیث از غیبت و صاحب غیبت بمقدار کافی یاد شده است و از برای کسی که جویای حقیقت باشد شفا بخش و بر اهل انکار و عناد حجت را تمام کرده است و در حدیث دوم به جمعیتی اشاره شده است که از پیش چنین جمعیتی شناخته نشده و فقط به سال ۲۶۰ و همان حدود بر انگیزته خواهد شد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به سالی که غیبت کبری به مردم اعلام خواهد شد و همان طور شد که امیر المؤمنین علیه السلام توصیف کرد و خصوصیات آن گروه و صفت کسی که پرچمش را بدست می گیرد بیان فرمود.

مرحوم نعمانی به این روایت برای اثبات غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه استناد می کند و می فرماید: این قضایا مربوط به سال ۲۶۰ است، پس این روایت ربطی به بازگشت مجدد عباسیون به حکومت قبل از ظهور ندارد لذا متن این روایت اجنبی از ادعای مدعیان است.

### منابع روایت:

۱. الغيبة، مرحوم نعمانی، ص ۱۴۹
۲. بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۲۶

### بررسی سند روایت:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِيرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ بِهِ<sup>۱</sup> عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

عمیره (عمره یا غمره) بنت اوس: هر کدام از این سه نقل که باشد، مهمل است.

### عمر (عمرو) بن سعد:

ایشان ظاهراً عمرو بن سعد بن معاذ اشعلی باشد که مجهول است. اما مرحوم مجلسی عمر بن سعد ثبت کردند، و ظاهراً علامه مجلسی آن را مسلم گرفته که راوی عمر بن سعد است لذا می فرماید:

أقول: إنما أوردت هذا الخبر مع كونه مصحفاً مغلوطاً و كونه سنده منتهياً إلى شر خلق الله عمر بن سعد لعنه الله لاشتماله على الإخبار بالقائم ع ليعلم تواطؤ المخالف و المؤلف عليه صلوات الله عليه.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> یعنی بالسند المتقدم ذكره.



منحصرا این روایت را با وجود اینکه غلط و تصحیف زیاد دارد و سند آن به ضرورتین خلق خداوند عمر بن سعد (لعنت خداوند بر او باد) منتهی می‌شود، وارد کردم به جهت شامل بودن آن بر اخبار حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف تا دانسته شود که همه از مخالف و موافق بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق نظر دارند.

اشکال: راوی این روایت طبق آنچه در مورد سن او گفته شده است، نمی‌تواند عمر بن سعد باشد، چون بعضی گفته‌اند: او روز فوت خلیفه دوم به دنیا آمده، برخی گویند: او در کربلا ۲۲ سال داشته که در این صورت او اواخر حکومت امیرالمومنین عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا آمده است. عمر بن سعد انسان منفوری است اگر چه ذهبی و امثال او سعی در تطهیر او از جنایاتی که انجام داد، می‌کنند. ذهبی گوید:

امیر السریة الذین قاتلوا الحسین ثم قتله المختار و کان ذا شجاعة و اقدام... قتل هو و ولداه صبرا<sup>۱</sup> او امیر لشگری بود که حسین را کشتند سپس مختار او را کشت و او صاحب شجاعت و اقدام بود... او و دو فرزندش به قتل صبر کشته شدند.

در مورد عمر بن سعد در تهذیب التهذیب از عجلای نقل شده است:

کان یروی عن أبیه احادیث روی الناس عنه و هو تابعی ثقة و هو الذی قتل الحسین عجل الله تعالی فرجه الشریف

او از پدرش احادیثی روایت می‌کرد و مردم از او روایت می‌کردند و او تابعی و ثقة است و او کسی است که حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف را به قتل رساند.

آیا اگر به جای امام حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف، یکی از سه خلیفه بودند و او هم در فعل آنها مشارکت داشت، باز هم او را ثقة می‌دانستند؟

ابن ابی خثیمه نقل می‌کند:

إن ابن زیاد بعث عمر بن سعد علی جیش لقتال الحسین و ارسل شمرا و قال له اذهب معه فان قتل الحسین عجل الله تعالی فرجه الشریف و الا اقتله و أنت علی الناس

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۷

<sup>۲</sup> سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۹

ابن زیاد عمر بن سعد را همراه لشگری برای جنگ با حسین فرستاد و همراه او شمر را فرستاد و به او گفت: همراه او برو، اگر حسین (علیه السلام) را کشت مگر نه او را بکش و تو بر مردم امیر باش.

ابن معین از کلام عجلای ناراحت شده، می گوید: چطور قاتل حسین ثقه می باشد سپس نقل می کند: عیزار بن حرث در جلسه‌ی درس بر روی منبر از عمر بن سعد حدیث نقل کرد پس کسی بلند شده و گفت: ای ابا سعید این قاتل حسین (علیه السلام)، چیزی نگفت، دوباره گفت: آیا از قاتل حسین برای ما حدیث می کنی؟ سکوت کرد و برای او قضایای کربلا تداعی کرد و گریه کرده و گفت: دیگر تکرار نمی کنم.<sup>۱</sup>

### مرحوم شوشتری می فرماید:

عن تهذيب أحمد بن عبدون العجلي: «كان عمر بن سعد يروى عن أبيه أحاديث، و روى الناس عنه. قتل الحسين، و هو تابعي ثقة» قاتل الله هؤلاء العامة العمياء في توثيقهم مثله! و حشرهم معه.<sup>۲</sup>

از تهذيب احمد بن عبدون عجلای: «عمر بن سعد احادیثی از پدرش روایت می کرد، و مردم از روایت می کردند. او حسین را کشت، و او تابعی و ثقه است» خداوند چنین عامه‌ای که چشمان‌شان در توثیق مانند عمر بن سعد کور است بکشد! و آن‌ها را با او محشور کند

پس راوی اگر عمر بن سعد باشد که تکلیف او مشخص است حتی عامه هم او را نمی پذیرند، او از افسق فاسقین است و اگر عمرو بن سعد اشهلی باشد، مجهول است و از جهت دلالت هم مضطرب است.

<sup>۱</sup> تهذيب الكمال، ج ۱۴، ص ۷۳

<sup>۲</sup> قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۰۱

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### روایت پنجم

حدثنا الوليد بن مسلم عن أبي عبد الله عن عبد الكريم أبي أمية عن محمد ابن الحنفية قال: تخرج راية سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء، قلانسهم سود، و ثيابهم بيض، على مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح بن شعيب، من تميم، يهزمون أصحاب السفیانی حتی ينزل بیت المقدس، و یوطىء للمهدی سلطانه، و یمد إلیه ثلاثمائة من الشام، یكون بین خروجه و بین أن یسلم الأمر للمهدی اثنان و سبعون شهرا.<sup>۱</sup>

پرچم‌های سیاهی از بنی عباس و پس از آن پرچم‌های سیاه دیگری از خراسان خروج می‌کنند که حاملان آنها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند، پیشاپیش آنان مردی است که وی را صالح بن شعیب و یا شعیب بن صالح می‌نامند او از قبیله بنی تمیم است آنان نیروهای سفیانی را شکست داده و در بیت المقدس فرود می‌آیند تا مقدمه حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را فراهم آورند، تعداد سیصد تن دیگر از شام به او می‌پیوندند، فاصله خروج او تا تقدیم زمام امور را به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه هفتاد و دو ماه می‌باشد.

### منابع روایت:

۱. الفتن، ابن حمّاد، ج ۱ ص ۳۱۰ ح ۸۹۴ و فی: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۸۰۴- به همان سند- البته کتاب و مولف نزد ما معتبر نیست.
۲. ملاحم، ابن المنادی، ص ۲۰۷ ح ۱۵۱
۳. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، دانی، ج ۵ ص ۱۰۵۶ ح ۵۷۳
۴. عقد الدرر، ص ۱۶۹ ب ۵- از السنن الواردة.
۵. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲ ص ۶۷-۶۸- از ابن حمّاد
۶. الفتاوی الحدیثیة، ص ۳۱- از عرف السیوطی
۷. القول المختصر، ص ۳۴ ب ۱ ح ۱۸

<sup>۱</sup> الفتن ابن حماد، ص ۲۱۳

۸. برهان متقی هندی، ص ۱۵۱ ب ۷ ح ۱۷

۹. فرائد فوائد الفكر، ص ۱۲۴

۱۰. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۱۳ ب ۸۴ ح ۹۸- از ابن حمّاد

۱۱. ملحقات إحقاق الحقّ، ج ۲۹ ص ۴۱۲ و ص ۴۱۳ و ص ۴۷۲ و ص ۴۷۴- از منابع اهل سنت

۱۲. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۴

پس چنین روایتی در کتب شیعه ذکر نشده است و مرحوم ابن طاووس هم از منابع اهل سنت نقل کرده است.

### بررسی سند روایت:

اولین اشکالی که در سند این روایت است اینکه محمد حنفیه این روایت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهد البته خود محمد حنفیه شخصیت بزرگ و جلیل و مدافع از ولایت و امامت می‌باشد و کسی از شیعه او را تضعیف نکرده است.

### ولید بن مسلم:

این شخص در کتب خاصه مطرح نشده اما در کتب عامه در تهذیب الکمال<sup>۱</sup> از احمد بن حنبل نقل شده که گفته: (هو كثير الخطأ) او كثير الاشتباه بود و کسی هم که كثير الاشتباه باشد، اصل در روایت او عدم اعتبار آن است.

### ابو مسهر گوید:

كان الوليد يأخذ من ابن أبي السفر حديث الأوزاعي، و كان ابن أبي السفر كذاباً، و هو يقول فيها: قال الأوزاعي.

ولید حدیث اوزاعی را از ابن ابی سفر می‌گرفت، و او کذاب بود، و ولید می‌گفت: اوزاعی گفت، ولید برای اینکه روایت او را قبول کنند، واسطه را حذف می‌کرد و مستقیم از اوزاعی<sup>۲</sup> نقل می‌کرد یعنی مدلس بود. شعبه بن حجاج در مورد تدلیس گفته: اخ الكذب و گاهی گفته: **لإن اذنی احب الی من أن ادلس**

<sup>۱</sup> تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۶۳

<sup>۲</sup> البته به نظر ما خود اوزاعی همچون ابی سفر می‌باشد، اوزاعی گوید: ما اخذنا عطائنا حتی شهدنا علی بن ابی طالب (عليه السلام) بالنفاق و الکفر، اما به هر حال عامه اوزاعی را قبول دارند.

دار قطنی گوید: هو یرسل، یروی عن الاوزاعی احادیث عند الاوزاعی عن شیوخ ضعفاء. او احادیثی که نزد اوزاعی از شیوخ ضعیفی نقل شده را ارسال می کند و از اوزاعی روایت می کند.

### بررسی سند دوم روایت پنجم

السنن الواردة فی الفتن و غوائلها للدانی: حدثنا ابن عفّان، حدثنا أحمد، حدثنا سعید، حدثنا نصر، حدثنا علی، حدثنا خالد بن سلّام الشامی، عن عبد الکریم، عن محمد بن الحنفیة، قال:

اولین اشکال این سند این است که نام های احمد، سعید، نصر، علی و عبد الکریم مشترک بین ده ها نام است.

اشکال دوم آن خالد بن سلّام شامی است که مجهول است.

پس این روایت به دو سندش هم طبق نظر رجالیون عامه و هم طبق نظر رجالیون خاصه ضعیف است.

### دلالت روایت:

در این روایت بیان شده پرچم های سیاهی از بنی عباس خروج می کنند یعنی آن ها سلطه و حاکمیت پیدا می کنند. بعضی از «ثم» ذکر شده در روایت چنین استفاده کرده اند: در این روایت چنین بیان شده که پس از پرچم های بنی عباس، پرچم های خراسان خروج می کنند، از طرفی هم خروج پرچم هایی از خراسان در آخر الزمان و قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشد پس عباسیون هم مقارن خراسانی ها خواهند بود.

اما در این روایت بیان شده که نزاعی بین شعیب بن صالح و سفیانی است که در آن شعیب پیروز می شود و پس از آن شام را پایتخت خود قرار می دهد و او تا ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه که مدت هفتاد و دو ماه تا آن باقی مانده، وجود دارد در حالی که ما روایات بسیاری داریم که خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در سال واحد و در ماه واحد و در روز واحد اتفاق می افتد لذا اگر پرچمی که در این روایت ذکر شده، پرچم خراسانی باشد، باید زمان اندکی تا ظهور باقی مانده باشد نه هفتاد و دو ماه. از ظهور تا سقوط سفیانی پانزده ماه نمی شود، از ظهور سفیانی تا ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه نه ماه است و از ظهور او تا سقوطش پانزده ماه است در حالی که در این روایت چنین بیان شده که خراسانی با سفیانی درگیر شده و آن ها را شکست می دهد و تا ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه به مدت هفتاد و دو ماه هست و این خلاف روایاتی است که در مورد خروج خراسانی و سفیانی وارد شده است لذا بر فرض قبول این روایت، متن آن با روایات صحیح دیگر سازگار نیست.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### روایت ششم:

قَالَ: حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ عَنْ أَرْطَاةَ عَنْ تَبِيعٍ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: إِذَا رَأَيْتَ رَحَاَ بَنِي الْعَبَّاسِ، وَرَبَطَ أَصْحَابُ الرِّايَاتِ السُّودِ خِيُولَهُمْ بِزَيْتُونِ الشَّامِ، وَيُهْلِكُ اللَّهُ لَهُمُ الْأَصْهَبَ وَ يَقْتُلُهُ وَ عَامَّةَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى أَيْدِيهِمْ حَتَّى لَا يَبْقَى أَمَوِيٌّ مِنْهُمْ إِلَّا هَارِبٌ وَ مُخْتَفٍ، وَ يَسْقُطُ السَّعْفَتَانِ: بَنُو جَعْفَرٍ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ، وَ يَجْلِسُ ابْنُ آكِلَةَ الْأَكْبَادِ عَلَى مِنْبَرِ دِمَشْقَ، وَ يَخْرُجُ الْبَرْبَرُ إِلَى سُرَّةِ الشَّامِ، فَهُوَ عَلَامَةُ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ<sup>۱</sup>.

کعب گوید: زمانی که آسیاب فرزندان عباس چرخید و صاحبان پرچم‌ها اسبان خود را در (محلّه) زیتون شام بستند (در این صورت) خداوند خود اصهب و همه خانواده او را با دستان آن‌ها (صاحبان پرچم‌ها) به قتل می‌رساند تا اینکه یک اموی از آن‌ها باقی نمی‌ماند مگر اینکه فرار می‌کند و یا مخفی می‌شود و فرزند (هند جگرخوار) به منبر دمشق می‌نشیند (مستقر شود) و بربر<sup>۲</sup> به سوی سره‌ی شام خروج می‌کند، پس آن علامت خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه است.

إِذَا رَأَيْتَ رَحَاَ بَنِي الْعَبَّاسِ: اشاره به قدرت، حکومت، حاکمیت و بسط سلطه‌ی بنی‌العباس دارد. پس از آن صحبت از رایات سود می‌کند و سپس می‌فرماید: آن علامت خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه است. به این روایت استناد کردند که مراد حکومت و حاکمیت مجدد بنی‌العباس است.

### منابع روایت:

۱. الفتن، ابن حمّاد، ج ۱ ص ۳۱۴ ح ۹۱۰- حدّثنا عبد الله بن مروان، عن أَرْطَاةَ، عن تبیع، عن کعب، قال: ... و لم یسندہ إلى النبی صلی الله علیہ و سلم.
۲. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲ ص ۶۹- از ابن حمّاد، و در آن: «إذا دارت ... و یسقط الشعبان».
۳. برهان، متقی هندی، ص ۱۲۰ ب ۴ ف ۲ ح ۲۴- از الفتن ابن حمّاد.
۴. القول المختصر، ص ۹۴- مرسلا

<sup>۱</sup> الفتن، ج ۱، ص ۳۱۴

<sup>۲</sup> راجع به این طایفه در درس‌های بعد به تفصیل بحث می‌شود.

۵. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۲۴ ب ۱۰۶ ح ۱۲۳- از ابن حمّاد

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۵۴

### بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ عَنْ أَرْطَاهُ عَنْ تَبِيعٍ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ

اولین اشکال سند این روایت، این است که منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی باشد و این حرف کعب است. کعب اصلاً پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده و او یک شخص یهودی بود که یک سری اسرائیلیات را وارد دین کرد. هیچ کس حتی اهل سنت هم او را توثیق نکرده اند. البته مرحوم شوشتری مطلبی را از ایشان نقل می کند که دلالت بر مدح او دارد اما تصریح به مدح ندارد. اما در مذمت او مطالبی وجود دارد: ابو ذر با چوب بر سر او زده و فرمود: (یا ابن الیهودیة ما لك و الفتوی) ای فرزند یهودیه، تو را چه به فتوا چه در امور مسلمانان؟!

بعضی از مفسرین اهل سنت هم نسبت به او معترض هستند، ابن کثیر که از علمای متعصب اهل سنت است به گونه ای که شبهه ی ناصبی بودن در او هست، در عین حال در سوره ی نمل نسبت به کعب متعرض شده و قائل شده که او تحریف هائی را وارد تفاسیر کرده است.

کعب از علمای بنی اسرائیل و متخصص در علوم آنها بود و قصاص (داستان سرا) بود و در مجامع و قبل از خطبه ها سخنرانی می کرد و افکار خودش را ترویج می کرد لذا امیر المومنین علیه السلام دیگر به او اجازه سخنرانی نداد و او را مسجد بیرون کرد.

### تبیع:

### ابن سعد گوید:

هو تبیع ابن عامر الحمیری ابن امرأة کعب الاحبار، کان دلیلاً لنبی فعرض علیه الاسلام فلم یسلم و اسلم فی زمن الصدیق و قد کان یقص عند اصحاب رسول الله، تابعی من اهل الشام، کان عالماً قد قرأ الكتب و سمع من کعب الاحبار علماً کثیراً<sup>۱</sup>

تبیع هیچ توثیقی در کتب اهل سنت ندارد. پس این روایت از جهت سند حتی نزد عامه ضعیف است.

<sup>۱</sup> تحذیب الکمال، ج ۳، ص ۲۰۴

## دارت رحی بنی العباس:

رحی در مجمع البحرین چنین تبیین شده است: **فِي الْحَدِيثِ: "أُولُوا الْعِزْمَ مِنَ الرُّسُلِ سَادَةُ الْمُرْسَلِينَ وَ النَّبِيِّينَ، عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى".** أى السماوات، أو هي مع الأرض. و **فِي الْخَبَرِ: "تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِخَمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ".** دوران الرَّحَى قِيلَ: هو كناية عن الحرب و القتال، شبهها بِالرَّحَى الدائِرَةُ الَّتِي تَطْحَنُ الْحَبَّ، لما يكون فيها من تلف الأرواح و هلاك الأنفس. و **"دارت عليه رَحَى الموت"** إذا نزل به. و **فِي وَصْفِ السَّحَابِ: "كَيْفَ تَرَوْنَ رَحَاهَا".** أى استدارتها، أو ما استدار منها. و عن ابن الأعرابي: **"رَحَاهَا"** وسطها و معظمها. و **"الرَّحَى"** القطعة من الأرض تستدير و ترفع ما حوله<sup>١</sup>

در روایت بیان شده ( اولو العزم من الرسل سادت المرسلین و النبیین علیهم دارت رحی ) یعنی آسمان‌ها و زمین به یمن وجود آن‌ها می‌چرخد، آسمان و زمین تحت امر آن‌ها می‌باشد. دارت رحی بنی العباس کنایه از اقتدار و سلطه و بسط سلطه و در اختیار داشتن امور است. آسیاب آن‌ها می‌چرخد یعنی حکومت و حاکمیت بدست می‌آورند، البته نه حاکمیت اول بلکه حاکمیتی دومی که مقارن با آمدن رایات سود<sup>٢</sup> است.

## زیتون:

در معجم البلدان آمده است: و الزیتون أيضا: قرية على غربى النيل بالصعيد و إلى جانبها قرية يقال لها الميمون. الزَيْتُونَةُ: موضع كان ينزله هشام بن عبد الملك فى بادية الشام فلما عمّر الرصافة انتقل إليها فكانت منزله إلى أن مات.<sup>٣</sup>

محلّی به این نام در غرب رود نیل وجود دارد که البته ربطی به این روایت ندارد اما مورد دیگر، مکانی بیابانی در اطراف شام وجود دارد که به نام زیتونه می‌باشد.

<sup>١</sup> مجمع البحرین، ج ١، ص ١٧٩

<sup>٢</sup> روایاتی در مورد رایات سود در کتب عامه وارد شده و چند روایت هم در کتب خاصه در مورد آن وجود دارد که باید بررسی شود البته اصل آن مسلم است اما کیفیت و تطبیق آن باید مورد بررسی قرار گیرد.

<sup>٣</sup> معجم البلدان، ج ٣، ص ١٦٣



## ابن آكلة الاكباد:

اشاره به جریان سفیانی دارد، معمولاً چنین تعبیری را در مورد بنی سفیان به کار می‌بردند از آن جهت که مادر آن‌ها هند جنگر خوار بود. عثمان بن عنبسه (سفیانی) نیز از جهت نسل به آن‌ها منتهی می‌شود، او از فرزندان خالد بن یزید برادر معاویه می‌باشد.

به هر حال از این روایت حاکمیت مجدد بنی العباس و همزمانی آن با امویون را استفاده می‌کنند ولی علاوه بر اینکه سند آن مورد اشکال بود، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نسبت داده نشده بلکه از حرف‌های کعب الاحبار است.

### روایت هفتم:

و فی روایة ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لعمة العباس " لن تذهب الدنيا، حتی یملک من ولدک یا عم فی آخر الزمان، عند انقطاع دولتهم، و هو الثامن عشر، یكون معه فتنة عمیاء صماء، یقتل من کل عشرة الاف تسعة الاف و تسعمائة، لا ینجو منها الا الیسیر، یكون قتالهم بموضع فی العراق " قال: فبکی العباس، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: " ما ینبیک إناهم شرار امتی یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة، یطلبون الدنیا و لا یهتمون للاحرة " <sup>۱</sup>

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به عموی خود عباس فرمودند: دنیا تمام نمی‌شود مگر اینکه فرزندی از نسل تو در آخر الزمان حکومت می‌کند بعد از آنکه دولت آن‌ها از بین رفت، و او هجدهمین نفر می‌باشد، همراه او فتنه‌ای کر و کوری خواهد بود که از هر ده هزار، نه هزار و نهصد نفر کشته می‌شوند <sup>۲</sup> کسی از آن‌ها نجات نمی‌یابد مگر عده‌ی کمی، و کشتار آن‌ها در مکانی در عراق می‌باشد، پس عباس گریه کرد پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آن‌ها بدترین افراد امت من هستند و دنیا را طلب می‌کنند و اهتمامی نسبت به آخرت ندارند.

<sup>۱</sup> معجم الاوسط، طبرانی، ج - مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۸

<sup>۲</sup> بعضاً چنین اشکال می‌کنند که در کتب شیعه آمده که امام زمان علیه السلام از هر ده هزار نفر، نه هزار و نهصد نفر را می‌کشد، گوئیم اولاً روایات مرفوعه است، ثانیاً در کتب معتبر عامه هم مانند روایت پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس آمده است و این اشکال به خود آنان نیز وارد است، ثالثاً چنین روایاتی مربوط به تعداد کمی از انسان‌های معاند است که حق را نمی‌پذیرند و با آن مخالفت می‌کنند.

ایشان به مسائل شخصی خود بیش از مسائل مذهبی و حمایت از اهل بیت علیهم السلام اهمیت می داد، نسبت به قضایا و مسائل و مصائبی که بر امیر المومنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام گذشت، بی تفاوت بود، مرحوم خوئی روایت صحیح السندی را از کافی شریف نقل می کند که ( اگر حمزه و جعفر شاهد ظلم های بر امیر المومنین علیه السلام بودند، نفوسشان را به هلاکت می انداختند) تا دیگر نبینند آنچه بر امیر المومنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام گذشت در حالی که عباس عموی پیامبر نسبت به آن مصائب بی تفاوت بود.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### بررسی سند روایت هفتم

سليمان بن احمد طبرانی عن محمد بن عبد الله بن عرس حدثنا احمد بن عمر بن يوسف اليمامي حدثنا محمد بن سدوس الصنعاني حدثنا عبد الرحمن بن مينا عن ابيه عن عبد الله بن مسعود عن النبي ﷺ

### عبد الله بن مسعود

تنها مرحوم سید مرتضی نسبت به ایشان نظر مثبتی دارند، آن هم گفته شده: نظر ایشان از باب مماشات و جدل و احتجاج علیه عامه است چون آنها مطلق صحابه را قبول دارند در حالی که نزد ما ملاک صحابی بودن نیست بلکه ملاک عمل صحابه می باشد و او از کسانی بود که به دنبال حکومت بر قوم رفت و با امیرالمومنین علیه السلام بیعت نکرد؛ لذا عبد الله بن مسعود از نظر ما معتبر نیست.

محمد بن عبد الله بن عرس: ایشان در کتب عامه و خاصه وجود ندارد.

احمد بن عمر بن يوسف یمامی: ایشان هم مهمل است.

محمد بن سدوس الصنعانی: ایشان هم مهمل است.

عبد الرحمن بن مینا: ایشان هم مهمل است.

مینا

ایشان از نظر عامه معتبر نمی باشد: تقریب التهذیب آورده: **متروک**. ذهبی گوید: او از عثمان و ابن مسعود روایت کرده است، کسی از او حدیث نقل نکرده است مگر پدر عبد الرزاق. (با اینکه ایشان تابعی و از صحابه روایت نقل

می‌کند اما به او اعتنائی نکردند.) ابو حاتم گفته: یکذب. ابن معین و نسائی گفتند: لیس بثقة. دار قطنی گفته: متروک. عباس دوری از یحیی بن معین نقل کرده که گفته: يتكلم فی الصحابة<sup>۱</sup> و قال أيضا لیس بثقة.

اما عامه نمونه روایاتی را از ایشان نقل می‌کند:

ابن عدی، أنا عمر بن سنان، ثنا الحسن بن علیّ أبو عبد الغنی، ثنا عبد الرزاق، عن أبيه، عن مينا بن أبي مينا، عن أبيه، عن عبد الرحمن بن عوف أنه قال: ألا تسألونی قبل أن تشوب الأحادیث الأباطیل؛ قال رسول الله ﷺ «أنا الشجرة، و فاطمة أصلها أو فرعها، و علیّ لقاحها، و الحسن و الحسين ثمرتها، و شيعتنا ورقها ...» الحديث.

و لعله من وضع أبي عبد الغنی<sup>۲</sup>

مینا بن ابی مینا از پدرش از عبد الرحمن بن عوف نقل می‌کند که گفت: آیا سوال نمی‌کنید قبل از اینکه احادیث به اباطیل مختلط گردد؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من درختی هستم که فاطمه علیها السلام اصل یا فرع آن است و علی لقاح آن است و حسن و حسین علیهما السلام ثمره آن هستند، شیعیان ما برگ‌های آن هستند...  
ذهبی در المیزان می‌گوید: شاید این حدیث از وضع ابی عبد الغنی باشد.

پس مینا از نظر اهل سنت مردود است و شاید علت عدم اعتبار او انحراف از صحابه و نقل فضائل باشد.

اما در کتب خاصه هم نسبت به مینا مطلبی که دلالت بر وثافت او کند، نداریم مگر روایاتی که از او در مورد ولایت نقل شده است، که توسط آن روایات می‌توان حسن او را کشف کرد. از لحن کلام عباس دوری می‌توان استفاده کرد که ایشان شیعه به حساب می‌آمده است. او گوید: او در مورد صحابه تکلم می‌کرد یعنی ایشان نسبت به خلفا زاویه داشته است، همچنین مینا روایاتی نقل می‌کند که دال بر حسن بودن او است.

<sup>۱</sup> مراد عامه از صحابه غیر امیر المومنین علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است، آن‌ها راوی که علیه امیر المومنین علی بدگونی و ناسزا گفته باشد را در عین حال ثقه می‌دانند مانند: لماذا ابن زبارة که در مرود او گویند: كان شتما يثتم علي بن ابي طالب اما در عین حال در مورد او گویند: ثقة، ثقة، ثقة یا مثلاً حریض بن عثمان حنثی ۱۴۰ مرتبه امیر المومنین را لعن می‌کرد اما در عین حال در مورد او گویند: ثقة، ثقة، ثقة یا ابراهیم بن یعقوب جوزجانی که از نواصب است در عین حال احمد بن حنبل برای او نامه می‌نوشت و با نامه‌هایی که احمد برای او می‌نوشت ارکان ظلم و نصب خود را محکم می‌کرد در حالی که هر کسی که کوچکترین جسارتی به خلفا کرده باشد را نا معتبر می‌دانند.

<sup>۲</sup> میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۳۷

## مرحوم شوشتری می‌فرماید:

روی الغیبه عنه خبر امّ سلیم صاحبه الحصة. و روی ابن جوزی خبرا «مینا» فی طریقه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ أَطَاعُوا عَلِيًّا لِدَخَلْنَ الْجَنَّةَ أَجْمَعِينَ» و قال: «مینا غال فی التشیع» أنكر ابن جوزی خبر مینا فی إطاعة علیّ علیه السلام لآنه لم يطعه كأسلافه.<sup>۱</sup>

(مرحوم نعمانی در) الغیبه خبر امّ سلیم صاحب حصات را از مینا روایت کرده است. و ابن جوزی خبری را نقل کرده که مینا در طریق آن است: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اگر علی علیه السلام را اطاعت کنید هر آینه همگی داخل در بهشت می‌شوید» و ابن جوزی گفته: (مینا غالی در تشیع بود) ابن جوزی خبر مینا در اطاعت علی علیه السلام را انکار می‌کند چون او نیز مانند گذشتگانش علی علیه السلام را اطاعت نکرد.

## مرحوم نمازی می‌فرماید:

و بهذا الإسناد عنه، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، رواية شريفة مفصلة في الاعتصام بحبل الله؛<sup>۲</sup>

ایشان روایت شریفی را مورد اعتصام به حبل الله نقل کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعَمَّرِ الطَّبْرَانِيُّ بِطَبْرِيَّةَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ مِنَ النَّصَابِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ السَّكَنِ مَعًا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مِينَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: وَقَدْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْلُ الْيَمَنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ يَبْسُونَ بَسِيسًا فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيْمَانُهُمْ وَ مِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَ خَلَفَ وَصِيِّي حَمَائِلُ سُيُوفِهِمُ الْمِسْكُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَصِيَّكَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمْ اللَّهُ بِالْاِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا<sup>۳</sup> فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَ لَنَا مَا هَذَا الْحَبْلُ فَقَالَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ - إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ فَالْحَبْلُ مِنَ اللَّهِ كِتَابُهُ وَ الْحَبْلُ مِنَ النَّاسِ وَصِيِّي

<sup>۱</sup> قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۰

<sup>۲</sup> مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۱

<sup>۳</sup> آل عمران: ۱۰۳.

<sup>۴</sup> آل عمران: ۱۱۲.

فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ وَصِيكَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ - أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ - فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَنْبُ اللَّهِ هَذَا فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ فِيهِ - وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ٢ هُوَ وَصِيِّي وَ السَّبِيلُ إِلَى مَنْ بَعْدِي فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا أَرِنَاهُ فَقَدْ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَسِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرٌ مَنِ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيِّي كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ٣ أَيْ إِلَيْهِ وَ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ فَقَامَ أَبُو عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ فِي الْأَشْعَرِيِّينَ وَ أَبُو غِرَّةَ الْخَوْلَانِيُّ فِي الْخَوْلَانِيِّينَ وَ ظَبْيَانُ وَ عُثْمَانُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَنِي قَيْسٍ وَ غُرَنَةُ الدَّوْسِيُّ فِي الدَّوْسِيِّينَ وَ لَاحِقُ بْنُ عِلَاقَةَ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخَذُوا بِيَدِ الْأَنْزَعِ الْأَصْلَعَ الْبَطِينِ وَ قَالُوا إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْئِدَتُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْتُمْ نَجَبَةُ اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعَرِّقُوهُ فَبِمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَحِنَّ لَهُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ اطمأنَّتْ نَفُوسُنَا وَ انْجَاشَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَغْيُنُنَا وَ انْتَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَانَتْ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَنْتُمْ مِنْهُمْ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي سَبَقَتْ لَكُمْ بِهَا الْحُسْنَى وَ أَنْتُمْ عَنِ النَّارِ مُبْعَدُونَ قَالَ فَبَقِيَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الْمُسَمَّوْنَ حَتَّى شَهِدُوا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَمَلَ وَ صَفِيْنَ فَقَتِلُوا بِصَفِيْنَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ صَ بَشَرَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ يَسْتَشْهَدُونَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٤

محمد بن عبد الله بن معمر طبرانی در طبریة سال ۳۳۳ برای ما حدیث کرد و این مرد از هواداران یزید بن معاویه و ناصبی و دشمن اهل بیت بود او گفت: پدرم برای من حدیث کرد و گفت: علی بن هاشم و حسین بن سکن برای من روایت کردند و آن هر دو گفتند: عبد الرزاق بن همام برای ما روایت کرد و گفت: خبر داد مرا پدرم از مینا غلام عبد الرحمن بن عوف از جابر بن عبد الله انصاری، او گفت: جمعی از مردم یمن به مدینه آمدند که خدمت رسول خدا ﷺ برسند، آن حضرت (به حاضران) فرمود: یمنی‌ها با شتاب بسیار و با روی خوش بر شما وارد می‌شوند، و هنگامی که آنان بر رسول خدا ﷺ وارد شدند فرمود: آنان گروهی هستند که دل‌هایشان نرم و ایمانشان استوار است، منصور از میان آنان است که با هفتاد هزار تن قیام می‌کند، جانشین من و جانشین وصی مرا یاری خواهد کرد، بند شمشیرهایشان از چرم است. آنان پرسیدند: ای رسول خدا وصی شما

١ الزمر: ٥٦

٢ الفرقان: ٢٧

٣ ابراهیم: ٤٧.

٤ الغیبة للنعمانی، النص، ص ٣٩

کیست؟ فرمود: آن کسی که خداوند ملازمت راه او را به شما امر کرده و فرموده: «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرّق نشوید» پس عرض کردند: ای رسول خدا برای ما روشن فرما که این ریسمان چیست؟

فرمود: آن عبارت از گفته خداوند است در این آیه: (مگر به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم) اما ریسمان خدا کتاب او است، و ریسمانی از مردم منظور وصیّ من است، پرسیدند: ای رسول خدا وصیّ تو کیست؟ پاسخ داد: کسی است که خدای تعالی در باره او این آیه را فرو فرستاده: (که کسی بگوید ای دریغ و افسوس بر آنچه در جنب خدا کوتاهی کردم) آنان عرض کردند: ای رسول خدا مراد از جنب خدا چیست؟ فرمود: همان است که خداوند در باره اش می‌فرماید: (روزی که ستمکار دسته‌های خود به دندان گزیده گوید ای کاش با پیامبر راهی را در پیش گرفته بودم) او همان وصیّ من است و پس از من راه رسیدن به من است. پس گفتند: ای رسول خدا به حقّ آنکه تو را براستی به پیامبری برگزیده او را به ما نشان بده که ما به دیدار او مشتاق شدیم، پس آن حضرت فرمود: او همان کسی است که خدا او را برای مؤمنین چهره‌شناس و با فراست نشانه‌ای قرار داده، اگر شما مانند صاحب‌دل یا ناظر آگاهی که گوش فرا می‌دارد به او بنگرید خود خواهید دانست همان گونه که من پیامبر شما هستم او نیز وصیّ من است، حال به میان صفها بروید و چهره‌ها را از نظر بگذرانید پس هر کس که دل‌های شما به جانب او گرایش پیدا کند حتما خود اوست، زیرا خدای عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: (دل‌های پاره‌ای از مردم را به جانب آنان بگرایان) یعنی به جانب او و تبارش ﷺ.

سپس راوی گوید: پس ابو عامر اشعریّ از میان طائفه اشعریان برخاست، و در میان خولانیان أبو غره خولانی، و در میان بنی قیس، ظبیان و عثمان بن قیس، و در میان دوسیان عرنه دوسی و لاحق بن علاقه برخاستند و به میان صف‌ها رفتند و چهره‌ها را از نظر گذرانیده و بعد دست مردی را گرفتند که دو طرف پیشانی و جلو سرش بی‌مو بود و شکمی بزرگ داشت (از نظر تاریخی این توصیف صحیح نیست) و گفتند: ای رسول خدا دل‌های ما به جانب این شخص گرائید، پس پیامبر ﷺ فرمود: شما بندگان بزرگوار خدائید که جانشین رسول خدا را پیش از آنکه به شما معرفی شود شناختید، اکنون بگوئید چگونه دانستید او همان شخص است؟ پس همه در حالی که به صدای بلند گریه می‌کردند گفتند: ای رسول خدا ما به جمعیت نگاه کردیم، دل‌های ما به هیچ کدام از آنان تمایلی نشان نداد، ولی وقتی او را دیدیم دل‌های ما به طیش افتاد و سپس آرامشی در ما پدید آمد و دل‌هایمان تکان خورد و اشک از دیدگانمان سرازیر شد و قلب‌هایمان آرامش یافت تا آنجا که گوئی او پدر ما است و ما فرزندان اویم.

پس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد که «تأویل قرآن را جز خدا و آنان که در دانش ثابت قدمند کسی نمی‌داند» و فرمود: شما از آن جمله (ثابت قدمان در علم) محسوب می‌شوید به جهت جایگاه و مقامی که از قبل برای شما به نکوئی مقدّر فرموده و شما از آتش بدور خواهید بود.

راوی گوید: گروه یاد شده همچنان در مدینه ماندند تا در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در جنگهای جمل و صفین حاضر شدند و بالأخره در صفین کشته شدند، خدایشان رحمت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان بشارت بهشت داده و به آنان خبر داده بود که در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت می‌رسند.

ایشان روایتی را نقل کرده<sup>۱</sup> و پس از نقل آن اشاره به امامت ائمه علیهم السلام می‌کند و می‌فرماید: من تسلیم امر ائمه علیهم السلام شدم و وقتی هر یک از ائمه علیهم السلام را زیارت کردم، از آنان درخواست علامت می‌کردم و آن‌ها آن سنگی که نزد من بود، درخواست کرده و بر آن مهر می‌زدند.

یکی از راه‌های تشخیص حسن و اعتبار راوی، طریق نقل اخبار او<sup>۲</sup> است. از نقل چنین اخباری ما استقامت رأی او را می‌فهمیم همچنان که مطلبی در مورد توثیق فرات بن ابراهیم کوفی نداریم اما مرحوم مجلسی می‌فرماید: از طریق کتاب او، وثاقت و اعتبار کتاب او را بدست می‌آوریم.

پس از روایاتی که مینا نقل کرده ما کشف سلیم العقیده بودن و معتبر بودن او را می‌کنیم البته سند این روایت به جهت اشخاص مهمل دیگری که در سند روایت بودند، معتبر نمی‌باشد.

<sup>۱</sup> مرحوم مجلسی این روایت را در بحار الانوار نقل کرده است.

<sup>۲</sup> عامه نیز چنین مبنائی بر علیه حق دارند، ابو غده گوید: از علامات وضع حدیث این است که راوی رافضی باشد و روایت در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. معنای کلام او این است که روایات در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را باید از کتب روایی خارج کرد چون روایات فضائل را غیر شیعه نقل نمی‌کند و شیعه هم نقل کند طبق نظر ابو غده نشان وضع حدیث است.



## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### روایت هشتم

و روی عن علیؑ أنّه قال: تكون مدینه بین الفرات و دجله، یكون فیها ملک بنی العباس و هی الزوراء، یكون فیها حرب مفضعه، تسبی فیها النساء، و یدبح فیها الرجال کما تذبح الغنم.<sup>۱</sup>

از امام علیؑ روایت شده که فرمودند: شهری بین فرات و دجله ساخته می‌شود، که در آن حکومت بنی العباس می‌باشد و آن شهر زوراء است، در آن جنگی شدید می‌باشد، که در آن زنان به اسارت برده شوند، مردان ذبح شوند همانطور که گوسفند را ذبح کنند.

### منابع روایت:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۲

۳. نهج الخلاص، ص ۴۷۳

### بررسی سند روایت:

خطیب بغدادی هنگامی که این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید: (إسناده شدید الضعف)<sup>۲</sup> سند آن خیلی ضعیف است.

متقی هندی بعد از نقل کلام خطیب بغدادی، از آن جواب نمی‌دهد که این بیانگر این است که ایشان نیز اشکال به سند را پذیرفته‌اند البته می‌گوید: سیوطی گفته است: این حوادث دویست سال بعد از فوت خطیب اتفاق افتاد، و اتفاق این حوادث این حدیث را تقویت می‌کند. گوئیم: بر فرض قبول روایت طبق بیان سیوطی، این روایت مربوط به دویست سال پس از خطیب است یعنی زمان آن گذشته لذا نمی‌توان به آن برای بازگشت بنی العباس قبل از ظهور استناد کرد.

<sup>۱</sup> نهج الخلاص، ص ۴۷۳

<sup>۲</sup> تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹

خطیب بغدادی برای این حدیث تتمه‌ای نقل می‌کند که متقی هندی<sup>۱</sup> آن تتمه را نقل نکرده است:

قال ابو قیس و قيل لعلی عليه السلام: يا امير المومنين عليه السلام لم سماها رسول الله صلى الله عليه وآله الزوراء؟ قال: لأن الحرب تدور في جوانبها حتى تطبقها.

ابو قیس گوید: به علی عليه السلام گفته شد: ای امیر المومنین برای چه پیامبر خدا آن محل را زوراء نامید؟ فرمود: زیرا همینطور جنگ اطراف آن شعله‌ور است تا اینکه کل شهر را فرا گیرد.

## روایت نهم

عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه قالاً: قال علي بن أبي طالب عليه السلام سمعت حبيبي محمداً صلى الله عليه وآله يقول: سيكون لبنی عمی مدینة من قبل المشرق، بین دجلة و دجيل و قطربل<sup>۲</sup> و الصّراء<sup>۳</sup>، یشید فیها بالخشب و الآجر و الجصّ و الذهب، یسکنها شرار خلق الله، و جبارة أمتی، أما إن هلاکها علی يد السفیانی، کأنی بها و الله قد صارت خاویة علی عروشها.<sup>۴</sup>

ابی حرب بن ابی الأسود دؤلی از پدرش، گفتند: علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: شنیدم حبیبم محمد صلى الله عليه وآله می-فرمود: به زودی برای فرزندان عموی من شهری در جانب مشرق بین دجله و دجیل و قطربل و صراء می‌باشد، این شهر با چوب، آجر، گچ و طلا ساخته شده، بدترین خلق خداوند<sup>۵</sup> و ظالمین از امتم در آن ساکن می‌شوند، اما هلاکت آنان (اهل شهر یا جباره روشن نمی‌باشد) به دست سفیانی است، گویا این شهر را می‌بینم، به خدا قسم شهر ویرانه‌ای شود.

## منابع روایت:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۸

۲. التذکره قرطبی، ج ۲، ص ۶۸۱

<sup>۱</sup> کتاب متقی هندی کنز العمال است که سیوطی آن را تحت عنوان جامع الاحادیث تنظیم کرده است.

<sup>۲</sup> (۲) قطربل: قرية بین بغداد و عکبرا. معجم البلدان: ۴ / ۳۷۱.

<sup>۳</sup> هو نهر يأخذ من نهر عيسى من عند بلدة يقال لها المحول، بينها و بین بغداد فراسخ، و یسقي ضیاع نادوریا و یتفرع منه نهار إلى أن یصل إلى بغداد. معجم البلدان: ۳ / ۳۹۹.

<sup>۴</sup> فتح الخلاص، ص ۴۷۳

<sup>۵</sup> این کلام پیامبر صلى الله عليه وآله به اعتبار اوائل ایجاد شهر است مگر نه امروزه چهار پنجم آن از شیعیان می‌باشند. البته امراد این روایت این نیست که هر کسی که در آنجا زندگی می‌کند، شر و جبار است بلکه بیان می‌کند که شرار و جبارین در آنجا هستند.

۳. الموضوعات ابن جوزی، ج ۲، ص ۶۱

۴. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۱

### بررسی سند روایت:

این روایت به دو طریق نقل شده است:

أخبرنا الحسن بن أبي بكر، قال: أنبأنا شجاع بن جعفر الأنصاري، قال: نا محمد بن زكريّا الغلابي، قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن القاسم التيمي، قال: نا أبي، عن يحيى بن عبد الله بن حسن، عن أبيه، عن حسن بن حسن، عن محمد بن الحنفية

قال: و حدثني عثمان بن عمران العجيفي، عن نائل بن نجيح، عن عمرو ابن شمر، عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه، قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام:

طريق اول این حدیث به محمد بن حنفیه ختم می شود که ما شکی در جلالت ایشان نداریم و طریق دوم آن به ابی الأسود دؤلی که ایشان هم مشکلی ندارد اما دیگر افراد سند مورد اشکال هستند.

### خطیب بغدادی:

خطیب بغدادی اگر چه از نظر اهل سنت دارای جایگاه و اعتباری می باشد اما از نظر ما اعتباری ندارد. ذهبی در سیر اعلام النبلا پس از تعریف و تمجید از او، نقاط ضعفی هم درباره او نقل می کند، او مشکل اخلاقی داشته است، علت اینکه او دمشق را ترک کرده و به صور هجرت کرده را چنین گفته اند:

قال: كان سبب خروج أبي بكر الخطيب من دمشق إلى صور أنه كان يختلف إليه صبيّ مليح، سمّاه مكّيّ، فتكلّم الناس في ذلك. و كان أمير البلد رافضيّا متعصّباً، فبلغته القصّة، فجعل ذلك سبباً للفتك به، فأمر صاحب شرطته أن يأخذ الخطيب بالليل و يقتله. و كان صاحب الشرطه سنيّا، فقصده تلك الليلة مع جماعة و لم يمكنه أن يخالف الأمر فأخذه، و قال: قد أمرت فيك بكذا و كذا، و لا أجد لك حيلة إلّا أنّي أعبر بك عند دار الشريف ابن أبي الجنّ العلويّ، فإذا حاذيت الباب اقفز و ادخل الدار، فإنّي لا أطلبك<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سیر اعلام النبلا، ص ۲۸۲

بچه‌ای زیبا، بسیار به خانه او رفت و آمد می‌کرد پس مردم در مورد او تکلم می‌کردند. و امیر شهر رافضی متعصبی بود، چون خبر آن به او رسید، آن را سبب به قتل رساندن او قرار داد پس به صاحب شرطه‌اش دستور داد که خطیب را در شب گرفته و او را به قتل برساند. و صاحب شرطه او سنی بود، همراه جماعتی قصد او را کرد و برای او امکان نداشت که با امر مخالفت کند پس او را گرفت و به او گفت: به من چنین و چنان دستور دادند و حيله‌ای برای تو نیافتم مگر اینکه من تو را کنار خانه شریف بن ابی جن علوی عبور دهم پس چون برابر آن رسیدیم فرار کن و داخل آن بشو، من تو را طلب نمی‌کنم.

همچنین ذهبی نقل می‌کند:

و قال المؤتمن السّاجی: تحاملت الحنابلۀ علی الخطیب حتّی مال إلی ما مال إلیه

حنابله بر خطیب حمله کردند تا کار او به آنجا رسید که رسید.

ذهبی گوید:

تناكد ابن جوزی و غض من الخطیب و نسبه الی أنّه يتعصب علی اصحابنا الحنابلۀ، لیت الخطیب ترک الحد علی الکبار فلم یروه

ابن جوزی او را دست کم گرفته و از مقام او کاسته و به او نسبت داده که موضع گیری‌های او علیه حنابله متعصبانه است، ای کاش خطیب بعضی مطالب را علیه کبار ترک کرده بود و روایت نمی‌کرد. او در کتابش نسبت به ابو حنیفه گفته: او چهار صد مسأله بر خلاف پیامبر نظر داده و در مواردی کلام پیامبر را نقل و گفته این دیوانگی است.

حسن بن ابی بکر: ایشان مهمل است.

شجاع بن جعفر انصاری: ایشان هم مهمل است.

محمد بن زکریا غلابی: ایشان هم مهمل است.

محمد بن عبد الرحمن بن قاسم تیمی: ایشان مهمل است.

یحیی بن عبد الله بن حسن: ایشان هم مهمل است.

قال (خطیب): و حدثني عثمان بن عمران العجيفي، عن ناييل بن نجيح، عن عمرو ابن شمر، عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه، قالاً:

نايل بن نجيح: ايشان طبق مبنای خود عامه ضعیف است.

دار قطنی گفته: ليس بثقة

احمد گفته: احاديثه مظلمة جدا

ابو حاتم گفته: شيخ<sup>۱</sup> (شيخ طبق مبنای عامه یکی از اصطلاحاتی است که در تضعیف به کار برده می شود).

عقيلي هم گفته: لا اصل لحديثه

عمرو بن شمر: ايشان مورد قبول علمای عامه و خاصه نمی باشد.

ذهبی گوید:

عمرو بن شمر الجعفی الکوفی الشیعی

و از یحیی بن معین نقل می کند که گفته: ليس بشيء (ليس بشيء طبق مبنای یحیی بن معین تضعیف است).

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی<sup>۲</sup> گفته: کذاب

ابن حبان گفته: رافضی یستم الصحابة و یروی الموضوعات عن الثقات

بخاری گفته: منکر الحديث

نسائی و دار قطنی گفتند: متروک الحديث

<sup>۱</sup> تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۳۹

<sup>۲</sup> جوزجانی از متعصبین اهل سنت و ناصبی است و نصب خود را مبنا قرار داد و آن را جزء مبانی علم رجال قرار داد، او اهل کوفه را منحرف می داند زیرا ملاک او در حق بودن معاویه بود.

سلیمانی گفته: کان یضع علی الروافض<sup>۱</sup>

پس این روایت از نظر خود عامه هم ضعیف می باشد.

---

<sup>۱</sup> میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۰

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### ادامه‌ی بررسی سند روایت نهم

عمرو بن شمر را بررسی کردیم و بیان کردیم که او نزد عامه از اعتباری برخوردار نیست اما نظر علمای شیعه هم بر عدم اعتبار او است:

#### نظر مرحوم نجاشی:

ضعیف جدا، زید أحادیث فی کتب جابر الجعفی ینسب بعضها إلیه، و الأمر ملتبس<sup>۱</sup>  
او جدا ضعیف است، روایاتی را وارد کتاب جابر جعفی کرد، امر در مورد او مشتبه است.  
همچنین مرحوم نجاشی او را در ترجمه‌ی جابر جعفی تضعیف می‌کند.

#### نظر مرحوم خوئی:

الرجل لم تثبت وثاقته، فإن توثیق علی بن إبراهیم القمی إیاه معارض بتضعیف النجاشی، فالرجل مجهول الحال<sup>۲</sup>  
وثاقت این شخص برای ما ثابت نمی‌باشد، و توثیق عام علی بن ابراهیم او را با تضعیف نجاشی تعارض می‌کند، پس این شخص مجهول الحال است.

البته این فرمایش مرحوم خوئی مربوط به قبل از بازگشت ایشان از مبنایشان در مورد کامل الزیارات است اما پس از بازگشت از مبنایشان در مورد کامل الزیارات، تضعیف نجاشی بلا معارض باقی می‌ماند.

#### نظر مرحوم محدث نوری:

الفائدة الخامسة فی شرح مشیخة الفقیه فی طریق الصدوق إلی جابر بن یزید الجعفی (نز) آی ، و اعتمد فی ذلک علی رواية الأجلاء و خمسة من أصحاب الإجماع عنه، و علی اعتماد الشیخ المفید علیه<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۴، ص ۱۱۶

<sup>۲</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۴، ص ۱۱۷

مرحوم محدث نوری در مستدرک به سه دلیل ایشان را توثیق می‌کند:

۱. روایت أجلاء از او ۲. روایت کردن پنج نفر از اصحاب اجماع از او ۳. اعتماد کردن شیخ مفید بر او

**مرحوم خوئی** در جواب توثیق محدث نوری می‌فرماید:

و الجواب عن ذلك قد تقدم غير مرة و قلنا إن رواية الأجلاء، أو أصحاب الإجماع عن شخص، و كذلك اعتماد القدماء عليه لا تدل على وثاقته<sup>۱</sup>

بدرستی که روایت کردن بزرگان یا اصحاب اجماع از شخصی و همچنین اعتماد قدما بر شخصی دلالت بر وثاقت آن شخص نمی‌کند.

البته از ایشان در کتب اربعه ۱۶۷ روایت نقل شده است که این نشان از عدم ضعف و اعتبار و وثاقت او است چون صحیح نمی‌باشد که از یک شخص ضعیف این تعداد روایت در کتب اربعه نقل شود مگر اینکه بگوئیم این اماره نیست بلکه اصل است و اصل هم زمانی معتبر است که دلیل دیگری نباشد و حال آنکه در مورد ایشان تضعیف مرحوم نجاشی وجود دارد.

البته بر فرض قبول اعتبار عمرو بن شمر مشکل سند این روایت حل نمی‌شود چون در سند آن افراد مجهولی وجود دارد.

### دلالت روایت:

یسکنها شرار خلق الله، و جباره أمتی، أما إن هلاکها علی يد السفیانی: از این عبارت می‌خواهند استفاده کنند که قبل از ظهور، عباسیون به حکومت رسیده و به دست سفیانی به هلاکت می‌رسند چون هلاکت و از بین رفتن حکومت عباسیون به سال ۶۵۶ هـ به دست هلاکو خان مغول بود نه به دست سفیانی پس لازمه‌ی آنچه در این روایت بیان شده این است که عباسیون قبل از ظهور به حکومت می‌رسند و آنگاه توسط سفیانی از بین می‌روند.

بر فرض قبول دلالت روایت، اشکال سندی آن باقی می‌ماند.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۴، ص ۱۱۷

<sup>۲</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۴، ص ۱۱۷



أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَّيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ ذَهَابَ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ كَقِصَعِ الْفَخَّارِ وَكَرَجُلٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ فَخَّارَةٌ وَهُوَ يَمْشِي إِذْ سَقَطَتْ مِنْ يَدِهِ وَهُوَ سَاهٍ عَنْهَا فَأَنْكَسَرَتْ فَقَالَ حِينَ سَقَطَتْ هَاهُ شِبْهُ الْفَزَعِ فَذَهَابَ مُلْكِهِمْ هَكَذَا أَغْفَلَ مَا كَانُوا عَنْ ذَهَابِهِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدَّرَ فِيمَا قَدَّرَ وَ قَضَى وَ حَتَمَ بِأَنَّهُ كَائِنٌ لَا بُدَّ مِنْهُ أَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي أُمِّيَّةَ بِالسَّيْفِ جَهْرَةً وَ أَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي فُلَانٍ بَغْتَةً وَ قَالَ ع لَا بُدَّ مِنْ رَحَى تَطْحَنُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَبَتَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا غَنِيًّا خَامِلًا أَصْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سُودٌ ثِيَابُهُمْ أَصْحَابُ رَايَاتٍ سُودٍ وَبِلِّ لِمَنْ نَاوَاهُمْ يَقْتُلُونَهُمْ هَرْجًا وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى أَفْعَالِهِمْ وَ مَا يَلْقَى الْفُجَّارُ مِنْهُمْ وَ الْأَعْرَابُ الْجَفَاءُ يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلَا رَحْمَةٍ فَيَقْتُلُونَهُمْ هَرْجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَ الْبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمِلُوا وَ مَا رَبَّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ<sup>١</sup>

ابو بصیر از امام باقر عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

سپس آن حضرت به من فرمود: همانا از دست رفتن و سقوط حکومت فلان خاندان همانند شکستن کاسه سفالین است، و همچون مردی است که در دستش کاسه‌ای سفالین بوده و او مشغول راه رفتن باشد که ناگاه در حالی که غافل است کاسه از دستش فرو افتد و بشکند، پس هنگامی که فرو افتاد بگوید: آه، پس، از دست رفتن دولت آنان چنین است که به کلی از زوال آن بی‌خبر باشند. و امیر المؤمنین عليه السلام بر منبر کوفه فرمود: «همانا خدای عز و جلّ ذکره در آنچه مقدر فرموده و حکم کرده و محتوم داشته که گزیر از آن نیست و شدنی است مقدر فرموده که بنی امیه را آشکارا با شمشیر فرو گیرد و اینکه فلان خاندان را ناگهانی دریابد».

إِنَّ ذَهَابَ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ:

کسانی که به این روایت استناد می‌کنند، باید پاسخ دهند که از کجا احراز کردند که مراد بنی فلان مذکور در روایت بنی العباس است، در حالی که دوران امامت امام باقر عليه السلام مصادف با حکومت بنی امیه بود و بنی العباس هنوز به حکومت نرسیده بودند.

<sup>١</sup> الغيبة للنعماني، ص ٢٥٣

آن‌ها چون در روایت از سقوط بنی فلان تعبیر به (سقوط بغته) شده، چنین استفاده کرده‌اند سقوط اولیه‌ی بنی العباس که دفعتا نبود، پس باید حکومت دوباره‌ای داشته باشند تا دفعتا از بین روند.

### بررسی سند روایت:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَّيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ

### احمد بن يوسف بن يعقوب ابو الحسن جعفی:

ایشان مهمل است. مرحوم نمازی تصریح می‌کند: لم يذكره

معلق کتاب الغيبة در مورد این روایت می‌نویسد:

هذه الأخبار و ما شابهها اخبار عما سيكون في طيلة الزمان من الحوادث الكائنة و ليس المراد منها علامات ظهور القائم عليه السلام، و حيث أن تأليف الكتاب كان في أواسط خلافة بنی العباس، و كان انقراض دولتهم بيد الخراساني في القرن السابع تعد كلها من المعجزات للاخبار بما سيكون، نظير ما نقله ابن الوردي عن ابن خلكان أنه قال في تاريخه: «ان عليا- كرم الله وجهه- افتقد عبد الله بن العباس وقت صلاة الظهر، فقال لاصحابه: ما بال أبي العباس لم يحضر الظهر؟ فقالوا: ولد له مولود، فلما صلى علي عليه السلام قال: امضوا بنا إليه، فاتاه فهناك فقال: شكرت الواهب، و بورك لك في الموهوب، ما سميته؟ فقال: أو يجوز أن أسميه حتى تسميه؟ فأمر به فأخرج إليه، فأخذه و حنكه و دعا له ثم رده إليه، و قال: خذ اليك أبا الاملاك قد سميته عليا و كنيته أبا الحسن، و دخل علي- هذا- يوما على هشام بن عبد الملك و معه ابنا ابنه: السفاح و المنصور ابنا محمد بن علي المذكور، فأوسع له على سريره و سأله عن حاجته، فقال ثلاثون ألف درهم على دين، فأمر بقضائها، قال له: و تستوصي بابني هذين خيرا، ففعل فشكره و قال: وصلتكم رحم، فلما ولي علي قال هشام لاصحابه:

ان هذا الشيخ قد اختل و أسن و خلط فصار يقول: ان هذا الامر سينقل الى ولده فسمعه علي، فقال: و الله ليكون ذلك و ليملكن هذان». و قال ابن الوردي: قال ابن واصل: أخبرني من أثق به أنه وقف على كتاب عتيق فيه ما صورته «ان علي بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بلغ بعض خلفاء بنی أميّه عنه أنه يقول: ان الخلافة تصير الى ولده، فامر الاموي بعلي بن عبد الله، فحمل على جمل و طيف به و ضرب و كان يقال عند ضربه: هذا جزاء

من یفتري و يقول: ان الخلافة فی ولدی» و لا تزال فیهم حتی یأتیهم العلیج من خراسان فینتزعها منهم فكان كما قال، و العلیج المذكور هلاکو. و هو الذی جاء من قبل المشرق - انتهى.

أقول: و المراد بالكوفة فی الخبر العراق. و ابتداء دولة بنی العباس سنة اثنتين و ثلاثین و مائة و هی السنة التي بویع فیها السفاح بالخلافة و قتل فیها مروان الحمار آخر خلفاء بنی أمیة. و آخرها سنة ست و خمسين و ستمائة سنة استیلاء التتر و فیها قتل المستعصم بالله آخر خلفاء بنی العباس.

و أما السفیانی فیلزم أن یكون مع هلاکو حیث انه جاء فی غیر واحد من الأحادیث كما سیأتی أن السفیانی و القائم فی سنة واحدة. و قد تقدم أن خروج السفیانی و الخراسانی و الیمانی فی سنة واحدة. فکون المراد بالخراسانی هلاکو غیر مسلم، نعم لا یبعد أن یكون المراد بالعلیج هو. فیکون من باب الاخبار بالحوادث التي تحدث فی طول الغیبة لا علائم الظهور.<sup>۱</sup>

این گونه اخبار در مقام بیان وقایعی است که در طول زمان غیبت روی خواهد داد نه آنکه مخصوص آخر زمان و نزدیک بظهور حضرت قائم علیه السلام باشد و چون تألیف کتاب در اواسط خلافت بنی عباس بوده و انقراض دولت عباسیین در قرن هفتم بدست خراسانی انجام گرفت از این رو همه این اخبار جزء اخباری است که از وقایع آینده خبر داده است و از معجزات بشمار می آید.

مانند آنچه ابن الوردی از ابن خلکان نقل می کند که او در تاریخش گفته است: که علی کرم الله وجهه روزی هنگام نماز ظهر نگاه کرد و عبد الله بن عباس را ندید از حالش جويا شد و پرسید چرا ابن عباس به نماز ظهر حاضر نشده است؟ عرض کردند: فرزند تازه ای برای او متولد شده است.

علی علیه السلام پس از ادای نماز فرمود: برویم به نزد ابن عباس، پس آن حضرت به منزل ابن عباس آمد و تبریک گفت و فرمود: سپاس خدای را که این مولود به تو عنایت فرمود و قدم نو رسیده هم مبارک باد، نامش را چه گذاشته ای؟ عرض کرد: چگونه روا است که من پیش از شما برای او نامی بگذارم. پس دستور داد طفل را آوردند حضرت نوزاد را گرفت و کامش را برداشت و دعایش گفت و به ابن عباس باز پس داد و فرمود: بگیر این بچه را که پدر پادشاهان است، نامش را علی و کنیه اش را ابو الحسن گذاشتم.

<sup>۱</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۲۵۹

همین علیّ روزی بر هشام بن عبد الملک وارد شد در حالی که دست نواده‌های خود سفاح و منصور فرزندان محمد بن علیّ را گرفته بود هشام در کنار تخت خود برای او جا باز کرد و از نیازمندیش پرسید او گفت: سی هزار درهم بدهکارم، هشام دستور داد بدهی او را پرداخت کردند آنگاه به هشام گفت تو را سفارش می‌کنم که در باره این دو فرزندم نیکی کن، او نیز نیکی کرد و علی تشکر و سپاس‌گزاری نمود و گفت صله رحم بجا آوردی.

همین که علیّ از نزدش بیرون شد هشام به اطرافیانش گفت: این پیر مرد در اثر سنّ زیاد عقل خود را از دست داده و می‌گوید: امر خلافت به فرزندش منتقل خواهد شد علیّ این سخن شنید و گفت: بخدا قسم حتما این کار خواهد شد و این دو پسر به حکومت خواهند رسید.

ابن الوردی گوید: ابن واصل گفت: از کسی که مورد اطمینانم بود شنیدم که او در کتاب کهنه‌ای دیده بود که نوشته است: از علیّ بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب به گوش یکی از خلفاء رسید که او می‌گوید: خلافت به فرزندان او خواهد رسید آن خلیفه اموی دستور داد علیّ را سوار بر شتری کردند و او را گرد شهر گردانیدند و او را می‌زدند و می‌گفتند سزای کسی که بدروغ بگوید: خلافت در فرزندان من خواهد بود همین است و بگوید خلافت همچنان در میان آنان خواهد بود تا آنکه آن مرد نیرومند از خراسان بیاید و خلافت را از آنان بگیرد و همان طور هم شد و آن مرد نیرومند هلاکو بود که از خاور آمد - پایان.

من می‌گویم: مقصود از کوفه که در این خبر است عراق است و آغاز دولت عباسیین سال یک صد و سی و دو بود همان سالی که سفاح برای خلافت بیعت شد و مروان حمار آخرین خلیفه اموی کشته شد و پایان دولت عباسیین به سال ششصد و پنجاه و شش بود که تتر مسلط شد و مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی کشته شد.

پس این روایت مربوط به همان زمان سقوط اولیه بنی العباس می‌باشد و ربطی به حکومت مجدد آنها قبل از ظهور ندارد و مرحوم نعمانی به این جهت این روایت را نقل کردند که خواستند معجزات امام در خبر دادن از آینده را بیان کنند نه به این جهت که روایت مربوط به قبل از ظهور باشد.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

## روایت یازدهم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ فِي مَنْزِلِهِ بِبَغْدَادَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَابْنَدَاذَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْجَرِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ يُسْرٌ لَا عُسْرَ فِيهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَ الدَّيْلَمُ وَ السُّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْبَرْبَرُ وَ الطَّيْلَسَانُ لَنْ يَزِيلُوهُ وَ لَا يَزَالُونَ فِي غَضَارَةٍ مِنْ مُلْكِهِمْ حَتَّى يَشِدَّ عَنْهُمْ مَوَالِيهِمْ وَ أَصْحَابُ دَوْلَتِهِمْ وَ يُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِلْجًا يَخْرُجُ مِنْ حَيْثُ بَدَأَ مُلْكُهُمْ لَا يَمُرُّ بِمَدِينَةٍ إِلَّا فَتَحَهَا وَ لَا تُرْفَعُ لَهُ رَايَةٌ إِلَّا هَدَاهَا وَ لَا نِعْمَةٌ إِلَّا أَزَالَهَا الْوَيْلُ ذَلِمَنْ نَاوَاهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَظْفَرَ وَ يَدْفَعَ بِظَفَرِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عِترَتِي يَقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ.

قال أبو علي يقول أهل اللغة العelj الكافر و العlj الجافى فى الخلقة و العlj اللثيم و العlj الجلد الشديد فى أمره -

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لِرَجُلَيْنِ كَانَا عِنْدَهُ إِنَّكُمَا تُعَالِجَانِ عَنْ دِينِكُمَا وَ كَانَا مِنَ الْعَرَبِ<sup>۱</sup>

ابو صادق از امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «دولت بنی عباس به آسانی و بدون اینکه مشکلی در آن باشد صورت می‌گیرد، اگر ترک و دیلم و سند و هند و بربر و طیلسان علیه آنان با هم گرد آیند نیز نمی‌توانند آن را از قدرت بر کنار کنند و پیوسته در نعمت و کامکاری حکومت خویش به سر خواهند برد تا اینکه طرفداران و کارکنان دولتی ایشان از آنان کناره‌جوئی کنند و خداوند بر آنان علجی (یعنی کافر غیر عرب) را چیره گرداند او از همان جا خروج می‌کند که حکومت ایشان از آنجا آغاز شده (از خراسان)، بر هیچ شهری نمی‌گذرد مگر آنکه آن را می‌گشاید، و هیچ پرچمی برابر او برافراشته نمی‌شود مگر اینکه آن را سرنگون می‌سازد، و هیچ نعمتی نمی‌ماند مگر اینکه آن را از بین می‌برد، وای بر کسی که با او به ستیز برخیزد، پس پیوسته این چنین خواهد بود تا به پیروزی رسد و پیروزی را به مردی از خاندان من بسپارد، که به حق سخن گوید و بدان عمل کند».

ابو علی (محمد بن همام بن سهیل) گوید: اهل لغت می‌گویند علج به معنی کافر است.

<sup>۱</sup> الغيبة للنعماني، ص ۲۴۹

و باز کسی است که خشن باشد، و باز به معنی فرومایه، و نیز به معنی کسی است که در کارش جدّی و سختگیر باشد و امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام به دو نفر که نزد او بودند فرمود: شما از دین خود به کفر روی می آورید، و آن دو نفر از عرب بودند.

لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَ الدَّيْلَمُ وَ السُّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْبَرْبُرُ وَ الطَّيْلَسَانُ:

مراد این است که اگر تمام کفار بر عایه آنان اجتماع کنند، قادر به شکست آنان نیستند.

**عجل:** معلق کتاب الغیبه در توضیح عجل می نویسد:

قد يطلق في لسان أهل اللغة على الكفار من العجم دون العرب.

**منابع روایت:**

۱. الغیبه، مرحوم نعمانی، ص ۲۵۷

۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۳۱ از الغیبه نعمانی

۳. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۰۲ از الغیبه نعمانی

۴. بشاره الاسلام، ص ۴۵ از الغیبه نعمانی

۵. عقد الدرر، ص ۷۷

**دلالت روایت:**

این روایت نیز مربوط به سقوط اول حکومت بنی العباس به دست هلاکو خان مغول می باشد و اصلاً مدعای کسانی که به آن استناد کرده اند بر حکومت مجدد عباسیون قبل از ظهور را اثبات نمی کند مگر قسمت آخر روایت (فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَظْفَرَ وَ يَدْفَعَ بِظَفَرِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عِثْرَتِي يَقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ.) که خواستند مردی از عترت امام علیه السلام را بر یمانی یا سید خراسانی تطبیق دهند. در حالی که کسی که در روایت بیان شده که امر را به یکی از خاندان امام علیه السلام می سپارد، طبق صفات مذکور برای او در روایت (بر هیچ شهری نمی گذرد مگر آنکه آن را می گشاید، و هیچ پرچمی برابر او برافراشته نمی شود مگر اینکه آن را سرنگون می سازد، و هیچ نعمتی نمی ماند مگر اینکه آن را از بین می برد)، شخص مثبتی نمی باشد، پس شخصی هم که حکومت را از او

تحويل می‌گیرد، نمی‌تواند شخص مثبتی باشد اگر چه ذیل روایت دلالت دارد بر اینکه او شخصی مثبت و دنبال حق است اما این ذیل با ماقبل آن در معرفی خراسانی منافات دارد در حالی که مستدلین به این روایت قائلند که خراسانی مثبت است لذا دلالت روایت بر مدعای مستدلین به روایت، ضعیف است.

### بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ فِي مَنْزِلِهِ بِبَغْدَادَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ عَشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَابْنَدَادَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْجَرِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

احمد بن مابنداد: ایشان مهمل است.

ابو صادق: ایشان مجهول است.

احمد بن هلال العبرتائی:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

أقول: و الروایات الّتی أشار إليها فی ذمه، روى واحدة منها الكشي بقوله: قال عليّ بن محمد بن قتيبة، قال: حدّثنی أبو حامد أحمد بن إبراهيم المراغي، قال: ورد على القسم [القاسم] بن العلاء نسخة ما كان خرج من لعن ابن هلال، و كان ابتداء ذلك أن كتب عليه السلام إلى قوّامه بالعراق: «احذروا الصوفي المتصنّع». قال: و كان من شأن أحمد بن هلال أنّه كان قد حجّ أربعاً و خمسين حجّة، عشرون منها على قدميه. قال: و كان رواة أصحابنا بالعراق لقوه، و كتبوا منه، فأنكروا ما ورد في مذمّته، فحملوا القسم [القاسم] بن العلاء على أن يراجع في أمره، فخرج إليه: «قد كان أمرنا نفذ إليك في المتصنّع ابن هلال - لا رحمه الله - بما قد علمت لم يزل - لا غفر الله له ذنبه، و لا أقاله عثرته - يداخل في أمرنا بلا إذن منّا و لا رضى، ليستبدّ برأيه فيتحامى من ديوننا، لا يمضى من أمرنا إياه إلّا بما يهواه و يريد، أراد الله بذلك في نار جهنّم، فصبرنا عليه حتى بتر الله بدعوتنا عمره، و كنّا قد عرفنا خبره قوما من موالينا في أيّامه - لا رحمه الله - و أمرناهم باللقاء ذلك إلى الخاصّ من موالينا، و نحن نبرأ إلى الله من ابن هلال - لا رحمه الله - و من لا يبرأ منه.

و أعلم الإسحاقى - سلّمه الله و أهل بيته - بما أعلمناك من حال هذا الفاجر، و جميع من كان سألک و يسألک عنه من أهل بلده و الخارجين، و من كان يستحقّ أن يطّلع على ذلك، فإنّه لا عذر لأحد من موالينا في

التشكيك فيما يروى عنا ثقاتنا، قد عرفوا بأننا نفاوضهم سرّاً، و نحمله إتياء إليهم، و عرفنا ما يكون من ذلك إن شاء الله تعالى.»

قال: و قال أبو حامد: فثبت قوم على إنكار ما خرج فيه، فعادوه فيه، فخرج: «لا شكر الله قدره، لم يدع المرء ربّه بأن لا يزيغ<sup>١</sup> قلبه بعد أن هداه، و أن يجعل ما منّ عليه به مستقراً و لا يجعله مستودعاً، و قد علمتم ما كان من أمر الدهقان - عليه لعنة الله - و خدمته، و طول صحبته، فأبدله الله بالإيمان كفراً، حين فعل ما فعل فعاجله الله بالنقمة، و لم يمهل و الحمد لله لا شريك له، و صلى الله على محمد و آله و سلّم». انتهى ما رواه الكشي رحمه الله.»<sup>٣</sup>

گویم: روایاتی در ذم او وارد شده، از جمله‌ی آن روایات، روایتی است که کشی روایت کرده: احمد بن ابراهیم مراغی گفت: توقیع مبارکی از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه درباره لعن و نفرین بر او صادر یافت، ابتدای آن چنین بود که امام برای وکلای عراق نوشتند: «از صوفی ریاکار بپرهیزید!»

جایگاه احمد بن هلال چنان بود که ۵۴ حج بجا آورد که بیست سفر آن با پای پیاده بوده است و نزد شیعیان عراق جایگاه خاصی یافته بود، از او روایت کتابت می‌کردند پس آنچه در مذمت او وارد شده بود را انکار می‌کردند و از قاسم بن علا تقاضا کردند مجدداً درباره وی از ناحیه مقدسه استفسار نماید. در پی آن توقیع دیگری به این مضمون صادر شد:

«امر ما درباره ابن هلال ریاکار - که رحمت خدا از او دور باد - بدان صورت که می‌دانی، برای تو صادر شد. و او که خداوند گنااهش نیامرزد و از لغزشش نگذرد، همواره بدون اذن و رضایت ما دخالت در امر ما می‌نمود؛ و استبدادی در رأی داشت؛ و از پرداخت دیون و اموال ما پرهیز داشت؛ و جز طبق هوای نفس و خواسته خودش، به امر ما عمل نمی‌کرد؛ که خداوند بدین سبب او را در جهنم افکند. پس ما بر رفتار وی صبر کردیم تا آن که خداوند با دعای ما، عمرش را تمام ساخت؛

١ الظاهر أنّ في العبارة سقط، و ينبغي أن تكون: لا شكر الله سعيه و لا رفع قدره.

٢ كذا في المصدر، و في المتن: لم يدع المرزبة بأن لا يزيغ ..

٣ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٨، ص ٢٠٩



و ما همواره جریان او را- که از رحمت خدا به دور باشد- در زمان حیاتش برای گروهی از موالیان و پیروانمان باز می‌گفتیم؛ و آنان را امر کردیم که این خبر را به خواص از موالیان ما برسانند. و ما از ابن هلال- که از رحمت خدا دور باد- و از هر آن که از او دوری و برائت نجوید، به خدا تبری می‌جوئیم.

و اسحاقی- که خدای او را در سلامت بدارد- و اهل بیت او را، از آنچه تو را درباره این فاجر مطلع ساختیم، آگاه کن؛ و همین‌طور تمامی آنان که درباره ابن هلال از تو سؤال کرده یا می‌کنند؛ چه از همشهریان او و چه دیگران؛ و هر آن که استحقاق آگاهی یافتن در این باره را دارد از امر وی آگاه ساز؛ چرا که هیچ عذری برای احدی از موالیان ما در تشکیک نسبت بدان‌چه افراد مورد وثوق ما به آنان می‌رسانند، پذیرفته نیست؛ در حالی که می‌دانند این افراد موثق، همان‌هایی هستند که ما سرّ خود را بدانان بازگو می‌کنیم؛ و آنچه را در این جریان جزو اسرار بود و گفتنش لازم بود، شناسانیدیم و آشکار کردیم؛ ان شاء الله تعالی»

ابو حامد گوید: پس قوم بر انکار آنچه از حضرت رسیده بود، باقی ماندند، پس برای بار سوم توقیع آمد: «او کاری کرد که مستحق این شد که قلبش منحرف شود بعد از آنکه هدایت یافته بود، و کاری کرد که ایمانش مستقر نشود و انجام داد آنچه سبب می‌شد که ایمانش مستودع نباشد، و به تحقیق شناختید امر او (که لعنت خدا بر او باد) و خدمت و مدت همراهی او را، پس خداوند ایمان او را به کفر تبدیل کرد در اثر آن کارهایی که انجام داد پس خدا او را عذاب کرد و مهلت نداد و شرک خدائی که برای او شریک نیست و درود خداوند بر محمد و آل او باد.

یکی از این تعبیرات وارد شده در این توقیع برای تضعیف احمد بن هلال کافی است؛ چه رسد به تمامی عبارات این توقیع شریف.

### نظر مرحوم خویی:

ایشان با پذیرفتن این که احمد بن هلال، اعتقادی فاسد دارد او را ثقه می‌داند و فساد عقیده او را در صحت روایات، مؤثر نمی‌داند.

### قول به تفصیل:

البته در مقابل، گفته دیگری است که در آن، بین روایاتی که پیش از انحراف نقل کرده و روایات پس از انحراف، تفاوت قائل شده، دسته نخست را مورد عمل و اعتبار و دسته دوم را مردود دانسته است. اگر بودن روایات او

قبل از انحرافش اثبات شود، می‌توان حکم به صحت آن‌ها کرد مگر نه روایات او اعتباری ندارد. به هر حال ایشان از نظر ما معتبر نمی‌باشد.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### ادامه‌ی بررسی سند روایت یازدهم (احمد بن هلال عبرتائی)

او گاهی رمی به غلو و گاهی رمی به نصب شده و گاهی هم رمی به رد وکلای امام زمان علیه السلام شده است و شیخ طوسی هم او را جزء کسانی که ادعای نیابت کردند، ذکر کرده لذا بعضی او را تضعیف کردند و بعضی مانند مرحوم خوئی طبق مبنائی که دارند «که ملاک وثاقت راوی است، نه مذهب» او را توثیق می‌کند.

#### نظر مرحوم نجاشی:

صالح الروایة، يعرف منها و ينكر، و قد رُوي فيه ذموم من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام. و لا أعرف له إلا كتاب يوم و ليلة، و كتاب نوادر أخبارني بالنوادر أبو عبد الله بن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر عنه عن به، و أخبرني أحمد بن محمد بن موسى ابن الجندی قال: حدثنا ابن همام قال: حدثنا عبد الله بن العلاء المذارى عنه بكتاب يوم و ليلة. قال أبو علي بن همام: ولد أحمد بن هلال سنة ثمانين و مائة و مات سنة سبع و ستين و مائتين.<sup>۱</sup>

روایات او صالح است، بعضی روایات او مورد قبول است و بعضی از روایات مورد انکار است<sup>۲</sup>، روایات زیادی از امام عسگری علیه السلام در مذمت او رسیده است، و برای او جز کتاب یوم و لیلہ کتابی نمی‌شناسم، او به سال ۱۸۰ متولد شده و به سال ۲۶۷ از دنیا رفت.

#### نظر شیخ طوسی:

عده الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: في أصحاب الهادي عليه السلام بالعنوان المذكور و قال: بغدادی غال.

و اخرى: في أصحاب العسكري عليه السلام مقتصرًا على اسمه و اسم أبيه.<sup>۳</sup>

۱ رجال النجاشی، ص ۸۳

۲ (يعرف و ينكر) معانی متعددی دارد، مرحوم مامقانی این مطلب را در مقباس الهدایه مطرح کردند و فرزند ایشان معانی مختلفی که برای این اصطلاح می‌باشد را جمع‌آوری کردند. اجمال آن این است که بعضی از معانی آن این است که بعضی روایات نقل می‌کند که مورد قبول است و بعضی از روایات را نقل می‌کنند که مورد انکار است.

۳ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۰۸

شیخ طوسی در رجالش یکبار او را در اصحاب امام هادی آورده و گفته است: او بغدادی و غالی است و در جای دیگر او را در اصحاب امام عسگری آورده در حالی که به نام او و نام پدر او کفایت کرده است. و در فهرست در مورد او گفته است:

أحمد بن هلال العبرتائی - عبرتاء قرية بناحية إسكاف بني جنيد - ولد سنة ثمانين و مائة، و مات سنة سبع و ستين و مائتين، و كان غالیا، متهما في دينه، و قد روی أكثر أصول أصحابنا.<sup>۱</sup>

احمد بن هلال عبرتائی - عبرتاء روستائی در ناحیهی اسکاف بنی جنید است - او غالی و متهم در دینش بود، و به تحقیق بیشتر اصول اصحاب ما را روایت کرد.

و در تهذیب در باب وصیت برای اهل ضلال می‌فرماید:

إنَّ أحمد بن هلال مشهور باللعنة و الغلو، و ما يختص بروايته لا نعمل عليه.

بدرستی که احمد بن هلال مشهور به لعنت و غلو است، و به آن روایاتی که نقل آن‌ها مختص به او می‌باشد، عمل نمی‌کنیم.

و در استبصار هم در باب (ما يجوز شهادة النساء فيه) فرمودند: احمد بن هلال ضعیف، فاسد المذهب، لا يلتفت إلى حديثه في ما يختص بنقله

مرحوم نجاشی در ترجمه‌ی محمد بن احمد بن یحیی فرمودند:

ابن الوليد استثنى في جملة ما يرويه عن احمد بن هلال

یعنی روایات احمد بن هلال جزء مستثنیات ابن الولید است و مستثنیات ابن الولید یعنی ضعیف است. مرحوم صدوق هم به تبع استادشان مستثنیات ابن الولید را تضعیف می‌کردند.

شیخ طوسی هم این استثنا را در ترجمه‌ی محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده است.

و توقف ابن الغضائری فی حدیثه إلّا ما یرویه عن الحسن بن محبوب من کتاب المشیخه، و محمد بن أبی عمیر من نوادره. و قد سمع هذین کتابیین جلّ أصحاب الحدیث فاعتمدوه فیها. و عندی أنّ روایتیه غیر مقبوله.<sup>۱</sup>

ابن غضائری در احادیث و روایات او توقف کرده است مگر روایاتی که از ابن محبوب از کتاب مشیخه نقل کند، و محمد بن ابی عمیر از نوادر نقل کند. و به تحقیق اصحاب حدیث بر این دو کتاب اعتماد کردند، و نزد من روایات او مقبول نیست.

### قول به تفصیل:

مرحوم شیخ طوسی در عده تفصیل داده است بین آن روایاتی که حال استقامت نقل کرده و آن روایاتی که حال انحرافش نقل کرده است. مرحوم شیخ طوسی روایت در ذم او را در غیبت نقل کردند، این توقیع برای عمری رسیده است. مرحوم شیخ او را از جمله‌ی مذمومین و کسانی که ادعای نیابت کردند، ذکر کرده و می‌فرماید:

و رووا اخری ما یدلّ علی رجوعه عن القول بالنیابه. فقد قال الشیخ رحمه الله فی کتاب الغیبه: إنّ من المذمومین: أحمد بن هلال الکرخی، قال أبو علی محمد بن همام: کان أحمد بن هلال من أصحاب أبی محمد علیه السلام و اجتمعت الشیعۀ علی وکالۀ أبی جعفر محمد بن عثمان العمری بنصّ الحسن العسکری علیه السلام فی حیاتیه علیه، فلمّا مضی الحسن علیه السلام قالت الشیعۀ الجماعۀ له: ألا تقبل أمر أبی جعفر محمد بن عثمان و ترجع إلیه، و قد نصّ الإمام المفترض الطاعه؟ فقال: لم أسمعہ ینصّ علیه بالوکالۀ، و لیس أنکر أباه عثمان بن سعید، فأما أن أقطع أنّ أبا جعفر وکیل صاحب الزمان علیه السلام فلا أجسر علیه، فقالوا: قد سمعہ غیرک، فقال:

أنتم و ما سمعتم، فوقف علی أبی جعفر فلعنوه و تبرّءوا منه، ثمّ ظهر التوقیع علی ید أبی القاسم الحسین بن روح بلعنه و البراءۀ منه فی جمله من لعن.<sup>۲</sup>

از جمله مذمومین احمد بن هلال کرخی است، محمد بن همام گفت: احمد بن هلال از اصحاب ابو محمد علیه السلام بود و شیعیان بر وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری به نص امام عسگری علیه السلام در حال حیات ایشان اتفاق کردند، پس از امام حسن عسگری علیه السلام جماعتی از شیعه به او گفتند: آیا امر ابو جعفر محمد بن عثمان را قبول نمی‌کنی و به او رجوع کنی، در حالی که امام تصریح بر وجوب اطاعت او کردند؟ پس گفت: نشنیدم که امام بر

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۱۱

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۱۲

وکالت او چیزی بفرمایند، و وکالت پدر او را منکر نیستیم، اما اگر قطع بر وکالت او برای صاحب الزمان کنم، بر او گستاخی نمی‌کنم، گفتند: غیر تو آن را شنیده، گفت: شما و آنچه شنیدید، پس بر ابو جعفر توقف کرد پس او را لعن کردند و از او برائت جستند سپس توقیعی از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریع در لعن و برائت از او به دست ابو القاسم حسین بن روح رسید.

### مرحوم صدوق نقل می‌کند:

حدَّثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، قال: سمعت سعد بن عبد الله يقول: ما سمعنا و لا رأينا بمتشيّع رجع من تشييعه إلى النصب إلّا أحمد بن هلال. ثم قال: و كانوا يقولون: إنّ ما تفرد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله. انتهى ما في إكمال الدين.<sup>۱</sup>

احمد بن وليد گوید: شنیدم سعد بن عبد الله می‌گوید: نشنیدیم و ندیدیم کسی از شیعیان از تشییش برگردد و ناصبی شود مگر احمد بن هلال. سپس گفت: می‌گفتند: آن روایاتی که به احمد بن هلال متفرد است، عمل به آن جایز نیست.

### نظر مرحوم خوئی:

ایشان با پذیرفتن این‌که احمد بن هلال، اعتقادی فاسد دارد او را ثقه می‌داند و فساد عقیده او را در صحت روایات، مؤثر نمی‌داند.

أقول: لا ينبغي الإشكال في فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لا يبعد استفادة أنه لم يكن يتدين بشيء، و من ثم كان يظهر الغلو مرة، و النصب أخرى، و مع ذلك لا يهمنّا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقيدة، أو العمل في سقوط الرواية عن الحجية، بعد وثاقة الراوي، و الذي يظهر من كلام النجاشي: (صالح الرواية) أنه في نفسه ثقة، و لا ينافيه قوله: يعرف منها و ينكر، إذ لا تنافي بين وثاقة الراوي و روايته أمورا منكراً من جهة كذب من حدثه بها بل إن وقوعه في إسناد تفسير القمي يدل على توثيقه إياه.

و روى عن محمد بن أبي عمير، و روى عنه الحسن بن علي الزيتوني و غيره. كامل الزيارات: الباب ۷۲، في ثواب زيارة الحسين ع في النصف من شعبان، الحديث ۲. و مما يؤيد ذلك، تفصيل الشيخ: بين ما رواه حال الاستقامة، و ما رواه بعدها، فإنه لا يبعد أن يكون فيه شهادة بوثاقته، فإنه إن لم يكن ثقة لم يجز العمل بروايته حال

۱ تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۸، ص ۲۱۳

الاستقامه أيضا. و أما تفصيل ابن الغضائري، فالظاهر أنه يرجع إلى تفصيل الشيخ- قدس سره- و إلا فلو كان الرجل ثقة أو غير ثقة، فكيف يفرق بين رواياته عن كتاب ابن محبوب و نوادر ابن أبي عمير، و بين غيرها. فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه كان فاسد العقيدة، و فساد العقيدة لا يضر بصحة رواياته، على ما نراه من حجية خبر الثقة مطلقا. و كيف كان، فطريق الصدوق إليه، أبوه، و محمد بن الحسن- رضى الله عنهما-، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، و الطريق صحيح.<sup>۱</sup>

شایسته نیست در فساد این مرد از جهت عقیده شک کنیم، بلکه بعید نیست که بگوییم او متدین نبوده است، و به همین جهت است که یکبار غلو در او ظاهر است، دیگر بار نصب، و با این وجود اثبات این مطلب برای ما مهم نیست، زیرا اثری برای فساد عقیده و عمل برای سقوط روایت او از حجیت بعد از وثاقت او نیست. و آنچه ظاهر است از کلام نجاشی که گفته او صالح الروایه است، ثقة بودن او است، و وثاقت او با این کلام نجاشی که گفته (يعرف منها و ينكر منها) منافات ندارد، زیرا منافاتی بین وثاقت راوی و روایت کردن امور منکر ندارد و منکر از آن جهت است که کسی که برای او نقل کرده محل اشکال بوده است بلکه وقوع او در طریق تفسیر قمی دلالت بر توثیق او دارد.

و همچنین در طریق کامل الزیارات قرار گرفتن او دلالت بر توثیق او دارد، و تفصیل شیخ نیز این مطلب را تأیید می‌کند و بعید نمی‌باشد که در قبول روایات او در حال استقامت شهادت بر وثاقت او باشد، اگر او ثقة نبود، عمل به روایات او در حال استقامت هم جایز نبود و تفصیل ابن غضائری هم بازگشت به تفسیر شیخ دارد. نتیجه اینکه: ظاهر این است که احمد بن هلال ثقة است، نهایتا اینکه او اعتقادات فاسدی داشته است و فساد عقیده به صحت روایت ضرر نمی‌زند بنابر آنچه ما به آن اعتقاد داریم در حجیت خبر ثقة.

فاضل معاصر (یکی از شاگردان بحث ما) چنین ادعا می‌کنند که احمد بن هلال عبرتائی غیر از احمد بن هلال مورد ذم امام می‌باشد، و احمد بن هلال مورد مذمت امام احمد بن هلال کرخی است، اما دوئیت برای ما احراز نشد و کسی هم به دوئیت اشاره نکرده است.

به هر حال ایشان از نظر ما معتبر نمی‌باشد.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### روایت دوازدهم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ الْوَرَّاقِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وَلَدُ الْعَبَّاسِ وَهِيَ سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَّةٍ صِيصِيَّتَهُ وَظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَأُقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قُلْتُ وَ مَا تَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ رَايَتُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لَأَمَتُهُ وَ سَرَجُهُ<sup>۱</sup>

يعقوب سراج گوید: به ابی عبد الله عليه السلام گفتم:

فَرَجُ و گشایش در امر شیعیان شما کی خواهد شد؟! فرمود: زمانی که فرزندان عباس اختلاف پیدا کردند، و سلطنتشان رو به زوال رفت و سست شد و در (برانداختن آن‌ها) کسانی طمع کردند که به خیال نمی‌آمد و عرب‌ها لجام را رها ساختند (از زیر حاکمیت آن‌ها خارج شدند و تبعیتی نکردند) و هر صاحب پرچمی پرچمش را بلند کرد و هر صاحب قدرتی اظهار وجود کرد و سفیانی ظهور کرد و یمانی آمد و حسنی به حرکت درآمد و صاحب این امر با تراث رسول خدا صلى الله عليه وآله از مدینه به سوی مکه خارج شد.

پس گفتم: تراث رسول خدا صلى الله عليه وآله چیست؟!

فرمود: شمشیر و لباس رزم و سپر و عمامه و برد (یمانی) و چوب‌دستی و پرچم و خود جنگی و زین.

مرحوم نعمانی این روایت را با دو سند متفاوت نقل می‌کند که روایت دوم عباراتی اضافه بر متن روایت اول دارد.

این روایت را به عنوان یکی از ادله و شواهد بر بازگشت عباسیون به حکومت قبل از ظهور نقل کرده‌اند و ما این روایت را در بحث سفیانی، یمانی و حسنی مطرح کردیم.

<sup>۱</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۰



کسانی که به این روایت استناد می‌کنند، چنین گویند: از هم‌ردیف هم آوردن ظهور سفیانی، آمدن یمانی و تحرک حسنی با ضعف عباسیون استفاده می‌شود که چون در حکومت اول آن‌ها سفیانی و یمانی و حسنی نبوده پس باید حکومت مجددی داشته باشند که همزمان با ظهور سفیانی، آمدن یمانی و تحرک حسنی باشد.

این روایت یکی از علامات فَرَج را ضعف حکومت عباسی و سرنگونی آن‌ها بیان می‌کند، اما اولاً آیا لازم است که علامت قرین بلافصل ذی علامت باشد، ثانیاً در این روایت سخن از فرج و گشایش است و آن غیر از ظهور است و شاید مراد از گشایش در روایت، مقطعی باشد نه کلی به تمام معنای آن که همان ظهور ایشان باشد، ثالثاً بر فرض که فرج همان ظهور باشد، لازم نیست همه‌ی علائم ظهور مقارن با آن باشد و ممکن است این علامت از قبیل علاماتی باشد که مقارنت آن شرط نیست.

لذا معلق کتاب الغیبة نسبت به علائم بیان شده در این روایت می‌نویسد:

هذه العلامات بعضها من علائم زمان الغیبة و بعضها من علائم الفرج، و بعضها من علائم الظهور.<sup>۱</sup>

بعضی از این علائم از علائم زمان غیبت و بعضی از علائم فرج و برخی دیگر از علائم ظهور است.

پس دلالت این روایت بر مدعای مستدلین به آن روشن نمی‌باشد.

### منابع روایت:

۱. الغیبة، مرحوم نعمانی، ص ۲۷۰

۲. مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۵۵ و ایشات می‌فرماید: صحیح

۳. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۵، ص ۲۳۴

### بررسی سند روایت

سند اول: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ الْوَرَّاقِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ:

علی بن احمد بندنيجی:

<sup>۱</sup> الغیبة للنعمانی، ص ۲۷۰

مرحوم علامه حلی و ابن غضائری ایشان را تضعیف کرده اند، حال اگر این دو تضعیف را بپذیریم، او ضعیف است و چنانچه این دو تضعیف را نپذیریم، او مجهول است زیرا کسی او را توثیق نکرده است.

**عبید الله بن موسی علوی:**

**مرحوم نمازی می‌فرماید:**<sup>۱</sup>

**لم یدکروه** یعنی در سه کتاب معجم رجال مرحوم خوئی، تنقیح المقال مرحوم مامقانی و جامع الروات نام او را ذکر نشده است.

**احمد بن ابی احمد وراق:** ایشان هم مهمل است.

**سند دوم:**

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيُّ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ<sup>۲</sup>

**محمد بن احمد بن حسن قطوانی:** ایشان مهمل است.

پس سند این روایت در کتاب شریف الغیبه مرحوم نعمانی مورد اشکال است.

**روایت سیزدهم**

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَوْلِدَ الْعَبَّاسِ وَ الْمَرْوَانِي لَوْقَعَهُ بِقَرْقِيسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْعُلَامُ الْحَزَوْرَ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النَّصْرَ وَ يُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَ سِبَاعِ الْأَرْضِ اشْبَعِي مِنْ لُحُومِ الْجَبَّارِينَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۹۶

<sup>۲</sup> الغیبه للنعمانی، ص ۲۷۰

<sup>۳</sup> الغیبه للنعمانی، ص ۳۰۳

عبد الله بن ابي يعفور گوید: امام باقر علیه السلام برای من فرمودند: همانا برای اولاد عباس و مروانیان در قیرقیسا واقعه‌ای روی می‌دهد که جوان قوی را پیر می‌کند و خداوند کمک را از آن‌ها برمی‌دارد و به پرنده‌گان آسمان و درندگان زمین وحی می‌کند از گوشت‌های ستمگران سیر شوید سپس سفیانی خروج نماید.

این روایت یکی از روایاتی است که دلالت آن بر حکومت مجدد عباسیون قبل از ظهور روشن است لذا می‌توان آن را جزء شواهد و دلائل بازگشت آنان قرار داد. ماجرای قرقیسیا مذکور در این روایت در روایات دیگر نیز در کتب فریقین آمده است. همه‌ی روایات بیان می‌کنند که واقعه‌ی قرقیسیا قبل از ظهور امام زمان علیه السلام است.

امام علیه السلام می‌فرماید: فرزندان عباس و مروانیان در قرقیسیا درگیر شده و قتال می‌کنند در حالی که آنان در چنین مکانی در گذشته درگیری نداشته‌اند پس باید بنی‌العباس حکومت و قدرت مجددی داشته باشند که در آن حکومت مجدد خود با مروانیان در قرقیسیا درگیری و قتال داشته باشند.

### منابع روایت:

۱. الغیبه، مرحوم نعمانی، ص ۳۰۳
۲. بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱
۳. بشاره الاسلام، مرحوم کاظمی، ص ۱۰۲
۴. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۱۶

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

### بررسی سند روایت سیزدهم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّهَاطُودِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

احمد بن هوزة باهلی:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قال الشيخ رحمته الله في باب من لم يرو عنهم عليه السلام من رجاله: أحمد بن نصر بن سعيد الباهلي، المعروف ب: ابن أبي هراسه، يلقب أبوه: هوزة، سمع منه التلعكبري سنة إحدى و ثلاثين و ثلاثمائة، و له منه إجازة، مات في ذي الحجة سنة ثلاث و ثلاثين و ثلاثمائة يوم التروية، بجسر النهران، و دفن بها. انتهى. و لم أقف فيه على غير ذلك و يمكن استفادة كونه إماميًا من ذكر الشيخ رحمته الله له من غير تعرض لمذهبه. و كونه شيخ إجازة يوجب عده من الحسان. و إهمال الفاضل المجلسي إتياءه في الوجيزة لا أرى له وجهًا.<sup>۱</sup>

مرحوم شيخ در باب «كسانی که از ائمه روایت نکردند» رجالشان فرمودند: احمد بن نصر بن سعيد باهلی معروف به ابن ابی هراسه که لقب پدر او هوزده بود، تلکبری به سال ۳۳۱ از او روایت شنیده و برای تلکبری از جانب باهلی اجازه بود، او در ذی الحجه سال ۳۳۳ فوت کرد. و غیر این مطلبی در مورد او نیافتم و ممکن است از اینکه مرحوم شیخ او را ذکر کرده بدون اینکه متعرض مذهب او شود، امامی بودن او را استفاده کرد. و از این جهت که او شیخ اجازه‌ی تلکبری بوده، می‌توان او را جزء حسان شمرد. و اینکه مرحوم مجلسی او را به عنوان مهمل معرفی کرده، وجهی برای آن نمی‌بینم.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

إنَّ كَوْنَ الْمُتَرْجِمِ مِنْ مَشَايِخِ الْإِجَازَةِ لِمِثْلِ التَّلْعَكْبَرِيِّ هَارُونَ بْنِ مُوسَى الَّذِي وَصَفَهُ الشَّيْخُ بِأَنَّهُ جَلِيلُ الْقَدْرِ عَظِيمُ الْمَنْزِلَةِ وَاسِعُ الرِّوَايَةِ عَدِيمُ النَّظِيرِ ثَقَّةٌ. وَ وَصَفَهُ النَّجَاشِيُّ بِأَنَّهُ وَجْهٌ فِي أَصْحَابِنَا ثَقَّةٌ مُعْتَمَدٌ لَا يَطْعَنُ عَلَيْهِ، وَ

<sup>۱</sup> تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديث)، ج ۸، ص ۱۸۵

شیخوخته لمثل النعمانی الذی وصفه النجاشی بآنه شیخ من أصحابنا عظیم القدر شریف المنزلۃ صحیح العقیدۃ  
کثیر الحدیث تجعل المترجم فی صفوف الحسان أقلًا، فتفتن.<sup>۱</sup>

بدرستی که بودن مترجم از مشایخ اجازه شخصیتی همچون تلکبری هارون بن موسی که مرحوم شیخ او را  
جلیل القدر، دارای منزلتی بزرگ و بی نظیر و ثقه توصیف کرده و مرحوم نجاشی او را به شخصیتی در بین  
اصحاب امامیه که مورد اعتماد است و طعن بر او نمی باشد توصیف کرده، و از طرفی شیخ بودن باهلی برای  
شخصیتی چون مرحوم نعمانی که نجاشی او را به شیخی از اصحاب ما و دارای منزلت و قدر بزرگ و شریف و  
دارای اعتقادی صحیح و کثیر الحدیث بودن توصیف کرده، او را حداقل در صفوف حسان قرار می دهد.

پس اگر مبنای مرحوم مامقانی را بپذیریم که شیخ اجازه بودن اماره ی بر حسن شخص است، ایشان حسن است  
و الا تنها امامی بودن او ثابت است.

### ابراهیم بن اسحاق نهاوندی:

#### مرحوم مامقانی می فرماید:

و ربّما مال المولی الوحید فی التعليقۃ إلی إصلاح حال الأحمری هذا، حیث استظهر کون أبی أحمد القاسم بن  
محمد الهمدانی- الذی رخص لعلی بن حاتم أن یروی عن إبراهیم بن إسحاق- هو الوکیل الجلیل ما لفظه: ..  
فیکون فیہ شهادة علی الاعتماد به، و کذا فی سماعه منه. و يؤیّده کثرة الروایۃ عنه، و کذا روایۃ الصفّار، و علی بن  
أبی شبل الجلیلین عنه. ثم قال: و ربّما کان تضعیفهم من جهة إیراده الأحادیث الّتی عندهم أنّها تدلّ علی الغلو،  
و لذا اتّهموه فی دینه. و قد مرّ منّا التأویل فی ذلک فی صدر الکتاب، علی أنّه سیجیء فی أحمد بن محمد بن  
عیسی أنّه روی عنه، مع کثرة غمزه فی الروایات، بل و الأجلّة، و طعنه فیمن یروی عن الضعفاء، و أخرج من قم  
جمعا لذلك. و لم یرو عن ابن محبوب، و ابن المغیره، و الحسن بن خرّاز. انتهى.

و أنت خبیر بأنّ ما ذکره قدّس سرّه من الشواهد یستفاد منه نوع مدح و وثوق إذا لم یعلم حال الرجل. و أما بعد  
تضعیف مثل الشیخ، و النجاشی، و العلّامۃ رحمهم الله فلا نتیجۃ لأمثال ذلک. و غایۃ ما هناك دعوی کون الرجل  
مشتبه الحال، لا کونه موثوقا به. اللهم إلّا أن یستفاد من روایتہ لأخبار المتعۃ، و نفی أبی ذر کونه من الشیعۃ، و  
یستفاد مدحه ممّا ذکره الوحید، فیکون من الحسان.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۸، ص ۱۸۶

<sup>۲</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۳، ص ۲۸۵

و چه بسا مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه‌اش تمایل به اصلاح حال احمری پیدا کرده است، از آنجائی که ابو احمد قاسم بن محمد همدانی که وکیل (امام) جلیلی است به علی بن حاتم اجازه داد که از ابراهیم بن اسحاق ( که او وکیل جلیلی است) روایت کند... پس این اجازه‌ی روایت کردن از او شاهد بر مورد اعتماد بودن او است، همچنین شنیدن روایت از او شاهد بر مورد اعتماد بودن او است، و این مطلب به کثرت روایت از او تأیید می‌شود، و همچنین دو شخصیت جلیل صفار و علی بن ابی شبل از او روایت نقل کردند. سپس گوید: چه بسا تضعیف او از این جهت بوده که او روایاتی را نزد آنان نقل می‌کرده که دلالت بر غلو داشته است لذا او را در دینش متهم کرده‌اند. و به تحقیق در مقدمه‌ی کتاب تأویل آن را بیان کردیم و در بحث احمد بن محمد بن عیسی نیز خواهد آمد که آنچه قدما غلو می‌شمردند امروزه جزء عقائد شیعه است.

و تو آگاهی که آنچه از شواهد مرحوم وحید بهبهانی فرمودند، زمانی که حال رجل معلوم نباشد، نوعی مدح و وثوق از آن استفاده می‌شود، اما بعد از تضعیف مانند شیخ و نجاشی و علامه پس برای مانند چنین شواهدی در توثیق او نتیجه‌ای نیست و نهایت حرفی که در مورد او می‌توان گفت اینکه او مشتبّه الحال است نه اینکه ثقه است مگر اینکه از روایت کردن او اخبار متعه و اخبار تبعید ابوذر، شیعه بودن او را استفاده کنیم و از آنچه مرحوم وحید ذکر کردند، مدح او استفاده شود پس او جزء حسان است.

**صاحب کتاب نهج السعادة** پس از نقل نمونه روایات او می‌گوید: جمعی از اجلا مانند مرحوم وحید بهبهانی و سید امین و غیر این دو گفته‌اند: او ثقه است و جهت آن این است که وکیل امام از او خیلی روایت نقل کرده است.

### مرحوم شوشتری اشکال می‌کند:

شاید وکیل لقب باشد نه اینکه مراد از آن وکیل امام باشد.

همچنین گفتند: شیخ القمیین از او روایت نقل کرده است.

به هر حال سنخ روایاتی که ابراهیم بن اسحاق نه‌اوندی نقل می‌کند، دلالت بر شیعی و ولایتمدار بودن او دارد لذا می‌توان ایشان را جزء حسان قرار داد.

## عبد الله بن حماد انصاری:

### نظر مرحوم نجاشی:

عبد الله بن حماد الأنصاری: من شیوخ أصحابنا، له کتابان أحدهما أصغر من الآخر.<sup>۱</sup>

عبد الله بن حماد انصاری از بزرگان اصحاب ما است، برای او دو کتاب که یکی از دیگری کوچکتر است، می-باشد.

### نظر ابن غضائری:

عبد الله بن حماد أبو محمد الأنصاری نزل قم، لم یرو عن أحد من الأئمة عليهم السلام، و حدیثه یعرف تارة و ینکر أخرى و یخرج شاهدا<sup>۲</sup>

عبد الله بن حماد انصاری از احدی از ائمه عليهم السلام روایت نکرده است، و حدیث او یکبار شناخته می شود و یکبار انکار می شود.

یعرف و ینکر: یکی از معانی ( یعرف و ینکر) این است که بعضی از روایاتی که راوی نقل می کند، مشهور است و بعضی دیگر را منحصرا همین راوی نقل می کند.

### نظر مرحوم خوئی:

طبق نظر ایشان عبد الله بن حماد انصاری ثقة می باشد و دلیل توثیق ایشان شهادت ابن قولویه و تأیید مرحوم نجاشی می باشد و آنچه ابن غضائری فرموده که حدیث او (یعرف و ینکر) علاوه بر اینکه دلالت آن بر تضعیف روشن نمی باشد، نسبت کتاب به ابن غضائری معلوم نمی باشد.

پس ایشان هم ثقة است.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۱، ص ۱۸۶

<sup>۲</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۱، ص ۱۸۶

## حسین بن ابی العلاء:

ایشان مورد اختلاف است.

### نظر مرحوم خوئی:

لا ریب فی أنه إمامی، لظهور ما تقدم من الكلمات فی ذلك، و تصريح الكشى فی ترجمه البراء بن عازب أنه من أصحابنا. إنما الإشكال فی وثاقته فمنهم من أثبتها و منهم من أنكرها، و الصحيح هو الأول لما عرفت من توثيق علی بن إبراهيم إياه، و يؤيد ذلك: ما تقدم من النجاشی، من أن الحسين و أخويه رووا عن أبی عبد الله عليه السلام، و كان الحسين أوجههم، فإن ظاهره أن الحسين كان أوجه إخوته من جهة الرواية، بل فی هذا دلالة علی وثاقته<sup>۱</sup>

شکی در امامی بودن او نیست به جهت ظهور کلمات و روایاتی که نقل شده است و تصریح کشی در ترجمه براء بن عازب به اینکه او از اصحاب ما بود. اشکال در وثاقت او است پس برخی وثاقت او را اثبات و برخی دیگر انکار می کنند، و آنچه صحیح است اینکه وثاقت او ثابت است زیرا علی بن ابراهیم او را توثیق کرده که این توثیق به آنچه از نجاشی گذشت تأیید می شود: از اینکه حسین و دو برادرش از امام صادق عليه السلام روایت می کردند و حسین مقدم بر آنها بود، پس بدرستی که ظاهر کلام نجاشی این است که مقدم بودن او بر برادرانش از جهت روایت بوده بلکه کلام نجاشی دلالت بر وثاقت او می کند.

### نظر مرحوم مامقانی:

یستفاد من ذکر الشیخ و النجاشی إیّاه من غیر تعرّض لمذهبه، کونه إمامیّا، و هو صریح الکشی فی ترجمه: البراء بن عازب، حیث قال: روی جماعه من أصحابنا، منهم: أبو بكر الحضرمی، و أبان بن تغلب، و الحسين بن أبی العلاء .. إلى آخره. فإنه نصّ فی كونه إمامیّا و إنما الكلام فی وثاقته، فإنّ الأصحاب قد اختلفوا فيه علی قولین: فمنهم: من توقف فی حاله کابن داود، حیث قال فی رجاله: فيه نظر عندی، لتهافت الأقوال فيه. ثمّ قال: و قد حکى سيدنا جمال الدين رحمه الله فی البشرى؛ تزكيتہ، و أخواه علی و عبد الحمید رویا عنه عليه السلام و كان هو أوجههم. انتهى. و فی المدارک و الذخیره أيضا أنکرا توثيقه.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۶، ص ۲۰۰



و منهم: من عدّه ثقة، قال المحقق الداماد فی محکّی الرواشح: ما حکى الحسن بن داود من تهافت الأقوال فيه فمما لا اکتراث له، و لا تعویل علیه، فقد نصّ الأصحاب علی عبد الحمید بن أبی العلاء الخفاف، مولی بنی عامر بالثقة، و فضّلوا الحسین بن أبی العلاء علی أخویه عبد الحمید و علی. انتهى.<sup>۱</sup>

از اینکه مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی بدون متعرض مذهب او شدند، او را ذکر کردند، امامی بودن او استفاده می‌شود، و امامی بودن او صریح کلام نجاشی در ترجمه‌ی براء بن عازب است: آنجا که گفت: جماعتی از اصحاب ما روایت کردند، از جمله: ابو بکر حضرمی، ابان بن تغلب و حسین بن ابی علاء...

پس بدرستی که کلام کشی صریح در امامی بودن او است، بحث در وثاقت او می‌باشد که اصحاب در مورد او اختلاف کردند: پس جمله‌ای از آن‌ها مانند ابن داود در مورد او توقف کردند، او در رجالش گوید: او نزد من محل اشکال است چون اقوال در مورد او متعارض است. سپس گوید: سید جمال الدین در بشری تزکیه او را حکایت کرده، و او و دو برادرش علی و عبد الحمید از امام علیه السلام روایت می‌کردند و او مقدم بر برادرانش بود.

توثیق او را در مدارک و ذخیره انکار کردند.

و از جمله کسانی که او را ثقة شمرده مرحوم مقق داماد است، او گوید: آنچه از حسن بن داود در مورد او حکایت شده که اقوال در مورد او متعارض است، به ان اعتنا و اعتمادی نمی‌کنیم، به تحقیق که اصحاب به ثقة بودن عبد الحمید بن ابی علاء تصریح کرده و حسین بن ابی علاء را بر دو برادرش عبد الحمید و علی برتری داده‌اند.

### نظر فرزند مرحوم مامقانی:

إنّ من تأمل فیما قیل فی المترجم، و نظر إلى رواية ثمانية عشر من الثقات الأعلام عنه، و إلى رواية صفوان الذی قیل فيه و فی ابن أبی عمیر بأنّهما لا یرویان إلّا عن ثقة، و دراسة مضمون أحادیثه، جزم بوثاقه المترجم و جلالته، فهو عندی ثقة بلا ریب، و الروایة عنه صحیحة، فراجع و تدبّر.<sup>۲</sup>

بدرستی که هر کس در آنچه در مورد مترجم گفته شد، تفکر کند و به روایت کردن هجده نفر از ثقات بزرگوار از او نظر کند و همچنین به روایت کردن صفوان و ابن ابی عمیری که در مورد آن دو گفته شده که جز از ثقة

<sup>۱</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۲۱، ص ۲۳۷

<sup>۲</sup> تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحدیث)، ج ۲۱، ص ۲۴۲

نقل نمی‌کنند، و به سنخ روایاتی که او نقل کرده نظر کند، به وثاقت و جلالت او جزم پیدا می‌کند پس او نزد من بدون هیچ شکی ثقة است و روایتی که از نقل شده باشد، صحیح است.

پس ایشان هم ثقة می‌باشد.

**عبد الله بن ابی یعفور:**

**نظر مرحوم نجاشی:**

ثقة ثقة، جلیل فی أصحابنا، کریم علی ابی عبد الله علیه السلام، و مات فی أيامه، و کان قارئاً یقرئ فی مسجد الکوفة. له کتاب یرویه عنه عدة من أصحابنا منهم ثابت بن شریح.<sup>۱</sup>

او ثقة و در بین اصحاب ما جلیل بود و مورد توجه امام صادق علیه السلام بود و در زمان ایشان از دنیا رفت، و او در مسجد کوفه قرآن تعلیم می‌داد. او کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب ما از جمله ثابت بن شریح از آن روایت کردند.

**نظر مرحوم خوئی:**

ایشان پس از نقل روایاتی که در مدح و ذم ایشان وارد شده و بررسی آن‌ها، او را توثیق می‌کند.

پس این روایت از جهت سند به نظر ما اشکالی ندارد. از جهت دلالت هم، دلالت بر حکومت مجدد عباسیون قبل از ظهور دارد و روایات دیگری نیز مؤید آن می‌باشد که یک اتفاق ناگواری در مناطق بلاد اسلامی رخ می‌دهد که کشته‌های فراوانی به جای خواهد گذاشت.

طبق این روایت این نزاع و درگیری عباسیون با مروانیان خواهد بود که نمی‌توان آن را بر سقوط اول بنی العباس تطبیق داد زیرا اولاً سقوط اول آن‌ها به دست مغول بود و ثانیاً در آن سقوط اول هم چنین کشتار وسیعی که در این روایت به آن اشاره شده اتفاق نیفتاد پس روایت مربوط به حکومت مجدد عباسیون می‌باشد.

<sup>۱</sup> رجال النجاشی، ص ۲۱۳

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

بررسی دلالت روایت سیزدهم:

قرقیسیا:

بعضی از علما معتقدند که: یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه رخداد واقعه «قرقیسیا» یا «آرمگدون» است.

«قرقیسیا» در تورات ذکر شده و یهود و نصاری از آن به یک جنگ خطرناک و سیل بنیان‌کن تعبیر کرده‌اند، که در پایان تاریخ بشریت واقع خواهد شد.

«آرمگدون» مرکب از دو کلمه «آر» و «مگدون» است. «آر» به معنای «کوه» است. «مگدون» یا به معنای «وادی، درّه» است. یا به معنای «کوه کوچک» است. که در شمال فلسطین واقع شده است.

توهم اهل کتاب این است که دامنه این جنگ، تمام منطقه شمال فلسطین را که آرمگدون نام دارد، شامل می‌شود. و همچنان این جنگ تا جنوب فلسطین نیز کشیده می‌شود، به گونه‌ای که در این جنگ، بالغ بر چهار صد میلیون نفر شرکت می‌کنند و عمدتاً اهل عراق، ایران، لیبی، قفقاز و سودان هستند. به تصور اهل کتاب ریشه این حرکت از جنوب روسیه (ایران) سرچشمه می‌گیرد.

نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا»:

وی طی مقاله‌ای در مجله الفکر الجدید می‌گوید: این حادثه عظیم، پیش از ظهور واقع می‌شود و در روایات ما از آن به جنگ «قرقیسیا» تعبیر شده است و در این جنگ میلیون‌ها آمریکائی، اروپائی، روسی، ترک، مصری و مغرب عربی شرکت می‌کنند. ارتش شام نیز در این جریان شرکت می‌کند و سپس سفیانی ظاهر می‌شود.

محورهای اصلی بحث:

(۱) محدوده جغرافیائی قرقیسیا؛

(۲) قرقیسیا در احادیث خاصه؛

## ۱. محدوده جغرافیائی «قرقیسیا»:

با بررسی کتب معاجم، این نتیجه به دست می‌آید که در مورد موقعیت جغرافیائی «قرقیسیا» دو دیدگاه وجود دارد:

### الف) در شمال غربی عراق

برخی از جغرافی‌دانان بر این باورند که «قرقیسیا» در شمال غربی عراق در کنار فرات واقع شده است. و ما به بعضی از گفته‌های آنان اشاره می‌کنیم.

۱. سخن «ابن بشار» متوفای ۳۸۰ ه. ق

وی در آنجا که اسامی شهرهای فرات را نام می‌برد، چنین می‌گوید: «مدن الفراتیة، أكبرهن: دالیة، حدیثة، عانة، قرقسیا»<sup>۱</sup>.

۲. گفته «ابن خردابه» متوفای ۳۰۰ ه. ق

او نیز در مورد «قرقیسیا» چنین می‌گوید: «و هی علی الفرات و الرحبة و الدالیة و عانات و هیت و حدیثة».

۳. سخن صاحب مراصد الاطلاع: علامه مجلسی در بحار الانوار، در توضیح «قرقیسیا» مطلبی را از مراصد الاطلاع نقل کرده و می‌گوید:

«قرقیسیاء بلد علی الخابور عند مصبه و هی علی الفرات، جانب منها علی الخابور و جانب علی الفرات فوق رحبه مالک بن طوق»<sup>۲</sup>.

۴. ابن ابی الحدید- مطلبی را از کمیل بن زیاد نقل نموده و می‌گوید: کمیل که خود یکی از اصحاب خاص علی علیه السلام بود، تلاش می‌کرد با حمله به نقاط تحت نفوذ معاویه، ضعف خود را جبران کند.

<sup>۱</sup> احسن التقاسیم، ص ۱۲۲.

<sup>۲</sup> مراصد الاطلاع، جلد ۳، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی در ج ۴۲ بحار الانوار، ص ۱۶۳ و ج ۴۱، ص ۱۷۳.

«... و كان كميل عامل على عليه السلام على هيت و كان ضعيفا يمرّ عليه سرايا معاوية ينهب أطراف العراق فلا يردّها و يحاول أن يجبرها عنده من الضعف بان يغير على اطراف أعمال معاوية مثل قرقيسيا و ما يجرى مجراها من القرى التي على الفرات، فانكر امير المؤمنين عليه السلام ذلك من فعله و قال: إنّ من العجز الحاضر أن يهمل العامل ما عليه و يتكلف ما ليس من تكليفه»<sup>۱</sup>.

## ب) در شمال فلسطين

برخلاف سخن نخست، برخی تلاش می‌کنند قرقيسيا را به منطقه‌ای نزدیک حيفا تطبيق دهند. ظاهرا آنجا دره‌ايست که هم‌اکنون نیز بازديدکننده‌هایی دارد.

«گریس هارسل» نویسنده آمریکائی است که در سال ۱۹۸۹ م، کتابی در مورد تدارک جنگ بزرگ نوشته و در آن به اتحاد اسرائیل - مسیحی اشاره می‌کند. شاهد این است که نویسنده تلاش می‌کند محل وقوع این جنگ (جنگ آرمگدون) را در دره‌ای در شمال تل‌آویو، تطبيق دهد. عده‌ای نیز «قرقيسيا» را بر همین مکان تطبيق می‌دهند.

## ۲. «قرقيسيا» در روایات شیعه<sup>۲</sup>:

در منابعی چون کافی، غیبت طوسی و غیبت نعمانی حدود ۵ روایت در مورد «قرقيسيا» مطرح شده است که بعضی از آن‌ها صحیح السند یا لااقل معتبر می‌باشد.

## روایت اول قرقيسيا در منابع شیعه:

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن ابيه عن میسر، عن ابی جعفر عليه السلام قال: يا میسر! کم بینکم و بین قرقيسيا؟ قلت: هی قریب علی شاطئ الفرات فقال: أما إنّہ سیکون بها وقعة لم یکن مثلها منذ خلق الله تبارک و تعالی السموات و الأرض و لا یكون مثلها ما دامت السموات و الأرض مأدبة للطیر تشبع منها سباع الأرض و طیور السماء یهلك فیها قیس و لا یدعی لها داعية<sup>۳</sup>؛

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۲۷ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.

<sup>۲</sup> روایات عامی قرقيسيا در جلسه نوزدهم مطرح می‌شود.

<sup>۳</sup> (۳). کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۱.

میسر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ای میسر! مسافت میان شما و منطقه قرقیسیا چه اندازه است؟ عرض کردم: فاصله چندانی نیست آن در کرانه فرات واقع است. فرمود: در آن جا رویدادی رخ خواهد داد که از آغاز آفرینش آسمان و زمین به اراده خدای متعال، نظیر نداشته و تا آسمان‌ها و زمین برقرارند چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. آن دیار، عرصه میهمانی پرندگان است که درندگان زمین و پرندگان آسمان، از گوشت کشتگان؛ سیر خواهند شد و در آن درگیری، قبیله قیس نابود می‌شوند و فریادخواهی نخواهند داشت.»

علامه مجلسی با این که در رجال بسیار مسلط است و خیلی سخت گیر نیز هست، در مورد این روایت می‌گوید: «حسن علی الأظهر»

### بررسی دلالت روایت:

از نظر دلالت روشن است که کشتاری بی‌سابقه و بی‌نظیری رخ می‌دهد به گونه‌ای که مانند آن وجود نداشته و نخواهد داشت.

علامه مجلسی در ذیل همین روایت توضیحاتی می‌دهد: قوله علیه السلام «و بین قرقیسیا» «کذا فی اکثر النسخ و الظاهر قرقیسیا بیاء واحدة، قال الفیروزآبادی: قرقیساً - بالكسر - و یقصر: بلد علی الفرات سمی بقرقیسا بن طهمورث».

فیروز آبادی گوید: قرقیسیا شهری بر فرات است که ابن طهمورث آن را قرقیسیا نامید.

قوله علیه السلام «مأدبة الطیر» «المأدبة - بضم الدال و کسرهما - الطعام الذی یدعی إلیه القوم. أى تكون هذه البلدة لكثرة لحوم القتلى فیها مأدبة للطیور».

مأدبه طعامی که قوم به سوی آن دعوت می‌شوند یعنی این شهر به جهت کثرت گوشت کشته‌شدگان، در آن طعام برای پرندگانی است که به آن دعوت شوند.

قوله علیه السلام «یهلک فیها قیس» «ای قبیله بنی قیس و هی بطن من أسد»

مراد از قیس قبیله‌ی بنی قیس است.

قوله **عَلَيْهِ**: «و لا تدعى لها داعية» «ای من لا يدعو أحد لنصر تلك القبيلة نفسا أو فئة تدعوا الناس إلى نصرهم أو تشفع عند القاتلين و تدعوهم إلى رفع القتل عنهم و يمكن أن يقرء بتشديد الدال على بناء المعلوم. ای لا تدعى بعد قتلهم فئة تقوم و تطلب ثارهم و تدعوا الناس إلى ذلك؛

یعنی کسی جهت یاری آن قبیله، فرد یا گروهی را فراخواند تا آنان مردم را برای یاری آن قبیله، فراخوانند یا نزد کشندگان واسطه شوند تا دست از کشتار آنها بردارند. - یا منظور این باشد که- پس از کشته شدن آنان، گروهی دست به قیام زنند و مدعی خونخواهی آنها گردند و مردم را نیز به آن قیام فراخوانند».

قوله **عَلَيْهِ**: «هَلِّمُوا» «نداء للطيور و السباع»؛

یعنی پرندگان و درندگان برای خوردن لاشه آنان فراخوانده می شوند.»

اصل قرقیسیا، کرکیسا است که به معنای اعزام سواره نظام است. مأدبه نیز معنایی غیر از سفره دارد و به طعامی می گویند که افراد به سوی آن دعوت می شوند.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه بررسی دلالت روایت سیزدهم (قرقیسیا در روایات شیعه):

### روایت دوم قرقیسیا:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَوْنْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عليه السلام إِنَّ لَوْلِدِ الْعَبَّاسِ وَالْمُرَوَّانِيِّ لَوْعَةً بِقَرْقِيسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْعَلَامُ الْحَزَوْرُ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النَّصْرَ وَيُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَ سِبَاعِ الْأَرْضِ اشْبَعِي مِنْ لُحُومِ الْجَبَّارِينَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ.<sup>۱</sup>

عبد الله بن ابی یعفور گوید: امام باقر علیه السلام برای من فرمودند: همانا برای اولاد عباس و مروانیان در قرقیسیا واقعه‌ای روی می‌دهد که جوان قوی را پیر می‌کند و خداوند کمک و پیروزی را از آن‌ها برمی‌دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می‌کند از گوشت‌های ستمگران سیر شوید سپس سفیانی خروج نماید.

این روایت از جهت سندی مورد بررسی قرار گرفت. علامه مجلسی در ذیل این روایت می‌فرماید:

«الخرور» بالخاء المعجمة و لعل المعنى الذى يخرّ و يسقط فى المشى لصغره، أو بالمهملة أى الحار المزاج، فانه أبعد عن الشيب؛

یعنی: کسی که در اثر کودکی توازن ندارد و به زمین می‌خورد یا به معنای گرم بودن مزاج است.»

معنای دومی که ایشان برای خرور کردند با معنای روایت مناسبت دارد؛ چون روایت در مقام بیان عظیم بودن فاجعه است و فاجعه‌ی عظیم باید بر جامعه انعکاس داشته باشد که آن این است که کسی هم که مزاجش گرم است و باید دیر پیر شود، او هم پیر می‌شود.

ولی معلق بحار در پاورقی بحار الانوار می‌گوید:

<sup>۱</sup> الغيبة للنعماني، ص ۳۰۳



«كَلِمَةُ حَزُورٍ فَإِنَّهَا بِالْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ وَالزَّايِ كَعَمَلَسٍ، الْغَلَامُ الْقَوِيُّ وَالرَّجُلُ الْقَوِيُّ كَمَا فِي الْقَامُوسِ أَوْ الْغَلَامُ إِذَا اشْتَدَّ وَ قَوًى وَ خَدَمَ كَمَا فِي الصَّحاحِ وَ قَدْ يُقَالُ بِالتَّخْفِيفِ؛

کلمه حزور بر وزن عملس، یعنی جوان و مردی قوی پنجه چنان که در قاموس آمده و یا آن گونه که در صحاح آمده یعنی جوانی که قدرتمند و پر قدرت گردد و به خدمتگزاری بپردازد» این معنا نسبت به روایت مناسب تر می باشد.

### روایت سوم قرقسیا:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْمَنْصُورِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَائِدَةً وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَادِبَةٌ بِقَرْقِيسِيَاءَ يَطْلُعُ مُطْلِعٌ مِنَ السَّمَاءِ فَيَنَادِي يَا طَيْرَ السَّمَاءِ وَ يَا سِبَاعَ الْأَرْضِ هَلُمُّوا إِلَيَّ الشَّبَعِ مِنْ لُحُومِ الْجَبَّارِينَ<sup>۱</sup>

امام صادق عليه السلام فرمودند: در قرقسیا میهمانی الهی برقرار است - هاتفی از آسمان ندا می دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین بر سیر کردن خود از گوشت بدن ستمگران، بشتابید.»

### بررسی سند روایت:

#### عبد الواحد بن عبد الله:

ایشان بین چندین نفر مشترک است، منتها آن کسی که مرحوم نعمانی به عنوان شیخ خود قرار می دهد، تمیز او به «ابن یونس اخ عبد العزيز الموصلي» است. ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و هر گاه مرحوم صدوق نام او را می برد، بر او ترضی می کند. حال آیا ترضی برای اثبات وثاقت شخص کفایت می کند؟ باید گفت چنانچه تضعیف و جرحی در برابر آن داشته باشیم، ترضی کفایت نمی کند «الاصل دليل حيث لا دليل» از طرفی هم مرحوم صدوق بر افراد مجهول یا مسئله دار ترضی نمی کند. بعضی ترضی را به عنوان اماره، قرینه یا مؤید بر وثاقت شخص معرفی می کنند.

<sup>۱</sup> الغيبة للنعماني، ص ۲۷۸

مرحوم خوئی می‌فرماید: ترحم بر فاسق هم جائز است لذا ترحم دلیل و اماره بر وثاقت نیست؛ لذا مرحوم خوئی می‌فرماید: این شخص مجهول است.<sup>۱</sup>

به نظر ما ترضی مرحوم صدوق مدح ایشان است.

محمد بن جعفر قرشی: ایشان همان رزاز است و ایشان مشکلی ندارد.

محمد بن حسین بن ابی الخطاب:

ایشان از بزرگان اصحاب است. نجاشی در مورد او گفته است: «... جلیل من أصحابنا عظیم القدر، کثیر الروایه، ثقة، عین» شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: «کوفی، ثقة».

حذیفه بن المنصور:

نجاشی، در مورد حذیفه بن المنصور: گفته است: «الخزاعی، ابو محمد، ثقة...». و قال العلامة: «وثقه شیخنا المفید».

محمد بن سنان:

اگر تمام رجال این روایت ثقة باشند، یک اشکال اساسی وجود دارد و آن نیز در مورد محمد بن سنان است. ایشان مورد اختلاف است، از او قریب ۷۹۷ روایت در کتب اربعه نقل شده است و مکرر بیان کردیم که در مورد قول به تضعیف چنین افرادی که حجم بالائی روایت از آنان در کتب اربعه نقل شده، باید تجدید نظر کرد. مشهور محمد بن سنان را ضعیف می‌داند، ولی به نظر ما او ثقة است.

مرحوم خوئی می‌فرماید: روایات در مورد ایشان متعارض است. در مذمت وی حدود ۴ یا ۵ روایت و در ستایش او ۸ روایت وارد شده است. تردیدی نیست که محمد بن سنان، از جمله دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام و جزء معتقدین به امامت امام رضا علیه‌السلام بوده است. تا این مقدار ممدوح است اما یک سری انحرافات داشته که خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیده و امام به او تذکر داده و قطعا زایل گشته و حضرت از او راضی شده است.

به همین دلیل شیخ طوسی گفته است: «کان ممدوحا حسنا».

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۶ و ۳۷

عده‌ای از بزرگان رجال مانند: ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده‌اند. ابن غضائری گفته: «ضعیف غال» ولی تضعیف ابن غضائری - به‌خاطر مشکلی که نسبت به اصل کتابش داریم - ارزشی ندارد. مشکل این است که انتساب کتاب را به ابن غضائری نمی‌پذیریم.

**شیخ طوسی می‌گوید:** «محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جدّاً و ما یختص بروایت و لا یشارکه فیه غیره لا یعمل علیه»<sup>۱</sup>.

تضعیف شیخ طوسی به‌خاطر این‌که در جای دیگر، او را مدح کرده با تعارض بین می‌رود یعنی تعارض و تساقط می‌کند.

**ابن عقده** در مورد وی گفته است: «... و له مسائل عنه - عن الرضا علیه السلام - معروفة و هو رجل ضعیف جدّاً لا یعول علیه و لا یلتفت إلی ما تفرّد به ...»

با توجه به اینکه ابن عقده، زیدی‌مذهب و ثقة است - به نظر بعضی - تضعیفش ارزشی ندارد.

**شیخ مفید** در «رسالة العددیه» او را تضعیف کرده و گفته است: «مطعون فیه» ولی در ارشاد وی را توثیق نموده و می‌گوید: «... من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الإمام علیه السلام وثقته». از این‌رو، تضعیفش به علت معارضه با توثیقش تساقط می‌کند.

**فضل بن شاذان می‌گوید:** «إنّ من الکذّاء بین المشهورین محمد بن سنان».

اگر این مشکلات، بر سر راه نبود عمل به روایات محمد بن سنان مشکلی نداشت؛ اما تضعیف این افراد مانع بزرگ اعتماد به روایات اوست، لذا مرحوم خوئی می‌فرماید: ما نمی‌توانیم به روایات محمد بن سنان اعتماد کنیم.

**توثیقات محمد بن سنان:**

**اول:** نخستین توثیق از سوی شیخ مفید است که در ارشاد گفته است: «من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الإمام علیه السلام وثقته».

**دوم:** محمد بن سنان، یکی از روات کامل الزیارات است که ابن قولویه به صورت عام او را توثیق کرده است.

<sup>۱</sup> استیصار، ج ۳، ص ۲۲۴، ح ۸۱۰.

سوم: محمد بن سنان، علاوه بر کامل الزیارات یکی از روات تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز هست که به توثیق عام علی بن ابراهیم قمی توثیق می‌شود. یعنی تعارض و تساقط می‌کند.

چهارم: شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل نیز او را توثیق کرده است. مرحوم خوئی توثیقات متأخرین را قبول ندارد.

مرحوم خوئی پس از بیان روایات در مدح و ذم محمد بن سنان، می‌فرماید:

المتحصل من الروایات: أن محمد بن سنان كان من الموالين و ممن يدين الله بموالاه أهل بيت نبیه ص، فهو ممدوح، فإن ثبت فيه شيء من المخالفة، فقد زال ذلك و قد رضى عنه المعصوم عليه السلام، و لأجل ذلك عدّه الشيخ ممن كان ممدوحاً، حسن الطريقة. الغيبة: فصل في ذكر طرف من أخبار السفراء، الذين كانوا في زمان الغيبة. و لو لا أن ابن عقدة، و النجاشي، و الشيخ، و الشيخ المفيد، و ابن الغضائري ضعفوه، و أن الفضل بن شاذان عدّه من الكذابين، لتعين العمل برواياته، و لكن تضعيف هؤلاء الأعلام يسدنا عن الاعتماد عليه، و العمل برواياته و لأجل ذلك لا يمكن الاعتماد على توثيق الشيخ المفيد إياه، حيث عدّه ممن روى النص على الرضا عليه السلام من أبيه من خاصته و ثقاته، و أهل الورع و العلم و الفقه من شيعته.<sup>۱</sup>

محمد بن سنان، از جمله دوستداران اهل بیت عليهم السلام بوده و اگر مخالفتی داشته زایل گشته و حضرت از او راضی شده است. به همین دلیل شیخ طوسی او را در الغيبة از ممدوحین و حسن الطريقة شمرده است و اگر نبود که ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده‌اند، عمل به روایات او متعین می‌شد لکن تضعیف این بزرگان ما را از اعتماد بر روایات او و عمل به آن‌ها باز می‌دارد و به همین جهت نمی‌توان بر توثیق شیخ مفید اعتماد کرد، آنجا که او را از خواص و ثقات امام و اهل ورع، علم و فقه شمرده است.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۶۹

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه‌ی بررسی سند روایت سوم قرقیسیا در منابع خاصه:

ادامه بررسی شخصیت محمد بن سنان

نظر مرحوم شوشتری:

و أمّا تحقیق حاله: فالظاهر أنّه لمّا كان مائلا إلى تعلّم المشكلات كما يدلّ عليه قوله: «و من أراد المعضلات فإلیّ» و قول صفوان فيه: «لقد همّ أن يطير غير مرّة فقصناه حتّى ثبت معنا» تعلّق به الغلاة فرووا عنه أخبارا منكرة كما عرفت من نقل الكشّی عن كتاب دورهم فی خبر أنّ الجواد قال له: «أهدى بك من أشاء، و اضلّ بك من أشاء» و أنّ ابن سنان أجابه: «تفعل بعبدك یا سیدی ما تشاء إنك على كلّ شیء قدير» و نسبوا إليه أيضا تألیف كتب منكرة- كما عرفت من المفید فی جوابه عن سؤال أخبار الأشباح- فصار سببا لاتّهامه عند كثير منهم، لا أنّه تحقّق غمز فيه.

مع أنّا لم نقف على من ضعّفه قولاً واحداً سوى ابن الغضائری فی ما وصل إلینا، و لعلّه أيضا فی كتابه الآخر- الذی لم یصل- رجع. و إلّا فحمدویه لم ینکر صحّة أحادیثه، و إنّما أنکر روايته لها؛ و كذلك أيّوب ابن نوح أنکر روايته لها، لأنّ ابن سنان قال: إنّ ما حدّثهم لم یکن سماعاً بل وجدانا. و أمّا الفضل فروى عنه نفسه و أجاز لآخرین رواية أحادیثه بعده. و أمّا الكشّی ففی عنوانه الثانی و الرابع اقتصر على أخبار مدحه. و أمّا النجاشی فقال فی آخر كلامه: يدلّ خبر صفوان على زوال اضطرابه. و أمّا المفید و إن ضعّفه فی عدديّته و أجوبته، إلّا أنّه وثّقه فی إرشاده. و أمّا الشيخ و إن ضعّفه فی التهذيبین و فهرسته و رجاله، إلّا أنّه عدّه فی غيبته من ممدوحی أصحابهم عليهم السّلام و روى أخبار مدحه. و إن أبيت عن حسنه فی نفسه فأخباره معتبرة، حیث إن الشيخ فی الفهرست روى أخباره إلّا ما كان فیها غلوّ أو تخلیط؛ و کذا روى عنه جمع من العدول و الثقات من أهل العلم، کیونس بن عبد الرحمن، و الحسین بن سعید الأهوازی و أخیه، و الفضل بن شاذان و أبیه، و أيّوب بن نوح، و محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب و غیرهم- كما مرّ عن الكشّی- فلا بدّ أنّهم روى عنه السّليم دون السّقیم، فإنّهم كانوا نقّاد الآثار.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۱۴

اما تحقیق حال ایشان: پس چنانچه ظاهر است، چون ایشان دنبال تعلیم علوم غریبه بودند همچنان که قول او بر این مطلب دلالت می‌کند: « هر کسی که معضلات را اراده کرده، نزد من بیاید» و قول صفوان در مورد او دلالت بر این مطلب می‌کند: « او بارها اهتمام بر پرواز کردن (غلو) داشت پس بال او را بریدیم تا اینکه با ما هماهنگ شد»، به همین جهت غلات از او سوء استفاده کرده پس از او روایات جعلی را نقل کردند، چنان که دانستی این مطلب را از نقل کشی از کتاب دور غلات در خبری که امام جواد علیه السلام به او فرمودند: « هدایت می‌کنم به واسطه‌ی تو هر آنکه بخواهم، و گمراه شود بواسطه‌ی تو هر آنکه بخواهم» و اینکه ابن سنان در جواب حضرت گفت: « ای سید من با عبادت هر آنچه خواهی انجام ده که تو بر هر کاری توانائی» و همچنین تألیف کتب جعلی را به او نسبت دادند- مرحوم مفید این مطلب را در جواب از سؤال از اخبار کتاب أشباح بیان کردند- پس این سبب اتهام ایشان نزد کثیری شد، نه اینکه کسی او را غمز «تضعیف» کرده باشد.

و ما کسی که او را تضعیف کرده باشد، نیافتیم مگر ابن غضائری بنابر آنچه به ما رسیده، و شاید او هم در کتاب دیگرش که به ما نرسیده از نظرش برگشته باشد.<sup>۱</sup>

مگر نه حمدویه منکر صحت احادیث او نشده است بلکه روایت کردن از او را انکار کرده (بالوجاده به روایات او دست یافته) و همچنین ایوب بن نوح روایت کردن از او انکار کرده، زیرا ابن سنان گوید: آنچه آنان حدیث کردند نشنیده‌اند بلکه یافته‌اند. واما فضل از او روایت کرده و به دیگران هم اجازه داده احادیث او را روایت کنند. واما کشی هم در عنوان دوم و چهارم او اخبار مدح او را آورده است. و اما نجاشی در پایان کلامش گفته است: روایت صفوان دلالت بر از بین رفتن اضطراب او دارد. و اما مفید اگرچه در عددیه او را تضعیف کرده اما در ارشاد او را توثیق کرده است. و اما شیخ اگرچه در تهذیب، فهرست و رجالش او را تضعیف کرده اما در کتاب الغیبه او را از ممدوحین اصحاب ائمه علیهم السلام قرار داده و روایات در مدح او را روایت کرده است.

و اگر حسن بودن او هم پذیرفته نشود، پس روایات او معتبر است، چون شیخ در فهرست روایات او به جزء آنچه مشتمل بر غلو و تخیل بوده، را روایت کرده است؛ و همچنین جمعی از عدول و ثقات اهل علم مانند یونس بن عبد الرحمن، حسین بن سعید اهوازی و برادرش، فضل بن شاذان و پدر او، ایوب بن نوح، و محمد بن حسین بن ابو الخطاب و غیر آنان از او روایت نقل کردند پس به ناچار باید آنان از شخص سلیمی روایت کرده باشند، بدورستی که آنان کسانی بودند که نقد کننده‌ی آثار بودند.

<sup>۱</sup> (این بیان مرحوم شوشتری بر این مبنا می‌باشد که کتاب ضعفای ابن غضائری را قبول دارند حال آنکه ما اصلا کتاب ابن غضائری را قبول نداریم و این کتاب از او نمی‌باشد).

پس این روایت از جهت سندی مشکلی ندارد.

### روایت چهارم قرقیسیا در منابع شیعه:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَصِّلِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَاشِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام يَا جَابِرُ الزَّمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّكْ يَدَا وَ لَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَذْرَكَتَهَا أَوَّلَهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَ تُخَسَفُ قَرْيَةٌ مِنْ قَرْيِ الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ وَ تَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ الْأَيْمَنِ...

جابر بن یزید جعفری گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر، از زمین (محل استقرارت) تکان نخور و هیچ دست و پا مزنی (تحرکی نداشته باش) تا این که این نشانه‌هایی را که می‌گویم مشاهده کنی [البته] اگر آنها را درک کنی:

اولین آنها اختلاف بنی عباس است که نمی‌بینم که تو آن را درک کنی ولی پس از من از قول من این مطلب را نقل کن [و به دیگران بگو]، و منادی که از آسمان ندا دهد، و صدایی که از پیروزی حکایت می‌کند از سمت دمشق به شما برسد، قریه‌ای (روستائی) در شام که به جابیه مشهور است در زمین فرو برود، بخش سمت راست مسجد دمشق فرو بریزد،

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه‌ی روایت چهارم قرقیسیا در منابع شیعه:

و مَارِقَةُ تَمْرُقُ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ وَ يَعْقُبُهَا هَرَجُ الرُّومِ وَ سَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَ سَيَقْبِلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ فَتِلْكَ السَّنَةُ يَا جَابِرُ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَخْرُبُ أَرْضُ الشَّامِ ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَايَاتٍ رَايَةُ الْأَصْهَبِ وَ رَايَةُ الْأُبْقَعِ وَ رَايَةُ السُّفْيَانِيِّ فَيَلْتَقِي السُّفْيَانِيُّ بِالْأُبْقَعِ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَقْتُلُهُ السُّفْيَانِيُّ وَ مَنْ تَبِعَهُ ثُمَّ يَقْتُلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ يَمُرُّ جَيْشُهُ بِقَرَقِيسِيَاءَ فَيَقْتَتِلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةً أَلْفٍ وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ عِدَّتُهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا فَيُصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَتْلًا وَ صُلْبًا وَ سَبِيًّا فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ رَايَاتٌ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ وَ تَطْوِي الْمَنَازِلَ طَيًّا حَثِيثًا وَ مَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ.

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضَعْفَاءَ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَ الْكُوفَةِ وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ بَعْثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَثَرِهِ فَلَا يُدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ أَيْدِي الْقَوْمِ فَيُخَسِفُ بِهِمْ فَلَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ يُحَوِّلُ اللَّهُ وُجُوهَهُمْ إِلَى أَقْفَيْتِهِمْ وَ هُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا الْآيَةُ ١ ... ٢

از دین‌برگشتگانی از جانب ترکها سر به شورش بردارند و آشوب فتنه‌ای هم از ناحیه روم به دنبال آن آید، برادران ترک می‌آیند تا به جزیره (موصل) می‌رسند و از دین‌برگشتگان هم به سوی روم حرکت می‌کنند تا این‌که به رمله (فلسطین) می‌رسند. پس در آن سال ای جابر در هر سرزمینی از ناحیه مغرب اختلاف فراوانی پدید آید، پس نخستین سرزمینی که ویران می‌شود سرزمین شام باشد، سپس در آن هنگام اختلاف آنان بر سه پرچم باشد: پرچم أصهب (زرد رنگ) و پرچم أبقع (کسی که در صورت او پیسی است) و پرچم سفیانی، پس سفیانی با ابقع برخورد کند و به جنگ پردازند، و سفیانی او و هر کس را که از او پیروی می‌کند خواهد کشت، سپس أصهب را می‌کشد، و بعد دیگر هم‌تی به کار نخواهد بست مگر روی آوردن به سوی عراق، و سپاهیان به

١ النساء: ٤٧.

٢ الغيبة للنعمانی، ص ٢٧٩.



قرقیسیا گذر کنند و در آنجا به جنگ پردازند و صد هزار تن از ستمکاران در آنجا کشته شوند، و سفیانی سپاهی به کوفه گسیل دارد که هفتاد هزار نفر شمار ایشان باشد پس ایشان مردم کوفه را بکشند و به دار آویزند و اسیر کنند، در کشاکشی این چنین که بر ایشان واقع شده، ناگاه پرچمهایی از جانب خراسان پدیدار شود و پرچمداران منزلها را با سرعت بسیار بپیمایند و با آنان چند تن از اصحاب قائم علیه السلام همراه باشند.

سپس مردی از موالی (غیر بومی) اهل کوفه با جمعی ناتوان خروج کند، فرمانده سپاه سفیان میان حیره و کوفه او را به قتل رساند و سفیانی گروهی را به مدینه روانه کند و مهدی علیه السلام از آنجا به مکه رهسپار شود و خبر به فرمانده سپاه سفیانی رسد که مهدی علیه السلام به جانب مکه بیرون شده است، پس او لشکری از پی او روانه کند ولی او را نیابد تا اینکه مهدی علیه السلام با حالت ترس و نگرانی بدان سنت که موسی بن عمران داشت داخل مکه شود.

فرمانده سپاه سفیانی در بیداء فرود می‌آید، پس آواز دهنده‌ای از آسمان ندا می‌کند که «ای بیداء، آن قوم را نابود ساز» پس دشت نیز ایشان را به درون خود می‌برد و هیچ یک از آنان نجات نمی‌یابد مگر سه نفر که خداوند رویشان را به پشت آنان بر می‌گرداند و ایشان از قبیله کلب هستند، و این آیه در مورد آنان نازل شده: «ای کسانی که کتاب به شما داده شده به آنچه ما فرو فرستادیم (قرآن) که آنچه را نزد شماست (تورات و انجیل) تصدیق می‌کند ایمان آورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو سازیم و آنها را به پشت‌هایشان برگردانیم - تا آخر آیه».

این روایت علاوه بر اینکه اشاره به حادثه‌ی قرقسیا دارد، دلالتی هم بر علامیت بازگشت عباسیون به حکومت برای ظهور دارد، زیرا امام جزء علائم اختلاف بنی‌العباس را بیان می‌کنند و حال آنکه بار اول که حکومت آنها از بین رفت به جهت اختلاف داخلی نبود بلکه به سبب سوء مدیریت و ضعف حاکمیتی آنها بود البته علامت بودن چیزی ملازم با مقارن بودن آن شیء با ظهور ندارد یعنی می‌تواند چیزی از علائم ظهور باشد اما مقارن ظهور نباشد. البته اگر مراد از اختلاف بین بنی‌العباس در روایت، اختلاف مأمون و امین باشد، در این صورت دیگر هیچ دلالتی بر علامیت بازگشت عباسیون به حکومت ندارد.

طبق نقل این روایت حادثه‌ی قرقسیا واقع خواهد شد اما بر خلاف روایات قبل یک طرف حادثه سفیانی است.

## منابع روایت چهارم:

۱. الإختصاص، مرحوم شیخ مفید، ص ۲۵۵ و الارشاد، ص ۳۵۹

۲. الغیبه، شیخ طوسی،

۳. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۳۸

اما از عامه تنها دو نفر این روایت را نقل کردند:

۱. عقد الدرر، همان نص ارشاد

۲. ینابیع الموده

این روایت خیلی مورد توجه قرار نگرفته است. این روایت به هفت طریق نقل شده که بعضی از آن طرق بدون اشکال است.

**بررسی سند روایت چهارم :**

این روایت از جهت سند دارای اشکالاتی می باشد البته به چند طریق نقل شده که بعضی از آن طرق مشکل سندی ندارد لذا روایت مورد قبول است و این یکی از روایاتی است که به حادثه‌ی قرقسیا اشاره می کند.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

روایت پنجم قرقسیا در منابع شیعه:

قَرْقَارَةُ عَنْ نَصْرِ بْنِ اللَّيْثِ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ ابْنِ طَلْحَةَ لِلْجَحْدَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهْيَعَةَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ دَوْلَةُ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَلَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالْزَمُوا الْأَرْضَ وَكُفُّوا حَتَّى تَجِيَّ أَمَارَاتُهَا. فَإِذَا اسْتَثَارَتْ عَلَيْكُمْ الرُّومُ وَالتُّرُكُ وَجُهَّزَتِ الْجُيُوشُ وَمَاتَ خَلِيفَتُكُمْ الَّذِي يَجْمَعُ الْأَمْوَالَ وَاسْتَخْلَفَ بَعْدَهُ رَجُلٌ صَحِيحٌ فَيُخْلَعُ بَعْدَ سِنِينَ مِنْ بَيْعَتِهِ وَيَأْتِي هَلَاكُ مُلْكِهِمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأَ وَيَتَخَالَفُ التُّرُكُ وَالرُّومُ وَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ فِي الْأَرْضِ ...

عبد الله رزین از عمار بن یاسر نقل می‌کند که او گفت:

دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود، ظهور آن دولت علاماتی هم دارد، پس وقتی که علامات را دیدید، سر جایتان بنشینید و دست نگه دارید تا این که علامت‌های ظهور بیاید.

پس زمانی که اهل روم [اروپا] و ترک‌ها، غبار فتنه را علیه شما بلند کردند، و لشکرهای دشمن آماده و تجهیز شد و خلیفه شما که اموالی را جمع‌آوری می‌کرد از دنیا رفت و رهبری درست‌کار به جای او بنشینید، پس بعد از چند سالی مردم از بیعتش درمی‌آیند و زوال و نابودی حکومت [یعنی بنی عباس] از همان سمتی می‌رسد که شروع شده بود.<sup>۱</sup> اهل روم و ترک‌ها باهم مخالفت می‌کنند و جنگ در روی زمین بسیار زیاد می‌شود.

<sup>۱</sup> (دولت بنی عباس به دست هلاکو خان که از سمت خراسان قیام کرده بود از بین رفت. همان‌طور که ابتدای برپایی حکومت بنی عباس به دست ابو مسلم بود که او هم از سمت خراسان قیام کرد.)

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه‌ی روایت پنجم قرقسیا در منابع شیعه:

و يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ سُوْرِ دِمَشْقَ وَيُلِّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ وَ يُخَسَفُ بِغَرْبِيَّ مَسْجِدِهَا حَتَّى يَخِرَّ حَائِطُهَا وَ يَظْهَرُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالشَّامِ كُلُّهُمْ يَطْلُبُ الْمَلِكَ رَجُلٌ أَبْقَعَ وَ رَجُلٌ أَصْهَبُ وَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ يَخْرُجُ فِي كَلْبٍ وَ يَحْضُرُ النَّاسُ بِدِمَشْقَ وَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْغَرْبِ إِلَى مِصْرَ.

فَإِذَا دَخَلُوا فَتِلْكَ إِمَارَةُ السُّفْيَانِيِّ وَ يَخْرُجُ قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَدْعُو لِأَلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ تَنْزِلُ التُّرْكُ الْحِيرَةَ وَ تَنْزِلُ الرُّومُ فَلَسْطِينَ وَ يَسْبِقُ عَبْدُ اللَّهِ عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَ جُنُودَهُمَا بِقَرْقِيسِيَاءَ عَلَى النَّهْرِ وَ يَكُونُ قِتَالٌ عَظِيمٌ وَ يَسِيرُ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ فَيَقْتُلُ الرَّجَالَ وَ يَسْبِي النِّسَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي قَيْسٍ حَتَّى يَنْزِلَ الْجَزِيرَةَ السُّفْيَانِيَّ فَيَسْبِقُ الْيَمَانِيَّ [فَيَقْتُلُ] وَ يَحْوِزُ السُّفْيَانِيَّ مَا جَمَعُوا....<sup>۱</sup>

[در همین زمان] منادی در قلعه دمشق ندا می‌دهد: وای بر اهل زمین از شرّی که نزدیک شده است و قسمت غربی مسجد [اموی] به زمین فرو می‌رود، به‌طوری که دیوارش یک‌باره خراب و ویران می‌شود. در شام سه نفر قیام می‌کنند که همگی خواهان سلطنت و حکومت هستند: یکی از آن‌ها ابلق و دیگری اصهب و سومین نفر از اهل بیت ابی سفیان است و طایفه‌ی کلب او را پشتیبانی کرده، و مردم در دمشق جمع می‌شوند. اهل مغرب به سمت مصر خروج می‌کنند.

همین‌که آن‌ها وارد مصر می‌شوند، ورودشان علامت و نشانه خروج و سلطنت سفیانی است. قبل از سفیانی کسی قیام می‌کند که مردم را به ولایت آل محمد عليه السلام دعوت می‌کند. ترک‌ها در حیره و سپاه روم هم در فلسطین مستقر می‌شوند و در همان زمان عبد الله سبقت گرفته و دو سپاه در قرقسیا و در کنار نهر باهم برخورد می‌کنند و جنگ سختی درمی‌گیرد، و صاحب لشکر مغرب همه‌جا سیر می‌کند [شهرها را تصرف می‌کند] و مردها را کشته و زن‌ها را به اسارت می‌گیرند و بعد از آن به قیس بازمی‌گردد.

<sup>۱</sup> الغيبة طوسی، ص ۴۶۳

### قرقاره:

ایشان همان یعقوب بن نعیم است. ابن داود گفته است: « کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة»، علامه حلی هم گفته است: « کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام»، مرحوم میرزا در رجال کبیر نیز چنین گفته است: « کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام»، مرحوم تفریشی نیز گفته است: « کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام صنف کتب فی الإمامة»، قهبائی نیز در مورد او چنین تعبیر می‌کند. مرحوم خوئی می‌فرماید:

الظاهر أن جميع هؤلاء استندوا فيما ذكروه إلى نسخة ابن طاووس، و هذه الترجمة غير موجودة في بقية نسخ النجاشي، حتى النسخة الموجودة عندنا المصححة على نسخة صحيحة قريبة من عصر النجاشي، و الله العالم بالحال.<sup>۱</sup>

همگی در آنچه ذکر کردند به کتاب ابن طاووس استناد کردند، و این ترجمه در بقیه نسخه نجاشی موجود نمی‌باشد، حتی در نسخه‌ای که نزد ما است که تصحیح شده‌ی نسخه‌ی صحیح نزدیک به زمان نجاشی است، نمی‌باشد.

بنابراین شاید این ترجمه از ابن طاووس سهو القلم بوده یا اینکه در مورد شخص دیگری بوده است.

پس ایشان مجهول است. البته بحث آن در درس‌های قبل گذشت.

### نصر بن لیث مروزی:

مرحوم نمازی در مورد او می‌فرماید: « لم يذكره » نامی از او ذکر نکردند یعنی در معجم رجال الحدیث، تنقیح المقال و جامع الرواة یادی از او نشده است و اگر در این سه کتاب نباشد، در هیچ کتاب رجالی دیگر هم یادی از او نشده است.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۱۵۶

اما از او روایتی نقل شده « حق علیّ علی هذه الأمّة کحق الوالد » که اگر این روایت مستند و صحیح باشد، حکایت از عقیده‌ی او دارد هر چند نقل روایت اعم از این است که به آن ملتزم باشد، البته وثاقت او از این روایت استفاده نمی‌شود.

### عبد الله بن لهیعه:

نام او نیز در کتب رجالی ما نیامده است. او از طرف منصور دوانیقی قاضی مصر بود و سال ۱۷۴ فوت شد.<sup>۱</sup>

### شرح حال عبد الله بن لهیعه در کتب عامه:

ایشان نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام ارادت داشت، شاید به همین جهت کتابخانه‌ی او را آتش زدند، لیث بن سعد وقتی وارد مصر می‌شود، مأمور ایجاد دشمنی علیه امیر المؤمنین علیه السلام در مصر بود لذا عبد الله بن لهیعه را از مسجد بیرون کرد. لیث توانست در مصر اثر گذار باشد مگر در سه خانواده که یکی از آن‌ها خانواده عبد الله بن لهیعه بود. لذا عامه روایتی هم که از نظر خودشان اشکالی نداشته باشد، اگر راوی آن ابن لهیعه باشد، نمی‌پذیرند.

جرجانی در الکامل فی الضعفاء در کلمه‌ی حی روایتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که هنگام رحلت فرمودند: «ایتونی بحبی» حبیب مرا نزد من آرید، رفتند و ابو بکر را آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی برگرداندند، دوباره فرمودند: «ایتونی بحبی» حبیب مرا نزد من آرید، رفتند و عمر را آوردند، باز پیامبر صلی الله علیه و آله روی برگرداندند، دوباره فرمودند: «ایتونی بحبی» حبیب مرا نزد من آرید، رفتند و عثمان را آوردند، باز پیامبر صلی الله علیه و آله روی برگرداندند، امیر المؤمنین علی علیه السلام را آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان استقبال کرده و سفارش‌ها و وصیت‌هایی به ایشان کردند. جرجانی وقتی این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید: آفت این روایت عبد الله بن لهیعه است.

به هر حال این روایت از جهت سند دارای اشکال است و به معصوم هم نمی‌رسد البته اگر سند صحیح بود، ما کلام عمار را بدون شک می‌پذیرفتیم « العمار مع الحق و الحق مع العمار، یدعهم الی الجنة و یدعونه الی النار » یک چنین شخصیتی هیچگاه کلام غیر معصوم را به معصوم نسبت نمی‌دهد.

<sup>۱</sup> مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۷۸

پس در کتب شیعه پنج روایت در مورد حادثه‌ی قرقیسیا وجود دارد که لااقل چهار روایت آن از طریق اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد و این چهار روایت حکایت از درگیری و جنگ سختی در قرقیسیا دارد. البته تفصیل آن مانند طرفین نزاع را نمی‌توان بدست آورد اما اصل ماجرا قرقیسیا با این روایات مستفیض قابل اثبات و مسلم است.

### ۳. قرقیسیا در کتب عامه<sup>۱</sup>:

این حادثه به تفصیل در کتب عامه آمده است اما اکثریت قریب به اتفاق روایات عامه در مورد «قرقیسیا» از کتاب فتن «نعمین ابن حمّاد» نقل شده است.

#### روایت اول قرقیسیا در کتب عامه:

حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: إذا اجتمع الترك و الروم، و خسف بقرية بدمشق و سقط طائفة من غربي مسجدها، رفع بالشام ثلاث رايات: الأبقع، و الأصهب، و السفیانی، و يحصر بدمشق رجل فيقتل و من معه، و يخرج رجلان من بني أبي سفیان، فيكون الظفر للثانی، فإذا أقبلت مادة الأبقع من مصر، ظهر السفیانی بجيشه عليهم، فيقتل الترك و الروم بقرقیسیاء حتی تشبع سباع الأرض من لحومهم.<sup>۲</sup>

ارطاة گوید: هنگامی که تُرک و روم اجتماع کردند، و قریه‌ای در شام در زمین فرو رود و قسمت غربی مسجد دمشق بریزد، سه پرچم در شام برافراشته شود: پرچم ابقع، أصهب و سفیانی، شخصی در دمشق محاصره شود پس او و اطرافیان او کشته شوند، و دو نفر از فرزندان ابو سفیان خروج کنند، پس پیروزی با دومی می‌باشد، و هنگامی که یاران ابقع از مصر آمدند، سفیانی به همراه لشگریانش بر آن‌ها غلبه می‌کند، پس ترک و روم را در قرقیسیا می‌کشد تا اینکه درندگان زمین از گوشت آن‌ها سیر شوند.

توضیح: طبق این روایت، یک طرف درگیری سفیانی است و طرف دیگر آن ترک‌ها و رومیان هستند.

#### اشکالات این روایت:

۱. اگرچه حکم بن نافع و جراح و ارطاة، از نظر اهل سنت ثقة هستند؛ اما از نظر بعض عامه شخص نعمین بن حمّاد، ثقة نیست.

<sup>۱</sup> . روایات شیعی قرقیسیا از جلسه چهاردهم تا کنون مطرح گردید.

<sup>۲</sup> الفتن ابن حماد، ص ۱۹۵

۲. حکم بن نافع : مرحوم مامقانی می‌فرماید: « عامی، یروی عن النواصب »<sup>۱</sup> و در مورد جراح می‌فرماید: « لم أقف على مدح فضلا عن التوثيق فهو من المجاهيل »<sup>۲</sup>؛ ارطاة هم همین طور می‌باشد.

۳. سند روایت به پیامبر ﷺ منتهی نمی‌شود.

۳. معلوم نیست ارطاة جزء صحابه باشد، تا گفته شود مرفوعه‌های صحابه - از نظر اهل سنت - مورد قبول است.

۴. نهایت چیزی که از آن برداشت می‌شود یک طرف سفیانی و یک طرف ترک‌ها و رومیان هستند.

### روایت دوم قرقیسیا در کتب عامه:

**حدَّثنا الحكم بن نافع عن جراح عن ارطاة قال:** يدخل السفیانی الکوفه فیسبیه ثلاثه آیام و یقتل من أهلها ستین الفا ثم یمکث فیها ثمانیه عشر لیله یقسم أموالها و دخوله الکوفه بعد ما یقاتل الترك و الروم بقرقیسیاء ثم ینفتق علیهم خلفهم فتق، فترجع طائفه منهم إلى خراسان فتقبل خیل السفیانی و یهدم الحصون حتی یدخل الکوفه و یطلب أهل خراسان و یظهر بخراسان قوم یدعون إلى المهدی...<sup>۳</sup>

ارطاة گفت: سفیانی وارد کوفه می‌شود پس به مدت سه روز از مردم اسیر می‌کند و شصت هزار نفر از اهل آن را می‌کشد سپس هجده شب در کوفه توقف می‌کند و اموال آن‌ها را تقسیم می‌کند و ورود او به کوفه بعد از قتال او با ترک و روم در قرقیسیاء است سپس یکپارچگی آن‌ها گسسته شود و گروهی از پشت سر به آن‌ها ضربه می‌زنند، پس گروهی را به خراسان می‌فرستند پس لشکر سفیانی آید و حصن‌ها را منهدم کنند تا به کوفه وارد شوند و اهل خراسان را جستجو کنند و قومی در خراسان ظهور کنند که دعوت به مهدی می‌کنند...

این روایت هم اشاره به حادثه‌ی قرقیسیا دارد البته مکان آن را مشخص نکرده و طرفین نزاع را ترک و روم با سفیانی بیان می‌کند. روایت قبل هم همین مطلب را بیان می‌کرد، به نظر ما هر دو روایت یک روایت است که یکی بر اختصار و دیگری بر تفصیل می‌باشد.

### منابع روایت دوم:

۱. الفتن ابن حماد، ص ۲۴۴

<sup>۱</sup> تنقیح المقال، ج ۲۳، ص ۴۱۵

<sup>۲</sup> تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۹۴

<sup>۳</sup> فتن ابن حماد، ص ۲۴۴



۲. العرف الوردی، سیوطی، ج ۲ ص ۱۲۱

۳. فتاویٰ حدیثیه، ص ۳۱

۴. عقد الدرر سلمی

### اشکالات روایت دوم:

۱. سند روایت ضعیف است؛

۱. مؤلف «نعم بن حمّاد» هم ضعیف است؛

۲. سند روایت به پیامبر ﷺ ختم نمی‌شود؛

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

روایت سوم قرقسیا در کتب عامه:

حدثنا الوليد و رشيدین، عن ابن لهيعة، عن أبي زرعة عن عمار بن ياسر قال: فیتبع عبد الله، عبد الله فتلتقي جنودهما بقرقيسيا على النهر فيكون قتال عظيم و يسير صاحب المغرب فيقتل الرجال و يسبي النساء ثم يرجع في قيس حتى ينزل الجزيرة إلى السفيناني فیتبع اليماني فيقتل قيسا بأريحا و يحوز السفيناني ما جمعوا، ثم يسير إلى الكوفة فيقتل أعوان آل محمد، ثم يظهر السفيناني بالشام على الرايات الثلاث، ثم يكون لهم وقعة بعد قرقسياء عظيمة، ثم يتفق عليهم فتق من خلفهم فيقتل طائفة منهم حتى يدخلوا أرض خراسان و تقبل خيل السفيناني كالليل و السيل فلا تمرّ بشيء إلا أهلكته و هدمته حتى يدخلوا الكوفة فيقتلون شيعة آل محمد ثم يطلبون أهل خراسان في كل وجه و يخرج أهل خراسان في طلب المهدي فيدعون له و ينصرونه<sup>۱</sup>.

عمار بن ياسر گفت: عبد الله نامی عبد الله دیگری را تعقیب می‌کند تا اینکه لشکریان آن دو در قرقسیا بر نهري همدیگر را ملاقات می‌کنند.

توضیح: براساس این روایت، جنگ بین دو عبد الله نام، واقع خواهد شد.

## اشکالات روایت سوم:

۱. این روایت نیز مانند دو روایت قبلی که از نعیم بن حماد نقل شده، ضعیف است.
۲. افزون بر نعیم بن حماد، ابن لهیعه در سند واقع است که خود اهل سنت، او را تضعیف کرده‌اند.

## شخصیت ابن لهیعه:

### ۱. ذهبی گوید:

<sup>۱</sup> فتن ابن حماد، ص ۲۴۰

«القاضی، الامام، العلامة و کان من بحور العلم علی لین فی حدیثه لا ریب أن ابن لهیعة کان عالم الدیار المصریة ... و لكن ابن لهیعة تهاون بالاتقان و روی مناکیر، فانحطّ عن رتبة الاحتجاج به عندهم. و بعض الحفاظ یروی حدیثه و یذکره فی الشواهد و الاعتبارات و الزهد و الملاحم لا فی الأصول»<sup>۱</sup>

او قاضی و امام و علامه و یکی از دریا‌های علم بوده؛ ولی در حدیث او اندکی ضعف می‌باشد. تردیدی نیست که وی عالم مصر بوده؛ اما دقت در نقل روایات نداشته و منکرات را روایت می‌کرد لذا از درجه اعتبار و استدلال به آن ساقط است و بعضی از اهل حدیث روایت او را نقل می‌کنند اما در شواهد و اعتبارات و زهد و ملاحم ذکر می‌کنند نه در اصول.

### توضیح:

الشواهد: «احادیث رویت بمعناها من طریق آخر و عن صحابی آخر».

معنای شاهد: نقل حدیثی به عنوان شاهد، به دلیل این که به همین معنا روایت دیگری با طریق دیگری نقل شده است. و روایت شاهد، صرفاً به عنوان تأیید و شاهد آورده می‌شود.

الاعتبارات: «ان یعمد الباحث إلی حدیث و یعنی به و یبحث عن طرقه».

اعتبارات: یعنی حدیث را می‌آورند و می‌خواهند تست کنند که آیا این روایت، طریق دیگری دارد یا نه؟ چون به خود حدیث اعتمادی ندارند.

الزهد: منظور از زهد، اخلاقیات است.

الملاحم: پیش‌بینی‌هایی را که در آینده واقع خواهند شد، ملاحم می‌گویند.

در ادامه ذهبی در مورد ابن لهیعة می‌گوید: «و بعضهم یبالغ فی وهنه و لا ینبغی اهداره و تتجنب تلک المناکیر، فإنه عدل فی نفسه و قد ولی قضاء الإقليم فی دولة المنصور دون السنة و صُرف، اعرض أصحاب الصحاح عن رواياته»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱ و ۱۳ و ۱۴.

<sup>۲</sup> سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۴.

بعضی در تضعیف او افراط می‌کنند؛ ولی این شیوه سزاوار نیست. آری از روایات منکر او سزاوار است پرهیز شود. زیرا وی عادل است و منصب قضاوت را در زمان منصور کمتر از یک سال عهده‌دار بود با این همه، اصحاب صحاح سته از نقل روایات او روگردان شده‌اند.

ذهبی در جای دیگر چنین می‌گوید: «قلت: لَّأنَّه لم یکن بعد، تساهل، و کان أمره مضبوطاً، فأفسد نفسه»<sup>۱</sup>. قبلاً کار او مضبوط بود پس چون کار او به تساهل کشید از روایت نقل نکردند.

۲. و قال ابن سعد: «ابن لهیعة حُرمی من أنفُسهم، کان ضعیفاً»<sup>۲</sup>. ابن لهیعه از قبیله حُرمی و ضعیف بود.

۳. قال مسلم بن الحجاج: «ابن لهیعة ترکہ وکیع و یحیی و ابن مهدی». مسلم بن حجاج گفت: وکیع و یحیی و ابن مهدی ابن لهیعه را ترک کردند.

۴. نسائی: «لیس بثقة»<sup>۳</sup>.

۵. احمد ابن حنبل:

روی الفضل بن زیاد، عن احمد بن حنبل، قال: «من کتب عن ابن لهیعة قدیما فسماعه صحیح»<sup>۴</sup>؛ یعنی کسی که روایاتی را در قدیم از ابن لهیعه نقل کرده، صحیح‌اند»

پس خود اهل سنت هم ابن لهیعه را تضعیف می‌کنند مگر اینکه چون آن‌ها روایت او در مورد ملاحم را می‌پذیرند، بتوان این روایت را قبول کرد.

روایت چهارم قرقیسیا در کتب عامه:

«حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن ارطاة بن المنذر قال: یجىء البربر حتى ینزلوا بین فلسطین و الأردن فتسیر إلیهم جموع المشرق و الشام حتى ینزلوا الجابیة و یرج رجل من ولد صخر فی ضعف فیلقی جیوش المغرب علی ثنیة بیسان فیردعهم عنها ثم یلقاهم من الغد فیردعهم عنها فینحازون وراءها ثم یلقاها فی الیوم الثالث فیردعهم إلی عین الریح فیأتیهم موت رئیسهم، فیفترقون ثلاث فرق فرقة ترتد علی أعقابها و فرقة تلحق بالحجاز و فرقة تلحق بالصخری فیسیر إلی بقیة جموعهم حتی یأتی ثنیة فیق، فیلتقون علیها فیدال علیهم

<sup>۱</sup> همان، ج ۱، ص ۲۱.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۰.

<sup>۳</sup> همان، ج ۸، ص ۲۱.

<sup>۴</sup> همان.

الصخرى ثم تعطف إلى جموع المشرق و الشام فتلقاهم فيدال عليهم ما بين الجابية و الخبرة حتى تخوض الخيل في الدماء و يقتل أهل الشام رئيسهم و ينحازون إلى الصخرى فيدخل دمشق فيمثل بها و تخرج رايات من المشرق مسودة فتنزل الكوفة فيتوارى رئيسهم فيها فلا يدري موضعه فيتحين ذلك الجيش ثم يخرج رجل كان مختفيا في بطن الوادي فيلى امر ذلك الجيش و أصل مخرجه غضب مما صنع الصخرى بأهل بيته فيسير بجنود المشرق نحو الشام و يبلغ الصخرى مسيره إليه فيتوجه بجنود أهل المغرب إليه فيلتقون بجبل الحصى فيهلك بينهما عالم كثير و يولّى المشرقي منصرفا و يتبعه الصخرى فيدركه بقرقيسيا عند مجمع النهرين فيلتقيان فيفرغ عليهما الصبر فيقتل من جنود المشرقي من كل عشرة سبعة ثم يدخل الصخرى الكوفة فيسوم أهلها الخسف»<sup>١</sup>.

ارطاة گفت: بربری‌ها می‌آیند و بین فلسطین و اردن پایگاه می‌زنند.

### توضیحی پیرامون بربر:

یاقوت حموی در معجم البلدان پیرامون بربرها در دو محور تبار و جایگاه‌شناسی آنان و اخلاقیات آنان توضیح می‌دهد:

هو اسم يشتمل قبائل كثيرة في جبال المغرب، أولها برقة ثم إلى آخر المغرب و البحر المحيط و في الجنوب إلى بلاد السودان، و هم أمم و قبائل لا تحصى، ينسب كل موضع إلى القبيلة التي تنزله، و يقال لمجموع بلادهم بلاد البربر، و قد اختلف في أصل نسبهم، فأكثر البربر تزعم أن أصلهم من العرب، و هو بهتان منهم و كذب، و أما أبو المنذر فإنه قال:

البربر من ولد فاران بن عمليق، و قال الشرقي: هو عمليق بن يلمع بن عامر بن اшлиخ بن لاوذ بن سام ابن نوح، و قال غيره: عمليق بن لاوذ بن سام ابن نوح، و قال غيره: عمليق بن لاوذ بن سام بن نوح، عليه السلام، و الأكثر و الأشهر في نسبهم أنهم بقیة قوم جالوت لما قتله طالوت هربوا إلى المغرب فتحصنوا في جبالها و قاتلوا أهل بلادها ثم صالحوهم على شيء يأخذونه من أهل البلاد و أقاموا هم في الجبال الحصينة، و قال أحمد بن يحيى بن جابر: حدثني بكر ابن الهيثم قال: سألت عبد الله بن صالح عن البربر فقال: هم يزعمون أنهم من ولد برّ بن قيس بن عيلان، و ما جعل الله لقيس من ولد اسمه برّ و إنما هم من الجبارين الذين قاتلهم داود و طالوت، و كانت منازلهم على الدهر ناحية فلسطين، و هم أهل عمود، فلما أخرجوا من أرض فلسطين أتوا المغرب فتنازلوا به و أقاموا في جباله، و هذه من أسماء قبائلهم التي سميت بهم الأماكن التي نزلوا بها، و هي: هواره. أماتهة.

<sup>١</sup> فتن ابن حماد، ص ٢١٩، ح ٨٠.

ضريسة. مغيلة. و رفجومه. و لطية. مطماطة. صنهاجة. نفزة. كتامة. لواتة. مزاتة. ربوحة. نفوسة. لمطة. صدينه. مصموده. غماره. مكناسة. قالمة. وارية. أتينة. كومية. سخور. أمكنة. ضرزبانة. قططة. حبير.

يراثن و اكلان. قصدران. زرنجي. برغواطه.

لواطه. زواوه. كزولة. و ذكر هشام بن محمد أن جميع هؤلاء عمالقة إلا صنهاجة و كتامة، فإنهم بنو افريقس بن قيس بن صيفي بن سبأ الأصغر كانوا معه لما قدم المغرب و بنى إفريقية فلما رجع إلى بلاده تخلّفوا عنه عمّالا له على تلك البلاد فبقوا إلى الآن و تناسلوا. و البربر أجفى خلق الله و أكثرهم طيشا و أسرعهم إلى الفتنة و أطوعهم لداعية الضلالة و أصغاهم لنمق الجهالة، و لم تخل جبالهم من الفتن و سفك الدماء قط، و لهم أحوال عجيبة و اصطلاحات غريبة، و قد حسن لهم الشيطان الغوايات و زين لهم الضلالات حتى صارت طبائعهم إلى الباطل مائلة و غرائزهم في ضد الحق جائلة، فكم من ادعى فيهم النبوة فقبلوا، و كم زاعم فيهم أنه المهدي الموعود به فأجابوا داعيه و لمذهبه انتحلوا، و كم ادعى فيهم مذاهب الخوارج فإلى مذهبه بعد الإسلام انتقلوا ثم سفكوا الدماء المحرّمة و استباحوا الفروج بغير حق و نهبوا الأموال و استباحوا الرجال، لا بشجاعة فيهم معروفة و لكن بكثرة العدد و تواتر المدد. و تحكى عنهم عجائب، منها ما ذكره ابن حوقل التاجر الموصلي و كان قد طاف تلك البلاد و أثبت ما شاهد منهم و من غيرهم، قال: و أكثر بربر المغرب من سجلماسه إلى السوس و أغمات و فاس إلى نواحي تاهرت و إلى تونس و المسيلة و طبنه و باغاية إلى اكزبال و ازفون و نواحي بونه إلى مدينة قسطنطينة الهواء و كتامة و ميله و سطيف، يضيّفون المارة و يطعمون الطعام و يكرمون الضيف حتى بأولادهم الذكور لا يمتنعون من طالب البتة بل لو طلب الضيف هذا المعنى من أكبرهم قدرا و أكثرهم حمية و شجاعة لم يمتنع عليه، و قد جاهدتهم أبو عبد الله الشيعي على ذلك حتى بلغ بهم أشدّ مبلغ فما تركوه، قال: و سمعت أبا عليّ ابن أبي سعيد يقول: إنه ليبلغ بهم فرط المحبة في إكرام الضيف أن يؤمر الصبي الجليل الأب و الأصل الخطير في نفسه و ماله بمضاجعة الضيف ليقضى منه وطره، و يرون ذلك كرما و الإباء عنه عارا و نقصا، و لهم من هذا فضائح، ذكر بعضها إمام أهل المغرب أبو محمد عليّ بن أحمد بن حزم الأندلسي في كتاب له سماه الفضائح فيه تصديق لقول ابن حوقل، و قد ذكرت ذلك في كتابي الذي رسمته بأخبار أهل الملل و قصص أهل النحل في مقالات أهل الإسلام.<sup>1</sup>

نامی است که به قبیله‌های بسیار گفته می‌شود ایشان در کوههای باختر زندگانی کنند، از برقه تا پایان مغرب و دریای محیط، از جنوب نیز تا سودان می‌رسند، قبیله‌هایی بسیارند و هر سرزمین به قبیله‌ای نسبت دارد که در

<sup>1</sup> معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸

آن زیست می‌کنند، به همه آنها کشور بربر گویند. درباره تبار ایشان نیز اختلاف است. بیشتر بربرها ریشه خود را از عرب شمرند و این دروغ است. ابو منذر گوید: بربرها از فرزندان فاران پسر عملیق هستند. شرقی گوید: عملیق پسر بلعم پسر عامر پسر اشلخ پسر لاوذ پسر سام پسر نوح بود. دیگری گوید: عملیق پسر لاوذ پسر سام پسر نوح علیه السلام است.

مشهورترین دیدگاه در تبار ایشان آن است که باقیمانده قوم جالوت باشند، که چون طالوت او را کشت، ایشان سوی باختر گریختند و در کوهستانهایش جاگزین شده بسیاری از بومیان آنجا را کشتند و مالیات و جزیه بر ایشان نهادند تا در کوهستان پا برجا شدند. احمد بن یحیی بن جابر [بلاذری] از بکر هشتم روایت کند که گفت: از عبد الله پس صالح درباره بربرها پرسیدم، گفت:

ایشان خود را از فرزندان برّ پسر قیس پسر عیلان می‌پندارند ولی خدا به قیس پسری به نام برّ نداده بود.

ایشان از فرزندان جبّاران هستند که داود و طالوت با ایشان جنگیدند، ایشان در آن روزگار در فلسطین می‌زیستند، پس چون از آنجا رانده شدند به مغرب رفته زاد و رودشان در کوهستان آنجا پخش شدند. اینک نام برخی قبیله‌هایشان که سرزمینها را به نام خود ساختند: هوّاره، امّتاه، ضریسه، مغیله، ورفجومه، ولطیه، مطماطه، صنهاجه، نفزه، کتامه، لواته، مزاته، ربوحه، نفوسه، لمطه، صدینه، مضموده، غماره، مکناسه، قابله، واریه، اتینه، کومیه، سخور، امکنه، ضرزبان، قططه، حبیر، یراثن، واکلان، قصدران، زرنجی، برغواطه، لواطه، زواوه، کزوله.

هشام پسر محمد گوید: همه اینان از عمالقه بودند بجز صنهاجه و کتامه، که از فرزندان افریقس پسر قیس پسر صیفی پسر سبای کوچک بودند و با او به مغرب آمده «افریقیه» را ساختند و چون او به کشور خود بازگشت ایشان به کارگزاری او در مغرب مانده، نسلشان تاکنون در آنجا است. بربرها بی‌وفاترین و زورگوترین خلق خدایند و زودتر به شورش کشیده شوند و برای گمراهی آماده‌تر و گوش به زنگ‌ترند هیچگاه کوهستان ایشان از آشوب و خونریزی پاک نشود.

اهریمن برای ایشان بدی را خوب و زشتی را زیبا نمود، تا منشی درستی گریز و نادرستی گرا یافتند، چه بسیارند که به دنبال مدعیان پیامبری و مهدیگری به دروغ رفتند و آئین او پذیرفتند و چه بسیار که به دنبال خارجیان رفته از اسلام بیرون شدند خونها ریختند ناموسها به ناحق بر باد دادند دارائی‌ها چپاول کردند، ایشان شجاعت و مردانگی ندارند، تکیه ایشان به فزونی شمار و پشت کار است شگفتی‌ها از ایشان نقل کنند، مانند آنچه حوقل از آن بازرگان موصلی نقل کند که در شهرهایشان بگشت، آنچه دید بنوشت. او می‌گوید: اینان

رهگذران را میهمان کنند میهمان را گرامی دارند و در بزرگداشت او به هر کار تن می‌دهند تا پیشکش کردن پسران خود برای همخوابگی. اگر یک میهمان از بلند پایه‌ترین و شجاع‌ترین ایشان هم بخواهد، او سرپیچی نمی‌کند. عبد الله شیعی برای جلوگیری از این رفتار، بسیار کوشید و سختگیری کرد ولی سودمند نیفتاد. حوقل گوید: از ابو علی پسر ابو سعید شنیدم که گفت: اینان در میهمان نوازی تا آنجا پیش روند که به پسر بزرگزاده با تبار، دستور همخوابگی با میهمان می‌دهند تا لذت ببرد. ایشان این رفتار را بزرگ منشی و سرپیچی از آن را ننگ شمرند. نمونه‌هایی نیز از این رسوایی‌ها را پیشوای مردم مغرب ابو محمد، علی پسر احمد پسر حزم اندلسی در کتاب خود که به نام «فضایح» ساخت، آورده سخنان حوقل را تایید می‌کند. من نیز آن را در کتاب خود به نام «اخبار اهل الملل و قصص اهل النحل» در اندیشه‌های مسلمانان آورده‌ام.



## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتب عامه:

ادامه توضیح پیرامون بربر:

در روایات ما نیز اشاره‌ی به بربر شده است:

۱. عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ يُسْرٌ لَا عُسْرَ فِيهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَ الدَّيْلَمُ وَ السِّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْبَرْبَرُ وَ الطَّيْلَسَانُ لَنْ يُزِيلُوهُ

امیر المومنین عليه السلام فرمودند: حکومت بنی عباس سخت است و هیچ نرمش ندارد، اگر توده‌های ترک و دیلم و هند و سند و بربر جمع شوند نمی‌توانند آنها را ساقط کنند،

۲. عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِيقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ لَهُمْ سَيْوْفٌ مِنْ حَدِيدٍ غَيْرِ هَذَا الْحَدِيدِ لَوْ ضَرَبَ أَحَدُهُمْ بِسَيْفِهِ جَبَلًا لَقَدَّهُ حَتَّى يَفْصَلَهُ يَغْزُو بِهِمُ الْإِمَامُ الْهِنْدُ وَ الدَّيْلَمُ وَ الْكُرُكُ وَ التُّرُكُ وَ الرُّومُ وَ بَرْبَرٌ وَ مَا بَيْنَ جَابَرْسَا إِلَى جَابَلَقَا وَ هُمَا مَدِينَتَانِ وَاحِدَةٌ بِالْمَشْرِقِ وَ أُخْرَى بِالْمَغْرِبِ

هشام جوالیقی از حضرت صادق عليه السلام نقل کرد که فرمود:

دارای شمشیرهایی از آهن هستند غیر از این آهنها اگر مردی از ایشان با شمشیر به کوهی فرود آورد آن را دو نیم می‌کند. امام به همراهی آنها با هند و دیلم کرد و ترک و روم و بربر و ما بین جابرسا و جابلقا که دو شهر هستند یکی در مشرق و دیگری در مغرب جنگ خواهد کرد.

در این دو روایت توصیفی از بربر نشده است همچنین روایتی در بحار الانوار<sup>۳</sup> نقل شده که مناظره‌ای بین هشام بن حکم و شخص دیگری بوده و رشید هم پشت پرده آن را می‌شنیده، در آن مناظره هم صحبتی از بربر شده

۱ الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۹

۲ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۱

۳ بحار الانوار ج ۶۹، ص ۱۵۰

است و همچنین در جریان کمال الدین انباری<sup>۱</sup> (جزیره‌ی خضراء) را که نقل می‌کند، در نقل آن هست: زمانی که به سرزمین بربر رسیدیم . اما روایاتی از عامه نقل شده که در آن‌ها توصیفات بربرها آمده است.

۳. و ذکر محمد بن أحمد الهمدانی فی کتابه مرفوعاً إلى أنس بن مالك قال: جئت إلى النبي ﷺ، و معي و صيف بربري، فقال: يا أنس ما جنس هذا الغلام؟ فقلت: بربري يا رسول الله، فقال: يا أنس بعه و لو بدینار، فقلت له: و لم يا رسول الله؟ قال: إنهم أمّة بعث الله إليهم نبياً فذبّحوه و طبخوه و أكلوا لحمه و بعثوا من المرق إلى النساء فلم يتحسوه، فقال الله تعالى: لا اتخذت منكم نبياً و لا بعثت فيكم رسولا.<sup>۲</sup>

محمد فرزند احمد همدانی در کتاب خود به نقل از انس مالک آرد: هنگامی به نزد پیامبر ﷺ شدم که برده‌ای بربری به همراهم بود، پیامبر ﷺ پرسید: ملیت او چیست؟ گفتم: بربری است. فرمود: ای انس او را بفروش، هر چند به یک دینار! پرسیدم: چرا ای پیامبر خدا؟ گفت: اینان ملتی هستند که چون خدا پیامبری به نزدشان فرستاد او را کشتند و پختند و گوشتش را خوردند و آبگوشت را به زنانشان خوراندند و ایشان نفهمیدند، پس خدا گفت: دیگر پیامبری از شما برنگزینم!

راوی این روایت انس بن مالک می‌باشد که از جمله کسانی بود که معمولاً اخبار غیر واقع را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌داد، امام صادق علیه السلام فرمودند: سه نفر بودند که دروغ به پیامبر خدا نسبت می‌دادند: یکی از آن‌ها انس بن مالک<sup>۳</sup>

این روایت حکایت از این دارد که بربرها انسان‌هایی بسیار خشن و بی‌توجه به مقدسات بودند.

و کان یقال: تزوجوا فی نسائهم و لا تؤاخوا رجالهم، و یقال: إن الحدّة و الطیش عشرة أجزاء تسعة فی البربر و جزء فی سائر الخلق.

گفته‌اند: با زنانشان ازدواج کنید ولی با مردانشان برادری مکنید! نیز گویند: نه دهم تندخویی و زورگویی در بربرها و یک دهم مانده در دیگر مردمان است.

و یروی عن النبي ﷺ، أنه قال: ما تحت أديم السماء و لا على الأرض خلق شرّ من البربر، و لئن أتصدق بعلاقة سوطی فی سبیل الله أحبّ إلىّ من أن أعتق رقبةً بربری،

۱ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۴

۲ معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۹

۳ معجم رجال الحديث، آیت الله خویی، ج ۳، ص ۲۴۱

از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: در زیر آسمان و روی زمین مخلوقی بدتر از بربرها نیست، اگر بند تازیانه‌ام را در راه خدا بدهم بهتر دارم تا یک بربری را آزاد گردانم.

یاقوت حموی می‌گوید:

قلت: هكذا وردت هذه الآثار و لا أدري ما المراد بها السود أم البيض، أنشدني أبو القاسم النحوي الأندلسي الملقب بالعلم لبعض المغاربة يهجو البربر فقال:

گویم اینطور وارد شده است، ولی من نمی‌دانم مقصود از آنان چیست! سیاه است یا سفید؟ ابو القاسم نحوی اندلسی ملقب به «علم» این شعر را که یک مغربی در نکوهش بربرها سروده، برایم خواند:

أبا البرية! إن الناس قد حكموا:

حواء طالق إن كان ما زعموا<sup>۱</sup>

رأيت آدم في نومي فقلت له:

أن البرابر نسل منك، قال: أنا؟

یعنی در خواب آدم را دیدم پس به او گفتم: ای پدر بشریت! بدرستی که مردم بربرها را از نسل تو می‌دانند. گفت: من؟ اگر آنچه گمان کردند باشد، حوا را طلاق می‌دهم!

پس در توصیف بربر در روایات ما مطلبی نمی‌باشد و آنچه در توصیف آن‌ها آمده از روایات عامه است.

### ادامه ترجمه روایت چهارم قرقیسیا در کتب عامه:

ارطاه گفت: بربری‌ها می‌آیند و بین فلسطین و اردن پایگاه می‌زنند، ولی جمعیت‌های مشرق و شام به سوی آنان روند تا به جباییه<sup>۲</sup> وارد شوند؛ و مردی از نسل صخر<sup>۳</sup> با نیروهائی بیشتر خروج کند پس با لشگریان مغرب در ثنیه<sup>۴</sup> بیسان<sup>۵</sup> ملاقات کند و آنان را وادار به عقب‌نشینی کنند.

سپس روز دیگر با هم ملاقات کنند و دوباره آنان را وادار به عقب‌نشینی کنند پس آنان جمع شوند و در روز سوم رودررو می‌شوند. پس آنان را تا عین الریح وادار به عقب‌نشینی کنند. ناگهان مرگ رئیس آن‌ها فرا رسد.

۱ معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۹

۲ جباییه: یکی از آبادی‌های اطراف دمشق در منطقه‌ی جولان است

۳ صخر: جد معاویه است و مراد از صخری سفیانی است.

۴ ثنیه: عقبه، هر گردنه‌ای که گذرگاه دارد

۵ ثنیه بیسان: مدینه بالأردن بالغور الشامی، و يقال هی لسان الأرض، و هی بین حوران و فلسطین، و بها عین الفلوس يقال إنها من الجنة، و هی عین فیها ملوحة یسیرة، جاء ذکرها فی حدیث الجساسه، و قد ذکر حدیث الجساسه بطوله فی طبیة، و توصف بكثره النخل، و قد رأيتها مرارا فلم أر فیها غیر نخلتین حائلتین، و هو من علامات خروج الدجال، و هی بلدة وبنه حارة أهلها سمر الألوان جعد الشعور لشدة الحر الذي عندهم. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۷

آنان سه فرقه شوند، گروهی به مغرب (افریقا) برمی گردند و گروهی به حجاز ملحق شوند و فرقه‌ای به صخری (سفیانی) ملحق می‌شوند. سفیانی به طرف باقیمانده‌ی آن‌ها می‌رود تا اینکه به ثنیه‌ی فیق<sup>۱</sup> می‌آید و درگیر می‌شوند پس صخری بر آن‌ها پیروز می‌شود سپس به طرف گروه‌های مشرق و شام رود پس با آنان درگیر شود و بر آن‌ها بین جابیه و خربه پیروز شود تا اینکه اسبان در خون فرو روند و اهل شام رئیس‌شان را می‌کشند و به سوی صخری برمی‌گردند پس سفیانی داخل دمشق می‌شود پس آن‌ها را مثله کند و پرچم‌های سیاهی از مشرق خروج کند پس وارد کوفه شوند پس رئیس آن‌ها فرار کند و مکان او دانسته نشود پس آن لشگر دنبال فرصت هستند پس مردی که در بطن وادی مخفی بود، خروج کند پس فرمانده لشگر شود، خروج او برای انتقام است از آنچه صخری به اهل بیت او انجام داده.

پس همراه لشگریان مشرق به سوی شام رود و خبر مسیر او به صخری می‌رسد پس همراه لشگریان اهل مغرب به سوی او شود و جنگی در جبل حصی بین آن‌ها درگیرد و بسیاری هلاک شوند و مشرقی عقب‌نشینی می‌کند و صخری او را دنبال کند پس در قرقیسیا نزد مجمع البحرین به او می‌رسد پس درگیر شوند پس هر دو ایستادگی کنند و از لشگریان مشرقی از هر ده نفر، هفت نفر کشته شود سپس صخری وارد کوفه شود پس اهل آن را خار سازد.

در این روایت، جنگ بین بربر و مشرق و شام و سپس دوباره جنگ بین سفیانی و مغرب و مشرق و شام است و جنگ سرنوشت‌ساز بین سفیانی و مشرق در قرقیسیا است که از هر ۱۰ نفر ۷ تن کشته می‌شوند.

۲. قرية من حوران فی طریق الغور فی أول العقبة المعروفة بعقبة أفیق، و العامة تقول فیق، تنزل من هذه العقبة إلى الغور، و هو الأردن ۱ معجم البلدان؛ ج ۱؛ ص ۲۳۳ حوران محل تولد ابن تیمیه می‌باشد، دین اهالی آن التقاطی است.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتب عامه:

### اشکالات روایت چهارم:

۱. این روایت، به پیامبر صلی الله علیه و آله اسناد داده نشده است، پس از پیشگوئی‌های خودش است یا از اسرائیلیات می‌باشد که در هر دو صورت معتبر نمی‌باشد.

۲. ارطاه بن المنذر، از جزو تابعان تابعین است. وی در ۱۶۳ هـ. ق درگذشته لذا نمی‌تواند روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده باشد. بنابراین، روایت مرسل است

### نکته:

طبق روایاتی که بیان شد، خداوند عز و جل پیروزی را از هر دو طرف نزاع در قرقیسیا می‌گیرد و به پرندگان لاشخور امر به خوردن آن‌ها می‌کند؛ جیش سفیانی در این مطلب محل شک نیست اما جیش خراسانی و مشرقی که برای یاری اهل کوفه می‌آیند، تطبیق حادثه‌ی قرقیسیا بر آن‌ها بعید است مگر اینکه گفته شود این پرچم‌های سیاه آن پرچم‌هایی نیستند که برای یاری شیعه و اهل کوفه می‌آیند، بلکه پرچم‌هایی هستند که برای انتقام شخصی خود از سفیانی آمده‌اند همچنان که به این مطلب اشاره شده که آنان برای انتقام از سفیانی به جهت آنچه بر اهل بیت آنان وارد کرده می‌آیند که اگر این باشد، احتمال دارد که این جریان مربوط به عباسیین باشد.

### بربر در روایات خاصه:

در روایات ما به قوم بربر به عنوان یک طایفه‌ی مذموم اشاره شده است ولی بین مردان و زنان آن‌ها فرق گذاشته شده است:

۱. **قَالَ بِإِسْنَادِهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «نِسَاءُ الْبَرْبَرِ خَيْرٌ مِنْ رِجَالِهِمْ، بُعِثَ فِيهِمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ فَتَوَلَّتِ النِّسَاءُ دَفْنَهُ»<sup>۱</sup>**

۱ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۹۳-الفتن، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۷۶۱.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: زنان بربر بهتر از مردان آنها هستند، پیامبری برای آنان فرستاده شد پس او را کشتند پس زنان آنها عهده‌دار دفن آن پیامبر شدند.

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السَّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ عُكَاشَةَ بْنُ مُحْصَنِ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عِنْدَهُ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَبًا فَقَالَ حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلَاثَةٌ وَارْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَطْنُ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَكُلُّهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْ شَيْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ قَالَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرٍ فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ فَتَنْشُرِي لَهُ بِهِذِهِ الصُّرَّةَ جَارِيَةً قَالَ فَآتَى لِذَلِكَ مَا أَتَى فَدَخَلْنَا يَوْمًا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ أَلَا أَخْبَرَكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ فَادْهَبُوا فَاشْتَرُوا بِهِذِهِ الصُّرَّةَ مِنْهُ جَارِيَةً قَالَ فَاتَيْنَا النَّخَّاسَ فَقَالَ قَدْ بَعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرَى قُلْنَا فَأَخْرَجَهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا فَقُلْنَا بِكُمْ تَبِيعُنَا هَذِهِ الْمُتَمَاتِلَةُ قَالَ بِسَبْعِينَ دِينَارًا قُلْنَا أَحْسِنُ قَالَ لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا قُلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهِذِهِ الصُّرَّةَ مَا بَلَغَتْ وَ لَا نَدْرِي مَا فِيهَا وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ قَالَ فَكُتُّوا وَ زَنُوا فَقَالَ النَّخَّاسُ لَا تَفْكُوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةٌ مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا لَمْ أَبَايَعُكُمْ فَقَالَ الشَّيْخُ ادْنُوا فَدَنُونَا وَ فَكَّكْنَا الْخَاتَمَ وَ وَزَّنَا الدَّنَانِيرَ فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَارًا لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرَنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا اسْمُكِ قَالَتْ حَمِيدَةُ فَقَالَ - حَمِيدَةُ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَبُوكَ أَنْتِ أَمْ ثَيِّبٌ قَالَتْ بَكَرٌ قَالَ وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ فَقَالَتْ قَدْ كَانَ يَجِئُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ فَيُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتَّى يَقُومَ عَنِّي فَفَعَلَ بِي مِرَارًا وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَارًا فَقَالَ يَا جَعْفَرُ خُذْهَا إِلَيْكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

عيسى بن عبد الرحمن از پدر خود نقل کرد که فرزند عکاشه بن محسن اسدی خدمت حضرت باقر علیهما السلام رسید. امام صادق علیهما السلام نیز ایستاده بود مقداری انگور برای عکاشه آوردند. حضرت صادق علیهما السلام فرمود: پیرمرد کهنسال و بچه کوچک انگور را یک دانه یک دانه میخورد کسی که خیال می‌کند سیر نمی‌شود سه تا چهار تا می‌خورد ولی تو دو تا دو تا بخور که مستحب است.

به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد: چرا حضرت صادق علیه السلام را داماد نمی‌کنی موقع دامادی اوست در جلو امام کیسه‌ای پر از دینار قرار داشت که آن مهر شده بود فرمود: بزودی برده‌فروشی از اهل بربر وارد منزل میمون خواهد شد کنیزی از او برایش به همین دینارهایی که در این کیسه است میخرم.

مدتی گذشت روزی خدمت آن جناب رسیدیم فرمود: آن برده فروشی که گفته بودم آمده اکنون با همین کیسه پول از او یک کنیز بخرید. ما رفتیم پیش برده فروش گفت: هر چه کنیز داشتم فروختم فقط دو کنیز دیگر باقی مانده که هر دو مریض هستند یکی از آنها نزدیک به بهبودی است. گفتیم: بیاور آن دو را ببینم. هر دو کنیز را آورد. گفتیم: همین کنیزی که بیماریش بهتر شده چند میفروشی؟ گفت: هفتاد دینار گفتیم کمتر کن. گفت: از هفتاد دینار کم نمی‌کنم. گفتیم: به هر مبلغی که در این کیسه پول هست می‌خریم نمی‌دانیم در این کیسه چقدر است.

مردی که موهای سر و ریشش سفید بود حضور داشت. او گفت مهر از کیسه بردارید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید اگر یک شاهی از هفتاد دینار کمتر باشد نمی‌دهم، آن پیرمرد گفت شما باز کنید. کیسه را گشودیم و شمردیم درست هفتاد دینار بدون کم و زیاد. کنیز را بردیم خدمت حضرت باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام نیز حضور داشت جریان را عرض کردیم، حمد و سپاس خدا را بجای آورد به کنیز فرمود اسم تو چیست؟ جواب داد: حمیده.

فرمود: پسندیده هستی در دنیا و شایسته هستی در آخرت اکنون بگو ببینم بیوه هستی یا بکر گفت: بکر هستیم. فرمود: چطور ممکن است بکر باشی با اینکه هر کنیزی که بدست این برده فروشان بیافتد او را سالم نمی‌گذارند. گفت: نسبت به من نیز همین تصمیم را داشت ولی هر وقت نزدیک می‌شد خداوند پیرمردی که موی سر و صورتش سفید شده بود بر او مسلط می‌کرد مرتب به چهره‌اش می‌نواخت تا از تصمیم خود منصرف می‌شد چندین مرتبه این کار را کرد که او را مانع شد.

حضرت باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: جعفر این کنیز را داشته باش که برای تو از او بهترین فرد روی زمین به نام موسی بن جعفر متولد خواهد شد.

روایتی که بیان می‌کرد «کنیز آن‌ها را رد کن اگر چه به دیناری باشد» از روایات عامه است اما در روایات ما از زنان آن‌ها اینطور تجلیل شده است. بسیاری از روایات که در مذمت قومیت‌ها غیر بربر مانند اکراد می‌باشد ضعیف و جعلی است؛ دشمنان برای اینکه جلوی نفوذ اهل بیت علیهم السلام را بگیرند و گسل قومیت‌ها را علیه آنان تحریک کنند، چنین روایاتی را جعل می‌کردند.

۳. وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْجُبْنِ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبَرَنِي مَنْ رَأَى أَنَّهُ يُجْعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ فَقَالَ أَمِنْ أَجْلِ مَكَانٍ وَاحِدٍ يُجْعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ حُرْمٌ فِي جَمِيعِ الْأَرْضِينَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَيْتَةٌ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ فَاشْتَرِ وَ بَعْ وَ كُلْ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْتَزُّ السُّوقَ فَأَشْتَرِي بِهَا اللَّحْمَ وَ السَّمْنَ وَ الْجُبْنَ وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّ كُلَّهُمْ يُسَمُّونَ هَذِهِ الْبَرَبِرُ وَ هَذِهِ السُّودَانُ.<sup>۱</sup>

ابو جارود گوید: از امام صادق عليه السلام در مورد پنیر سوال کردم، گفتم: خبر داد مرا کسی که دیده بود در مخمره- های پنیر میده قرار داده می شود پس فرمودند: آیا به جهت مکان واحدی که در آن میده قرار داده شده، در همه ی زمین حرام شود؛ هنگامی که علم پیدا کردی به پنیری که در آن میده قرار داده شده، از آن نخور و اگر علم نداشتی پس خرید و فروش کن و از آن بخور؛ به خدا قسم من به بازار روم و گوشت و روغن و پنیر خرید کنم و به خدا قسم گمان نمی کنم همه ی آن ها از بربر و سودان تسمیه بگویند.

۴. امام صادق عليه السلام فرمود: «شجاعت در خراسانی هاست و شهوت در اهل بربر و سخاوت و حسادت در عرب است پس برای نطفه تان انتخاب کنید.

۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا تَشْتَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنْ النَّوْبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ<sup>۲</sup> أَمَا إِنَّهُمْ سَيَذْكُرُونَ ذَلِكَ الْحَظَّ وَ سَيَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ ع مَنَّا عَصَابَةٌ مِنْهُمْ وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمْ الْغِطَاءُ.<sup>۳</sup>

ابو الربیع شامی روایت آورده است که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق عليه السلام به من فرمود:

از سودان کسی را خریداری مکن و اگر ناگزیر شدی، از نوبه بگیر که ایشان از کسانی اند که خدای- عز و جل- فرموده است: (و از کسانی که گفتند: ما ترسیان ایم، پیمان گرفتیم (که پیرو کتاب و رسول خدا باشند). پس آنان بهره ای را از آن چه بدان اندریشان داده ایم فراموش کردند). ایشان آن نصیب و بهره را به یاد خواهند آورد و با قائم از ما جمعی از ایشان خروج خواهند کرد.

از کردها نیز کسی را نکاح مکنید که آنان گونه ای از جن اند که پرده از (پیش) رویشان برداشته شده است.»

۱ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۱۱۹

۲ المائدة: ۱۴.

۳ الکافی، ج ۵، ص ۳۵۲



۶. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ نَصْرِ الْكُوسَجِ عَنْ مُطَرِّفٍ مَوْلَى مَعْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يَدْخُلُ حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ قَلْبَ سِنْدِيَّ وَلَا زَنْجِيَّ وَلَا خَوْزِيَّ وَلَا كُرْدِيَّ وَلَا بَرْبَرِيَّ وَلَا نَبِكِ الرَّيِّ وَلَا مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ مِنَ الزَّنا<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام فرمود هفت قلب شیرینی ایمان را دریافت نکنند، دل سندی و زنجی و خوزی و کرد و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد. البته این روایت مورد اشکال جدی سندی و دلالتی است.

۷. وَ رُوِيَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْبَرَكَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي التِّجَارَةِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ وَ جَعَلَ الْحِلْمَ عَشْرَةَ أَشْيَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي قُرَيْشٍ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْكَرَمَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْغَيْرَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْغَىَّ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْأَكْرَادِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْمَكْرَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْقَبْطِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْجَفَاءَ عَشْرَةَ أَشْيَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْبَرْبَرِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ اللَّجَاجَةَ عَشْرَةَ أَشْيَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الرُّومِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الصَّنَاعَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصِّينِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الشَّهْوَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي النِّسَاءِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ الرِّجَالِ وَ جَعَلَ الْعَمَلَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْحَسَدَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْيَهُودِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ النِّكَاحَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ<sup>۲</sup>.

ابن عباس گفته است: خداوند برکت را ده جزء قرار داد که نه جزء از آن در تجارت است و یکی در دیگر اشیاء و حلم را ده شی قرار داد که نه جزء آن در قریش و یکی در دیگر مردم و کرم را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در عرب و یکی در دیگر مردمان و غیرت را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در عرب و یکی در سایر مردمان و یاغیگری را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در اکراد است و یکی در دیگر مردمان و مکر را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در قبط است و یکی در دیگر مردمان و جفاء را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در بربر است و یکی در دیگر مردمان و لجاجت را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در رومی‌ها است و یکی در دیگر مردمان و صناعت را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در صین است و یکی در دیگر مردمان و شهوت را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در زنان است و یکی در مردان و عمل را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در انبیاء و یکی در دیگر مردمان و حسد

۱ الخصال، ج ۲، ص ۳۵۲

۲ معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۷۱

را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در یهود و یکی در دیگر مردمان و نکاح را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در عرب و یکی در دیگر مردمان.

این جمله روایاتی بود که در کتب ما در شرح حال بربر هست هر چند در این روایات بربر چهره‌ی مثبت ندارد اما نسبت به بخشی از زنان آن‌ها نظر مثبتی در روایات بود.

طبق روایات مورد بحث درباره‌ی حادثه‌ی قرقیسیا قوم بربر در آخر الزمان برای امت اسلام مشکل‌ساز هستند و قومی هستند که جهانیان از دست آنان به ستوه می‌آیند. ولی باز هم مورد اشکال سندی و دلالی است.

## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

روایت پنجم قرقسیا در کتب عامه:

حدثنا الوليد بن مسلم عن الجبار بن رشيد الأزدي عن أمه عن ربيعة القيصر عن تبیع عن كعب قال: تكون فتن ثلاث كأمسكم الذاهب فتنه تكون بالشام ثم الشرقية هلاك الملوك ثم تتبعها الغربية و ذكر الرايات الصفر، قال: و الغربية<sup>۱</sup> هي العمياء

کعب گفت: سه فتنه در پیش است، فتنه‌ای در شام است و فتنه‌ای در شرقیه است که هلاکت ملوک در آن است سپس فتنه‌ای از غرب به دنبال آن باشد و پرچم‌های زرد را ذکر کرد، گفت: اما آنکه از ناحیه غرب است، فتنه‌ای کور است.

### اشکالات این روایت:

۱. این روایت ظهوری در حادثه‌ی قرقسیا ندارد. یک فتنه‌ی کوری است که در منطقه‌ی آفریقا رخ می‌دهد.
۲. سند این روایت ضعیف است.
۳. روایت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شود.
۴. مقصود از «عن امه» در سند روایت مشخص نیست چه کسی است. و نام مادر او چیست و میزان اعتبار او چقدر است.
۵. ربیعہ بن قصیر: او در کتب رجالی عامی ذکر نشده است.
۶. تبیع فرزند خوانده‌ی کعب و یکی از مشکلات سند این روایت است.

۱ الغربية: هي بلاد واسعة كثيرة و وعاء شاسعة، قال بعضهم: حدّها من مدينة مليانة و هي آخر حدود إفريقية إلى آخر جبال السوس التي وراءها البحر المحيط و تدخل فيه جزيرة الأندلس (معجم البلدان ؛ ج ۵ ؛ ص ۱۶۱)

تبع بن عامر س ( س به معنای این است که فقط یکی از صحاح (نسائی) از او نقل کرده است) الحمیری، الحبر، ابن امرأة کعب الأحبار قرأ الكتب، و أسلم فی أيام أبي بكر أو عمر. و روی عن کعب فأكثر، و عن أبي الدرداء و قال عبد الغنی المصري: هو تبع صاحب الملاحم الليث، عن رشید بن کیسان، قال: کنا برودس و أميرنا جنادة بن أبي أمية، فكتب إلینا معاوية: إنه الشتاء فتأهبوا، فقال تبع ابن امرأة کعب: تقفلون إلى کذا و کذا، فأنكروا، حتى قال له صاحبه: ما یسمونک إلا الکذاب. قال: فإنه یأتيهم الإذن يوم کذا، و یأتی ریح یومئذ تقلع هذه البنية. فانتشر قوله، و أصبحوا ينتظرون ذلك، فأقبلت ریح أحاطت بالبنية فقلعتها و تصایح الناس، فإذا قارب فی البحر فيه الخبر بموت معاوية، و بیعة یزید. و أذن لهم فی القفول، فأثنوا علی تبع. توفي تبع عن عمر طویل، سنة إحدى مئة بالاسکندرية.<sup>۱</sup>

تبع بن عامر حمیری، عالم، ناپسری کعب الاحبار است، او کتب یهود و نصارا را خوانده بود و در زمان ابو بکر یا عمر اسلام آورد، و بیشتر روایات او از کعب و ابو درداء است.

و عبد الغنی مصری گفت: تبع صاحب ملاحم است.

رشید بن کیسان گفت: ما در رودس بودیم و امیر ما جنادة بن ابی امیه بود، معاویه برای ما نوشت: زمستان در پیش است پس آماده شوید. تبع گفت: اینجا نخواهید ماند بروید جائی دیگر پس انکار کردند تا اینکه همراه او به او گفت: نمی نامیم تو را مگر کذاب. گفت: بدرستی که در روز کذا اذن می آید آن ها را، و بادی در آن روز آید که بناها را از بن بکند پس قول او منتشر شد و منتظر آن شدند پس طوفانی به طرف آن ها آمده و خانه های آن ها را احاطه کرد و آن ها را از جا کند و مردم بر همدیگر فریاد کشیدند پس در این هنگام شخصی خبر مرگ معاویه و بیعت یزید را آورد پس تبع را بر غیب گوئی تأیید کردند.

تبع عمر طولانی داشت و در سال ۱۰۱ در اسکندریه فوت کرد.

پس تبع اگر تضعیف و جرحی از عامه نداشته باشد لااقل مدحی هم ندارد.

۷. عدم اعتبار کعب نزد خود اهل سنت:

العلامة الحبر، الذي كان يهوديا فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان يحدثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة و كان حسن الإسلام ... و كان خبيرا بكتب اليهود، له ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة فقال كعب: إنما التوراة كما أنزله الله على موسى ما غيّرت و لا بدّلت و لكن خشيت أن يتكل على ما فيها و لكن قولوا: لا إله الا الله و لقنوها موتاكم» و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غيّرت و لا بدّلت. و إن ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئا على وجه الاحتجاج معتقدا أنها التوراة المنزلّة؟ كلا و الله؛

او علامه و دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتابهای اسرائیلیات سخن می گفت و مطالب شگفتی را می دانست و از کتابهای یهود آگاهی داشت. او صحیح کتب یهودی را از غیر صحیح آن فی الجملة تشخیص می داد. کعب گفت: منحصرأ تورات همانطور که خداوند بر موسی نازل کرد بدون تغییر و تبدیل نزد من است و لكن می ترسم که اگر آن را ترویج کنم، قرآن کنار رود و به آن عمل نشود.

این سخن کعب حاکی از این است که این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده است و نسخه های دیگر دستخوش تغییر شده اند. چه کسی امروز می تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.

ابن کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبا با حضرت سلیمان علیه السلام را نقل می کند، می گوید:

«و الأقرب فی مثل هذه السياقات أنها متلقاة عن أهل الكتاب ممّا وجد فی صحفهم، کروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالى فیما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بنی اسرائیل من الأوابد و الغرائب و العجائب، ممّا کان و ممّا لم یکن و ممّا حرّف و بدّل و نسخ و قد أغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المنّة؛»

۱ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

یعنی: به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتابهای اهل کتاب است همانند روایات کعب و وهب خدا آنان را ببخشد- این دو، مطالب شگفت‌آوری را از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده‌اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.

تعلیق زننده بر سیر اعلام النبلاء پس از نقل مطلب فوق، چنین می‌گوید:

«و ما یحکیه کعب عن الکتب القدیمه فلیس بحجّه عند أحد من أهل العلم؛»

آنچه را که کعب نقل می‌کند از نظر علماء اعتبار ندارد» در نتیجه، کعب از نظر عامه اعتباری ندارد.

### نظر معاویه درباره کعب:

«من طریق حمید بن عبد الرحمن: أنّه سمع معاویه یحدّث رهطاً من قریش بالمَدینة لما حجّ فی خلافته و ذکر کعب الأخبار فقال: إنّ کان من أصدق هؤلاء المحدثین الذین یحدّثون عن أهل الکتاب و إنّ کنا لنبلو مع ذلک علیه الکذب.»

حمید بن عبد الرحمن گوید: شنیدم که معاویه با بعضی از مردم قریش در مدینه صحبت می‌کرد هنگامی که در ایام خلافتش برای حج آمده بود و کعب الأخبار را یاد کرد و گفت: او از صادق‌ترین کسانی است که از اهل کتاب حدیث می‌کنند و با این وجود مبتلای به دروغ‌گویی و کذب است.

### ابن ابی الحدید معتزلی نقل می‌کند:

و روی جماعة من أهل السیر أن علیاً عليه السلام کان یقول عن کعب الأخبار إنه لکذاب. و کان کعب منحرفاً عن علی عليه السلام

### نظر علمای شیعه در مورد کعب:

### مرحوم شوشتری نقل می‌کند:

و له فی مجلس عثمان مع أبی ذر مخاصمة، فقال له أبو ذر: یا بن الیهودیة تعلّما دیننا». و مرّ- فی عاصم بن عمر- خبر عن أبی جعفر عليه السلام: کذب کعب الأخبار»

عاصم به امام باقر علیه السلام گفت: کعب الأحبار می گوید: کعبه هرروز برای بیت المقدس سجده می کند. امام فرمود: عاصم و کعب هر دو دروغ می گویند.

**مرحوم مامقانی** جریانی را به عنوان استدراک نقل می کند:

«و لكن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إنَّ عمر قال لكعب: حدَّثنا عن شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من أمة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي عليه السلام: ويحك يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال و لم لا يدخلون الجنة و هم يشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا صلى الله عليه وآله رسوله و يصومون و يصلّون؟ فقال يا علي! إنَّك لتعلم ذلك و هو أنَّهم سيظلمون صدِّيق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفه نبيّه من بعده حقّه - و ركب حماره منطلقا إلى قبا- فقال عمر: عهد الله على إن لم يخرج مما قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلمّا جيء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت على أن أكتمه و لا أذكره و ان أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و بح به بيني و بينك فقال: هو و الله على بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيّته؛

روزی عمر بن الخطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی که پس از پیامبر آمدند کسی به بهشت وارد نمی شود حضرت علی علیه السلام فرمود: ای کعب می دانی چه می گویی؟! چرا وارد بهشت نمی شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می کنند و اهل نماز و روزه هستند؟

در پاسخ گفت: ای علی تو خود می دانی چرا؟! و می دانی که اینان در حق صدیق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شده و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند اگر از این حرف ها دست بردارد او را گردن می زنم سریعا او را احضار کنید. چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آنرا مخفی کنم حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم منظورم علی بن ابیطالب است. عمر گفت: آری چنین است. و امت محمد صلى الله عليه وآله پس از او در اثر بی اعتنائی به وصیت پیامبر گمراه شدند.

مرحوم شوشتری پس از نقل این مطلب چنین پاسخ می دهد:

«اقول: على فرض صحة الخبر، ليس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لأنّ نطقه في موضع بالحق كنطق عمر بالحق- بلا ثمر بعد كون قوله و عمله في سائر المواضع على خلافه و إنّما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله على الناس؛»

به فرض صحت این خبر هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی کند چون گفتار و کردار او برخلاف این حقیقت است، آری صادر شدن این گونه اقرارها، اتمام حجّت بر مردم است.

پس اولاً این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی باشد و ثانیاً روایت آن ضعیف هستند و ثالثاً ارتباطی به حادثه‌ی قرقیسیا ندارد.

### نتیجه بررسی روایات دال بر بازگشت عباسیون:

ما تمام روایاتی که دلالت بر بازگشت بنی العباس به حکومت قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام داشت را بررسی کردیم، اکثر آنها یا از جهت سند ضعیف بود یا دلالتی بر مطلب نداشت لذا برخی به توجیه این روایات پرداخته‌اند که در جلسه‌ی آینده مورد بررسی قرار می گیرد.



## تجدید حکومت عباسیان قبل از ظهور

بعضی چنین ادعا کرده بودند که یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بازگشت بنی العباس به حکومت و به قدرت رسیدن آن‌ها قبل از ظهور می‌باشد و بر آن به روایاتی استدلال کرده بودند که ما آن روایات را بررسی کردیم که بعضی اصلاً چنین دلالتی نداشت و برخی هم از جهت سند مورد اشکال بود. در روایاتی که علامات حتمیه‌ی ظهور را بیان می‌کند، به چنین علامتی اشاره نشده است لذا باید روایات آن را توجیه کنیم.

### توجیهاتی بر روایات دال بر بازگشت عباسیون به حکومت کرده‌اند:

۱. مراد از روایاتی که دلالت بر بازگشت بنی العباس به حکومت و جنگ آن‌ها با بنی امیه دارد، کسانی است که در عداوت با اهل بیت پیرو و دنباله‌روی آن‌ها هستند و قرائن لفظی و ومعنوی بر این مطلب هم وجود دارد.

۲. شاید مراد کسانی است که بعد از حکومت عثمانی و حکومت استعمار بریتانیا بر بغداد حکومت کردند؛ اگر چه معروف نبودند؛ مانند: ملک عبد الله، ملک فیصل که از سادات عباسی بودند. این احتمال بعید نیست.

۳. مراد از این روایات این است که بنی العباس دوباره به حکومت می‌رسند اما بر بعضی از بلاد حکومت خواهند کرد؛ به دلیل آنچه از کعب الاحبار نقل شده است ( دلیل این توجیه قابل قبول نیست؛ چون کعب الاحبار اعتبار ندارد).

الف) اگر مردی ذو العین از بنی العباس به حکومت برسد که به او عبد الله گفته می‌شود، شروع حکومت عباسی به همین کسی است که نام او ذو العین باشد، با عین حکومت‌شان را شروع می‌کنند و با عین هم حکومت‌شان به پایان می‌رسد و او مفتاح بلا و سیف فنا است، نامه‌ای به نفع او در شام خوانده می‌شود و نامه‌ای بر ضد او خوانده شود.

ب) حکومت برای بنی العباس خواهد بود تا به شما خبر برسد که در مصر از عبد الله بن عبد الرحمن نامه‌ای دال بر اظهار موجودیت برسد، در این هنگام زوال حکومت بنی العباس خواهد بود. ابتدای روز نامه‌ای به نفع آنان خوانده خواهد شد و انتهای روز نامه‌ای علیه آنان، وای بر آنان از عبد الله بن عبد الرحمن.

قوله و هو ذو العین اى فى أول اسمه العین كما كان أولهم أبو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس و كان آخرهم عبد الله بن المستنصر الملقب بالمستعصم و سائر أجزاء الخبر لا یهمنا تصحیحها لكونه مرويا عن كعب غیر متصل بالمعصوم.<sup>۱</sup>

قول كعب كه او ذو العین است یعنی در اول اسم او عین است همچنانكه اول آنها أبو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و آخرین آنها عبد الله بن مستنصر ملقب به مستعصم است و تتمه‌ی خبر تصحیح آن برای ما مهم نیست چون از كعب روایت شده و متصل به معصوم نیست.

۴. بر این دو خبر و امثال آن نمی‌توان اعتماد کرد و به بازگشت بنی العباس به حکومت نمی‌توان ملتزم شد؛ بلکه ملك آنان تمام شده و این وضعیت هست تا سفیانی خروج کند.

در مقابل بعضی اصرار دارند كه بنی العباس در آخر الزمان به اسم اسلام بر عراق حكومت می‌کنند و حكومت آنها از همه‌ی حكومت‌های گمراهی خطرناك‌تر است؛ زیرا حكومت آنها زائیده‌ی توطئه‌ی بین المللی علیه اسلام می‌باشد. آنها به دنبال این هستند كه عباسیون را به عنوان اسلام مجسد در مقابل حكومت زمینه‌سازان ظهور در ایران، به حكومت برسانند:

«المحتوم هو القضاء الالهی المبرم الذی لا یرد و لا یبدل، قال الله تعالى: " كانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا " و استخدمت كلمة المحتوم بكثرة فی روایات علامات الظهور و من العلامات المحتومة التي تقع فی سنة الظهور، الاختلاف و الصراع السياسی و الدموی على الحكم بین اركان الدولة العباسیة، و هذا ما صرحت به اكثر من خمس عشرة رواية.<sup>۲</sup>»

ما از این روایات جواب دادیم كه بعضی از جهت سند و بعضی از جهت دلالت مشكل داشت.

## نتیجه:

احدی از سلف به بازگشت عباسیون به حكومت قبل از ظهور به عنوان علامت ظهور قائل نشده و متعرض آن نشده‌اند با اینکه آنها این مطالب را جمع‌آوری کردند و در مباحث دقت بالائی داشتند. مرحوم مجلسی در مورد

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳

۲ مریم / ۷۱.

۳ روایات الهدی و الضلال فی عصر الظهور، ص ۱۳۷

اینکه یک سفیانی یا دو سفیانی است، بیانی دارد و همچنین در مورد اینکه دجال جزو علامات هست یا نیست، اشاره دارد؛ و به جزئیات پرداخته‌اند. اگر این قضیه واقعیت داشت، لااقل به آن اشاره‌ای می‌کردند؛ در حالی که آن‌ها تمام روایات را دیده و بررسی کرده‌اند و علاوه بر آن‌ها متأخرین هم به این قضیه اشاره نکرده‌اند. تنها از معاصران کسانی که تخصص و تحقیق کافی نداشتند، آن را بیان کرده‌اند.